



انتشارات

دولت‌های شیعه در طول قاریخ

سول اللہ علی ولی اللہ

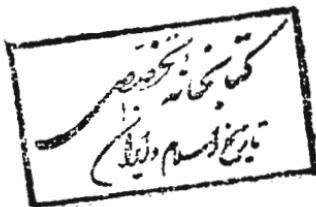


استاد محمد جواد مغنية

ترجمه:

محمد پخریزی کاشمری





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

پیشگفتار مترجم

ناگهان ، فوری درخشید ، و دستی از آستین عدالت بیرون شد

دوران فترت بود . دستورات رهبران الهی و راهنمایان توحید ،
بدست فراموشی زمان ، سپرده شده بود ، واز آن ، اثری دیده نمیشد .
زماداران گمراه ، مردم را از راه راست ، منحرف ساخته و به کج روی
میکشانند . توده بی‌دانش ، گوسفندوار ، کور کورانه ، بدنبال مطامع
آنان ، میرفتند ؟ و در آتش نادانی ، فقر ، محرومیت ، فساد اخلاق ،
میسوختند ؛ یا به تعبیر - قرآن - : در لب پرتگاه دره پرآتشی ، قرار
داشتند ، که هر آن ترس آن میرفت ، که در آن دره سقوط کنند ، و طعمه
شعله های سوزان آن ، شوند . بویژه ، مردم صحرای سوزان حجاز .
که بهره کمتری از تمدن آنروز ، داشتند ؛ قانون جنگل و بیابان بر آنها

دولتهای شیعه در طول تاریخ

حکومت میکرد؛ آشوب، کشتار، چپاول، یغماگری روش عادی و روزانه آنها را تشکیل میداد.

در این هنگام بود که معجزه‌ای رخداد. معجزه‌ای، که مسیر انسانیت را نشان داد؛ معجزه‌ای که روش و سیر تاریخ را دگرگون ساخت.

یک حادثه تاریخی، بوقوع پیوست - که چون بمبی در دنیا صدا کرد. یک سرو صدای سورانگیزی، در جهان پدیدار گشت که مقدمه یک انقلاب اساسی و جهش همه‌گانی بسوی تکامل و تمدن بود؛ در آن صحرای ظلمانی و در آن دنیای تاریک ناگهان، نوری درخشید که پر تو آن صحنه‌گیتی را فراگرفت. دستی از آستین عدالت بدرآمد که مافوق دستهای مردم آنروز، و جهان آینده بود. دستی، توانا، نیرومند، که به مبدأ اعلی پیوسته بود.

آئین جهانداری آورد، که نظام سیاسی و اجتماعی آن،
کامل‌ترین نظام‌های متوفی بود، که اندیشه هیچ انسانی، بدان راه نیافته بود، و نخواهد یافت.

تمام رژیم‌های کهنه و فرسوده ضد انسانی را غیر قانونی اعلام کرد؛ آن دست، دست خدا بود، که از آستین محمد(ص) بیرون شد. «محمد ص» پیامبری بود بر حق، رهبری بود دلسوز، فرمانروائی دادگر، پیشوائی روحانی، فرماندهی شایسته، سربازی دلیر، آموزگاری پرکار، شهسواری با نشاط، و مردی بود الهی؛ که در محیط فاسد آنروز، بزرگ گشته؛ رنج‌ها دیده، تلخیها چشیده، ستمها کشیده محرومیت‌ها مشاهده کرده است. به جزئیات زندگی آلوده و فاسد و روش‌های درنده‌گی و حیوانی اجتماع کاملًا واقف بود.

وی، برخلاف رهبران سیاسی بود - که در چهار چوبه قوانینی خشک‌نشونما نموده، نحوه‌ای تربیت‌میشده‌اند، که از برخورد باطبقات

پائین اجتماع ، منوع و محروم بودند . روی این زمینه گرفتاریها و نابسامانی‌های اجتماعی را نمیتوانستند بطور واقع بینی درک نمایند ، چون اجتماعی که آنان در آن بزرگ شده بودند غیر از اجتماعی بود که توده مردم در آن بسرمیبردند: آنان ، درد و رنجی نکشیده ، بیدادگری و ناراحتی را تحمل ننموده ، تلخی گرسنه‌گی و بیچاره‌گی را نچشیده بودند . فقط شنیده بودند اما : «شنیدن کی بود مانند دیدن» لکن محمد(ص) زندگیش را در میان همان مردم گذرانید : همه‌جا را دید ، با همه‌گونه افراد تماس داشت ، رنجها و سختی‌هارا تحمل کرد و همه‌جور زندگی را از نزدیک دیده و خود در آن شریک بود اما او برخلاف مردم معاشرش بود .

او بدیده دیگری با آن اجتماع مینگریست . وی ، اندیشه دیگری در سرداشت ، بادقت کامل اوضاع را بررسی میکرد ، واز آن ، نابسامانیها رنج بسیاری میکشید . او میندیشید ، که آیا روزی خواهد شد ، که وی نیروئی به مرساند ، که به بد بختیها خاتمه دهد ؟ آیا هنگامی فرامیرسد که قانون خرد و انسانی بر جامعه حکومت کند ، این هرج و مرج و فساد ریشه کن شود و اجتماعی نو پدید آید ، که در آن پرچم خداشناسی ، دادگری ، تساوی حقوق ، آرامش ، برادری ، نوع دوستی ، امانت ، راستی ، درستی ، وفا ، صمیمیت ، پاکی دلسوزی ، وظیفه شناسی ، دانش ، بینش ، پرهیز کاری ، اخلاق نیکو ، و ، و ، و ، به اهتزاز در آید ؟ اجتماعی که در آن بت پرستی ، انسان پرستی ، ستم ، تجاوز به حقوق ، نژاد پرستی ، جنگ ، زدو خورد ، تشویق برادر کشی ، رفاهیت و آسایش طبقه ویژه ، و محرومیت دیگران ، خیانت ، یغماگری ، دروغ ، نادرستی ، بیوفائی ، نبرنگ ، دغل بازی ، ناپاکی ، بی بندوباری ، در اندیشه خود بودن ، شانه از زیر بار مسؤولیت تهی کردن ، نادانی ،

دولتهای شیعه در طول تاریخ

لابالیگری ، خشونت و صدها مفاسد دیگر در میان مردم آن نباشد ؟ دیری نپائید ، که آن اندیشه‌ها ، بحقیقت پیوست . و با فرمان «قم فاندر» بپاخصاست و پرچم توحید ، و مبارزه بافساد را بدست گرفت . او خوب میدانست که دردها چیست . درمان آن چه میباشد . او در دل اجتماع چهل سال از عمر خود را سپری ساخت میدانست از کجا باید شروع کند ، و دستورات الهی را چگونه پیاده کند . پیامبر عالیقدر اسلام ، دعوت خود را ، آشکار ؛ و پیکار خویش را آغاز کرد .

فعالیتش بیست و سه سال طول کشید . در آن پیکار مقدسیکه در پیش گرفته بود ، نقش شگفت‌انگیزی ، ایفا کرد . در راه هدف و تربیت جامعه همه نیروی خود را یکارانداخت . خواب و آسایش نداشت ، فشار طاقت فرسائی ، بجان خرید . و لحظه‌ای نیاسود . در برابر دشواری‌ها ، و رویدادهای توان فرسا ، ایستادگی و مقاومت بی‌مانندی از خود نشان داد ، و بطور فشرده همه چیز خود را فدا کرد ، تا بهدف عالی و انسانیش رسید . و در همه این موارد و مواقف‌ها ، یگانه مرد دوران که از کودکی در دامنش تربیت و پرورش یافت با وی بود .

او علی بن ابیطالب پسر عم و جانشین حقیقی وی بود . او پر و انوار گرد شمع وجود پیامبر میچرخید و سایه صفت ، دنبال رو رهبر بزرگوار اسلام بود .

پیامبر ، در این بیست و سه سال چه کرد ، چه گفت ، چه آورد ؟ نیازمندیم ، بمطالعه دقیق قرآن باضافه یکدوره تاریخ کامل اسلام تابدanim ، محمد (ص) که بود ، و چه جنبش و نهضتی ، پدید آورد ، چه برنامه‌ها و نظامی ، از خود ، به یادگار ، گذاشت — که متأسفانه قدر آنرا ندانستند . روی بهر مکتبی هم که آوردند ، جز زیانکاری و درد روی درد ،

نتیجه‌ای نگرفته و چیزی نیندوختند. بهر حال برنامه روحانی، و انسانی و روش خود را پیاده کرده بسرای جاویدان شتافت.

اما ، اما ، آوخ ، افسوس ، و هزاران افسوس ، که برخی از یاران منافق ، آزمدند ، جاه طلبش ، که منتظر فرصت و درگذشت او بودند ؟ دست بهارتکاب بزه ، و جنایت و گناه نابخشودنی ، زدند ؟ که روان پاک ویرا آزرده ، لطمہ ولرزه براندام انسانیت وارد ساختند. علیه جانشین پیامبر ، که به امر خدا به این پست بسیار حساس ، و مهم گمارده شده بود ، دست به کودتا زدند ! چه کودتائی ، که کمر اسلام ، و جهانیان ، شکست و اجتماع انسانها ، از فیوضات الهی ، محروم ، گشتند .

حکومت کودتا ، به این اکتفا ننمود : نقشه خائنانه دیگر کشید ، زمینه‌ای پیش آورد ، که برای همیشه کسانیکه خانه زاد وحی ، و نگهبانان واقعی دین بودند ، از زعامت ، و پیشوائی مسلمانان بر کنار باشند .

علاوه بر آن ، در هیئت دولت اسلامی و کادر رهبری آن ، افرادی را منصب داد ، که ضدیت آنان ، بالاسلام ، و مسلمین برملا و روشن بود و آنان هم ، از فرصتیکه ، در سایه حکومت کودتا ، برایشان فراهم شد ، بهره خود را گرفتند . و دست به انتقام خونینی زدند. خوی نژاد پرستی و بادیه نشینی ، بکارافتاد. به یاد کشتنگان بدر و سایر جنگها که با پیامبر ، داشتند (و در آن گیرودار خویشان خود را از دست داده بودند) افتادند ، کردند آنچه خامه از شر حش ناتوانست ، پس از آنکه ، از ریشه کن ساختن اساس اسلام ، نتیجه صدر صد نتوانستند ، بگیرند ؛ به این ، اندیشه ، افتادند ، که ، دودمان علوی و یاران شناخته شده آنان که حامیان و نگهبان ، حقیقی اسلامند باید نابود شوند ، بخشنامه‌ها ، صادرشد ، که هیچکس حق ندارد ، نام امیر المؤمنین علی را به نیکی

بیرد . هر کس از این قانون ، تجاوز میکرد ، سروکارش ، با چوبه دار بود ، و برج عذر ، و مرگ صبر ، یا زندانهای تاریک ، یا محرومیت ، از تمام شوون سیاسی ، و اجتماعی بود . در عوض ، خونخوارانی ، دیوسرشت همانند زیاد و فرزندش ، عمرو عاص ، و مانندش ، مسرف بن عقبه ، حاجج و برادرش ، فرمانروایان بخش‌های مهمی ، از سرزمین‌های اسلامی شدند !!! تا در جامعه مسلمین ، به دادگری پردازنند !!! دادگری آنها سربزیدن ، زنده بگور ساختن ، زندان بدون سرپوش ، خراب کردن زندانرا ، بسر محاکومین - به نظر آنها - خراب کردن ، شکنجه دادن یاران - امیر المؤمنین علی بود .

اما با این همه کوشش ، به اهداف جنایت‌کارانه اصلی خود نرسیدند .

«بر رخ حق ، نتوان ، پرده باطل پوشید »
 «که تجلی حقیقت ، همه‌جا ، جلوه‌گر است »

«نه بقا کرد ، ستمگر ، نه ، بجا ماند ستم »
 «ظالم ، از دست شد و ، پایه مظلوم بجاست »
 آری ، با آن همه فشار ، توان فرسا به دودمان علوی ، و یاران ثابت قدم و مردان آهنین ، باز هم دیری نپائید ، که پرچم دولت‌های شیعه ، و طرفداران امیر المؤمنین علیه‌السلام ، در اقطار کشورهای اسلامی ، به اهتزاز درآمد .

اینک ، فشرده سرگذشت آن دولت‌ها را ، در این کتاب مطالعه می‌فرمایید ، نویسنده و گردآورنده آن دانشمند بزرگوار محمد جواد مغنية است ، وی اهل لبنان ، و از نویسنده‌گان نامی و برجسته شیعه ، بشمار می‌آید ، چرا این کتابرا ، ترجمه کردم - انگیزه من ، بر ترجمه این کتاب [و دو کتاب دیگر] از زبان تازی - به پارسی ، نخست باین جهت

بود : مترجمین محترم ، و دانشمند کتابهای مذهبی ، نوعاً ، کتب نویسنده‌گان معروف غیرشیعه را از واژه تازی ، وغیره به واژه پارسی ترجمه میکنند شاید یکجهتش معروفیت آنها میباشد ، که نوشته‌هاشان خربدار و خواننده بیشتری دارد .

اما دیگر باین نکته توجه کمتری فرموده‌اند ، که اکثر آنان دارای اغراض و اندیشه‌های مسمومی ، نیز ، هستند ؛ که حقایق را نادیده میگیرند ، برای خوش آیند خواننده‌گان ، یا مقاصد دیگر ، از واقعیات ، چشم می‌پوشند ، حق را باطل ، و باطل را حق جلوه میدهند ؛ حقایق را وارونه ، میسازند بویژه ، در باره خاندان رسالت ، و مذهب اهل‌البیت ، قضاوت‌های نادرست ، دارند بلکه ، سمباشی هم میکنند ؛ تا به آنجا که بعضی از این نویسنده‌گان مزدور ، بی‌انصافی را به این حد رسانده‌اند که نسبت‌های ناروائی ، بهخاندان وحی میدهند . یکی امام مجتبی را از طرفداران پروپا قرص ، وجدی عثمان ، میشمارد .

هنگام صلح بامعاویه ، از قول امام مجتبی به امام حسین ، مینویسد : اگر سکوت نکنی تورا در غل و زنجیر میکنم ، اضافه میکنند : حسن - عليه‌السلام - روزی درست وضونمیساخت - پدرش گفت - نیکو وضو بگیر - گفت آنانکه وضوی نیکو ساختند تو کشتنی !! ! دیگری ، کتابی ، درباره سکینه دختر سید الشهداء عليه‌السلام مینویسد ، و او را اهل غنا و طرب معرفی میکند . بی‌حیائی را به آنجا میرساند که مینویسد بزرگ خواننده‌گان و نوازنده‌گانرا احضار میکند ، نخست کنک میزند - سپس وقتیکه میگوید توبه کرده‌ام دیگر نوازنده‌گی را ترک گویم - اینطور به حضرت سکینه تهمت میزند : اگر نخوانی از دین جدم بر میگردم !! با کمال تأسف و شگفتی عرض کنم ، این کتابها ترجمه هم شده است . یکی دیگر از همین نویسنده‌گان ، بی‌شرم ، در تفسیر خود ،

نسبت عجیبی به حضرت امیر میدهد - که خامه یارای نوشتن آن ندارد ، درباره آنکس که فرمود - اگر یک قطره شراب در چاهی افتاد ، چاه پر شود آنجا گلدهسته مسجد گردد ، در آن گلدهسته اذان ، نمیگوییم . یادر آبی افتادگو سفندی از آن بیاشامد ، بجمع گو سفندان دیگر پیوند ، از گوشت گو سفندان آن گله نخواهم خورد . در عوض آیاتیکه مربوط به غدیر خم ، و جانفشانی امیر المؤمنین است یا به عکس تلقی کرده و یا سکوت ، نموده است . اتفاقاً ، آثار او بیشتر از آثار دیگران مورد عنایت مترجمین محترم واقع شده است . و موجب شهرت وی در میانه عامه مردم شده اند - حتی با اینکه از اولاد پیامبر نیست ، اورا به لقب سید ، ملقب ساخته ، و شناسانده اند - با اینکه این لقب از اختصاصات منتسبین به حضرت زهرا ، و امیر المؤمنین است . بهمین منوال ، که اگر بخواهم شرح دهم این نویسندهاگان و کچ روی و غرض و رزی آنان را نیازمند به نوشتن کتابهای خواهیم بود . عقیده من این بوده ، وهست ، که ترجمه نوشهای این نویسندهاگان محیط را آماده پذیرش اندیشه های مسموم آنان میکنند ، گروهی گمنام ، و ماجراجو ، و فرصت طلب ، که دارای عقده های روانی و محرومیت هستند ، از آب گل آلود ماهی ، میگیرند و گروهی را که ، دارای اطلاعاتی ، اندک ، از امور دینی و مذهبی هستند گمراه میکنند ، و از نوشه همین نویسندهاگان مفسد ، دست آویز جمعی قرار گرفته است که بنام دین و مذهب ، اسلام شناسی ، روشن بینی ، تحقیق درباره ولایت ، مبارزة با خرافات ، بررسی دعای ندب ، ووو... میخواهند با اعتقادات مردم شیعه ، بازی کنند ، بنام دین از پشت به خاندان رسالت خنجر میزند ، به گمان خود ، میتوانند نورالهی را خاموش سازند یا از دوستی ، و اعتقاد ملت ایران ، نسبت ، به پیشوایان برق ، بکاهند . و یا اقلاب رای رهبران غاصب در دل مردم جائی پیدا کنند ! زهی ، خیال باطل ا

و اینان، غافلند، از آنکه، امویها، عباسیها، صلاح الدین ایوبیها، عثمانیها، و هابیها، و صدھا امثال آنان، نتوانستند در مأموریت جنایت آمیز خود، پیشرفت نمایند، بلکه هرچه بیشتر کوشیدند انوار حقیقت تجلیاتش بیشتر گشت.

ومکتبهای مانند مکتب: شیخ طوسی‌ها، شیخ مفیدها، علماء‌ها، مجلسی‌ها، عبقاتها، اعیان الشیعه‌ها، الذریعه‌ها، شباهی پیشاورها، بوجود آمد، که پرده از راز، و جنایات تاریخ برداشت، حقیقت را به، حق بین‌ها نمایاند.

بنابراین حمامه سرائی عقادها و یاوه‌گوییهای طه و امین‌ها نمیتواند، حقایق را پایمال سازد، و برای همیشه، چهره حقیقت پوشیده نخواهد ماند. این نویسنده‌گان متعصب و یامز دور قصدی جز بهره‌گیری فردی ندارند و هدف دیگران، این است که از راه اسلام و نوشن پاره‌ای از تعالیم آن، روی جنایات، و حق‌کشی‌های رهبران غاصب گذشته روپوشی بنهند و آنانرا، بنام خدمت‌گذاران دین، به افراد ناآگاه معرفی نمایند، در صورتیکه اگر کسی مختصر ارتباطی با کتب تاریخی داشته باشد، بخوبی میفهمد، ضربت‌هاییکه آنان در دوران زمامداری خود، بر پیکر اسلام زدند، غیرقابل التیام و جبران است. در واقع، آنان بودند، که اجتماع انسان‌ها، از رهبری قرآن و عنتر محروم ساختند. آنها بودند که بنی امیه را روی کار، آوردند. آنها بودند که در دولت اسلامی، برای نخستین مرتبه از بدواتأسیس آن بدست پیامبر بنای ستم را پایه‌گذاری کردند، که تاکنون بجامانده است. آنان بودند، که اختلاف ریشه‌دار، و شکاف عمیقی، در بین مسلمین، ایجاد کردند. آنان بودند، که زیربنای فرمانروائی معاویه را، بنانمودند، و مسلمانان را، بجان یکدگر انداختند، و یگانگی و هم‌آهنگی را به جدایی، و

تفرقه تبدیل کردند ، در نتیجه آنهمه خون‌ها ریخته شد ، و جوانانیکه ، باید از نیروی آنها به نفع اسلام بهره‌گیری بشود ، در راه دیگری نیروی خود را هدر دادند ، و سرانجام پیکر بی‌روح آنان ، با صدّها ، آرزوئی که در دل داشتند ، زیر خروارها خاک ، مدفون شد ، جوابگوی این خون‌هاییکه ریخته شد کیست ؟

مگر ، حکومت را ، بدست معاویه سپردن ، با خدمت به دین ، با هیچ منطق و خردی سازش دارد ؟ ! مگر کشورگشائی به منظور توسعه طلبی ، خدمت ، به اسلام است ؟ .

حکومت را در دست گروهی مخصوص ، و نژادی معین سپردن با کدام قانون اسلام تطبیق ، میکند ؟ فرشی و غیر فرشی ، عرب و عجم ، ارباب ، و موالي ، و عدم تساوى حقوق ، بین آنان ، مگر از بدعتهای همین خدمتگذاران به اسلام !! نیست ؟ امتیاز نژادی را که اسلام لغو کرد ، مجدداً ، برقرار ننمودند ؟ آیا همین - پیشوایان گمراه ، بین مسلمان عرب ، و ایرانی - فرق نمی‌گذارند ؟ .

کشندهٔ مالک بن نویره را - که در همان شب که او را کشت ، با همسرش ، نیز همبستر شد - ، از اجرای قانون عدالت درباره او جلو گیری کرده مانع نشدند ؟ قاتل هرمزان - شاهزاده ایرانی - چرا ، اعدام نشد ؟ .. میلیونها دینار ، در دست ، گروهی محدود که در پستهای حساس دولتی قرار ، داشتند ، با بودن فقرا و بیچارگان در همسایگی آنان آیا روح اسلام را آزرده نمی‌سازد ؟ این خلاف قانون‌ها در چه عصری بود ؟ آیا باز هم ، می‌شود اینها را خدمتگذاران به اسلام نامید ؟

قب‌یگانه یادگار پیامبر ، کجا است ؟ چرا باید نهان باشد ؟
چرا شبانه - و بدون گزارش به هیئت دولت ؛ و پیشوای مسلمین !!
بخاک سپرده شد ؟

چرا نباید به تشییع جنازه بانوی بسانوان ، کادر رهبری اسلامی حاضر شوند ؟

چرا علی بن ابیطالب ، خود را از سیاست کنار بکشد ؟ یا برای چه اورا از دخالت در شؤون مسلمین بر کنار نمایند ؟ با اینکه گمان نمیکنم ، انسان خردمند با وجود آنی پیدا شود که دیگر را از علی داناتر و با فضیلت تر بداند ! این پرسش ها و هزاران نمونه دیگر آیا پاسخ منطقی و درست دارد ؟ آیا همین جهان گشایان باصطلاح خدمتگذاران به اسلام ، نبودند که سبب گشتند ، زمامداران بی بندوبارتی از خود روی کار بیانند ، که به مسجد باحالت مستی بروند و یا رفاقت های خود را ، بجای خویش ، به امامت وادارند و یا قرآن را تیرباران کنند ، یا حوض شراب داشته باشند یا خانه خدا را ویران کنند و فرزندان پیامبر خدا را بکشند !! نماز جمعه را - چهارشنبه بخوانند ! کسی نباشد - اعتراض نماید . دستگاه رهبر اسلامی - باشراب ، قمار ، سازرقص ، و پایکوبی هنرمندان عربان ، در حضور خلفای اسلامی !! کجا بایکدیگر سازش دارد ؟ اگر گروهی بخواهند تز ، طرفداری آنان را بنویسند ، با این فجایع ننگین ، میشود آنان را افراد بی طرف ، و بدون غرض ، و مرض نامید ؟ و اگر کسانی پیدا شوند - بنام دین و - هم آهنگی - بخواهند ، محبت اینها را ، در دل مردم ساده لوح جاده نند ، میشود به آنان نزدیک شد ؟ در صورتی که خود میدانند که دارند برآ غلط میروند - و طرفداری از باطل میکنند حق کشی را پیشنهاد ساخته اند ، خود میدانند در مهد ولايت و سر زمین امیر المؤمنین ، چه نقشه های جنایت کارانه میکشند . تیشه را برداشته بخيال خود ، میتوانند این بنای باساس را ویران سازند و روح و هابیت را در ایران زنده کنند . باید گفت :

«ای مکس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود میری و زحمت ما میداری»

حق را باطل - یا باطل را حق جلوه دادن ، گناهی است بزرگ.

و برای چند روزی ممکن است جولانی داشته باشد اما سرانجام آن نابودی است .

این حقیقتی است که ، بانوی شجاع ، و قهرمان ، نینوی ، یا

به تعبیر ترجمه (کتاب) «بنت الشاطی» : شیرزن کربلا - بظاهر شکست-

خورده - در برابر یزید ، جنایت کار - بظاهر فاتح - بزبان آورد

فکد کیدک ، واسع سعیک - تا آخر .

نقل بمعنی ، و مضمون فرمایش حضرت فیض :

یزید ! هر نیرنگ داری ، به کاربر ، هر کوششی ، میتوانی بنمای

اما ، بدان ، سرانجام ، ما پیروزیم ، تو شکست خورده ، تو کوچکتری

از اینکه - بتوانی نام مارا از خاطره‌ها و دلها پاک ، ببری ، زیرا :

ما بحق پیوسته‌ئیم ، حق ، همیشه ، همه‌جا ، پیروز است انجام

هر باطلی نابودی است ، دولت جاویدی از آن حق ، و پیروان حقیقت

است .

باطل چند روزی جولانی دارد ، و بس .

عقیده نگارنده ، این بوده ، و هست ، که بجای نوشته‌های ،

این گونه ، نویسنده‌گان شناخته شده و مفترض کتاب‌های نویسنده‌گان شیعه

را ترجمه کنند .

این روش سه فائدہ دارد :

۱ - تشویق از نویسنده‌گان شیعه که همین تشویق ، سبب میشود ،

نویسنده‌گان دقت بیشتری نمایند ، زحمت و رنج زیادتری در این راه برخود

هموار سازند .

در نتیجه ، افرادی پخته ، ورزیده ، سازنده مطالب و سخن در بین نویسنده‌گان شیعه بوجود می‌آید ، و آن کمبودی ، که مترجمین محترم ، دیگران حس می‌کنند ، شاید این سبب پناه آوردن به کتابهای دیگران باشد - و اگر مترجمین بزرگوار ، منطقشان ، این باشد که ما نوشته‌های مفید و خوب آنانرا ترجمه می‌کنیم ، و کتابهای ایران ، که از نظر اعتقادی ، درست نیست ، ترجمه نمی‌کنیم ؛ پاسخ آنان این است : کتاب نویس مانند دارو فروش است که اگر مختصراً دوائی تقلیبی ، و یا مسموم در بین داروهای خود ، داشته باشد ، ولو اینکه بخش مهم داروخانه‌اش ، دارای داروهای بسیار مفید باشد ، دیگر از چنین دارو فروشی ، دارو گرفتن برخلاف خرد و بالا قل دور از احتیاط است زیرا به چنین شخصی دیگر نمیتوان اطمینان داشت .

۲ - مبارزة منفی است با نویسنده‌گان مغرض .

۳ - همکاری نکردن با مجرمین ، و بداندیشان . علاوه بر این ، در این عصر یکه ، بنام های گوناگون ، برخی ، می‌کوشند که از تعصبات مذهبی و تعظیم شعائر بکاهند ، یا جلوگیری کنند ، این خود قدم بزرگی است ، در واکنش نشان دادن ما . مقصود نگارنده جز این چیز دیگر نبود با اینکه من نویسنده نیستم ، و اعتراف می‌کنم ، به عجز خود ولی معذالک برای اینکه بقدر وسع خود گامی در این راه بردارم ، هنگامیکه - در نجف اشرف اقامت داشتم - در روزهای تعطیلی ، به این کار مبادرت کردم و سه کتاب از آثار نویسنده‌گان شیعه ترجمه کردم که انشاء الله یکی پس از دیگری در دسترس خوانندگان گرامی قرار خواهد گرفت ، امید است ، که دیگران هم ، بنویسه خود در این راه گامی بردارند ، و این نخستین اثری بود ، که ترجمه کرده بودم .

فائده‌ئیکه از این کتاب میتوان برد :

کتاب حاضر: درواقع، بیان‌کننده این حقیقت است، که به‌آن اشاره شد، زیرا نشان میدهد، چگونه - درقلب حکومت‌های کینه‌توز بنی عباس، که درست‌مگری نسبت به‌خاندان و یاران علوی، از بنی‌امیه هم، پای فرات‌نهادند. پرچم آل‌علی، در برخی، از کشورهای آفریقا و آسیا، به‌اعتراض درآمد، کتاب «دولت‌های شیعه» پاسخ‌گوی کسانی است که از تاریخ، آگهی‌کامل نداشته، و گمان میکنند، تسبیح زائیده دولت صفوی، یا آل‌بویه است.

زیرا، ثابت میکند، شیعه در سده دوم، تشکیل دولت، داده، و فعالیت مذهبی و سیاسی داشته است‌ حتی برخی از سرزمین‌ها، بدست آنان گشوده شد، و تسبیح مردم آن سامان، با‌اسلام آوردن آنان همزمان بوده است. گردآورنده، این کتاب، در بررسی تاریخی خود به‌این نتیجه میرسد، هرچه دشمنان کوشیدند، و برای سرکوبی، و نابودی طرفداران آل‌علی، نقشه‌کشیدند، کوشش ایشان بی‌ثمر، و نقشه‌آنها نقش برآب شد، و باهمه مخالفتها، مبارزات دامنه‌دار، فعالیت‌های پی‌گیر دولتهای ستم پیشه، باز، دیری نپائید که پرچم پرافتخار طرفداران حق، بر فراز کشورهای آسیائی، افریقائی، افراشته شد، و معنی این آیه شریفه «بِرِيدُون لِيَطْفُوا نُورَ اللَّهِ - بِأَفْوَاهِهِمْ ، وَاللَّهُ مَتَمَّ نُورُهُ وَلُوكْرُهُ الْمُشْرِكُونَ» روشن شد. این کتاب، فعالیت‌های گروه شیعه، و تأثیر آنانرا در پایه‌گذاری تمدن، بازگو میکند.

این کتاب کوچک، یکدوره تاریخ فشرده دولت‌های گوناگون شیعه‌را، که در گوش و کنار کشورهای اسلامی بوجود آمدند. در بردارد، علاوه بر این، رمز پیشرفت شیعه را نشان داده است - که چگونه، در شرایط دشوار آن زمان، در اثر کاردانی و لیاقت، واز خود گذشته‌گی

گروهی از زمامداران شیعه، و پیوستگی، و هم‌آهنگی شیعیان تشیع، جلوه نمود، و خلاف آنرا نیز، نمایش میدهد، که در اثر اختلاف، حسن جاه طلبی، زمامداری نااهلان - دولت آنان سقوط کرد.

تقدیم به: هیئت تعلیم قرآن - مسائل دینی - آداب مذهبی
اما سبب تقدیم این کتاب - به این هیئت - این است: من خود در یکی از روستاهای پائین ولایت کاشمر^۱، در خانواده روحانی، بدینا آمدم. اجداد، اعمام، دائی، و پدرم، از مدت زمانی، ارشاد و هدایت مردم روستا را بعهده داشته‌اند، جد بزرگم^۲، که بنقل متواتر پیر مردان آنحدود یکی از اوتد عصر خود بشمار میرفت و ظاهراً از شاگردان مرحوم شیخ انصاری بوده، پس از بازگشت از نجف اشرف، با اینکه در مشهد مقدس، زمینه عالی برایش فراهم بوده است - و علمای پیشین کاشمرهم کراراً از ایشان تقاضا کرده بودند - به شهر برود ولی معظم له زیر بار نرفته و راهنمایی و ارشاد روستائیان را، لازم‌تر دانست و نیز، جد دیگرم^۳ که او مدتنی در مشهد و هم‌درسبزوار - به تحصیل پرداخته بود - با برادرانش، و نیز فرزندانش - یکی پس از دیگری، همان روش گذشتگان را دنبال کردند، منهم که فعلاً تنها روحانی، این خانواده هستم چون خود بزندگی روستائیان و نیازمندیهای آنان به روحانی کاملاً آشنا هستم - و میدیدم، همانگونه که: اکثر آنان، از پدیده‌های تمدن، و پیشرفت، و عمران، و زندگی بهداشتی محروم‌مند، از داشتن یک نفر روحانی و رهنمای مذهبی و اخلاقی نیز بی‌بهره‌اند - و از این جهت،

۱ - ابراهیم‌آباد باب الحکم.

۲ - آخوند ملام محمد علی - فرزند آخوند ملام محمد ابراهیم - فوت ۱۳۱۲ قمری هجری.

۳ - مرحوم آقامحمد باقر - فوت - تقریباً ۵۵ سال پیش.

جداً رنج برده ، و میبرم و متأسفم ، از اینکه ، این جهت ، کمتر مورد توجه مقامات صلاحیتدار روحانی ، بوده است ، و با خود عهد کردم ، که اگر روزی ، کوچکترین ، موقفيتی ، بدست آوردم آنرا در این راه مقدس - بکار اندازم - تاکنون آنچه مقدور بوده است ، عمل نموده ام حتی در چند سال پیش که کانون هدایت - انجمن تربیت مبلغ - شهر کاشمر که بهمت ، دوست دانشمند ، جناب آقای اعلمی ، تأسیس شده بود ، و نگارنده هم ، افتخار عضویت آنرا داشتم - هنگامیکه تصمیم گرفت ، که در شب های جمعه و ایام موالید و شهادت معصومین وائمه - علیهم السلام ، مبلغینی به هزینه کانون به دهات ، اعزام نماید - همکاری داشتم و هنگامیکه نجف اشرف هم بودم توجه مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت الله شاهرودی را به این جهت ، جلب نمودم مورد نظر ، و کمک ایشان قرار گرفت .

سال گذشته ، که در نجف اشرف بودم ، یکی از بزرگواران و اساتید نجف اشرف ، که بدرخواست جمعی ، به امر حضرت آیت الله العظمی شاهرودی ، به تهران ، اعزام شده بودند ، بیلانی ، از خدمات و کارهاییکه برای امور روستاییان انجام داده بودند ، تحت عنوان - هیئت تعلیم قرآن ، مسائل دینی ، آداب مذهبی ، برای حضرت آیت الله فرستادند ، و فوق العاده مورد توجه ایشان واقع ، و فرموده بودند ، معنی تبلیغ و ارشاد ، همین است که انجام شده است . بنده هم ، در این اندیشه ، بودم ، که اگر کاری از دستم برآید بامعظم له همکاری نمایم - تا اینکه از عراق برای دیدن ارحم به میهن خود بازگشم - در برخورد هاییکه با ایشان شد ، و مشاهده نحوه کار هیئت به این نتیجه رسیدم ، که واقعاً بزرگترین خدمت را ایشان پایه گذاری نموده اند ، و آنچه من ، در اندیشه آن بودم ، بهمت معظم له و کمک و پشتیبانی مرجع عالیقدر ،

و توجه بعضی از مؤمنین مقداری از آن، تأمین شده است، همکاری با ایشان را شروع نمودم، فکر کردیم، خوب است هیئت دارای نشریاتی دینی نیز باشد، و این کتاب برای شماره (۱) آن در نظر گرفته شد و خواستم بیوگرافی، از روش این هیئت را، در مقدمه این کتاب بنویسم، تا، دیگران، نیز به این فکر بیفتد، همانگونه که اخیراً بعضی از علمای اعلام شروع نموده‌اند، تا به اندازه خود از این عمل تشویقی نموده باشم و شاید در روحیه خوانندگان گرامی اثری بخشد - هر کس به اندازه تو انانئیش - در این راه گامهایی بردارد تا در این عصریکه، مذاهب باطل - به خطر ناکترین، دورافتاده‌ترین سرزمینها - مبلغ اعزام میداردند ما لاقل همین دهات نزدیک را به آداب و روش دین و قرآن آشنا سازیم، واقعاً شگفتی ندارد که دهات نزدیک به پایتخت شیعه، اینگونه تهی از روحانی باشد که در هر بخشی، دونفر روحانی آنجا نباشد، که هنگام ضرورت باید در بردنبال روحانی بدوند؟! تا چه رسید بجهاتی دور دست علماء چه جوابی خواهند داشت؟ اگر جوانان اینها گمراحت شدند ممکنین و متدينین و دلسوزهای جامعه اسلامی آیا مسئول خواهند بود؟!

اینک بطور اجمال، روش و خدمات این انجمن و جاهائیکه مرکز فعالیت آنان بوده و هست، و مقدار پیشرفت آنان ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی میگذرد:

۹ - برنامه هیئت

بسمه تعالیٰ شأنه

اموریکه افراد هیئت تعلیم قرآن و مسائل دینی و آداب مذهبی رعایت میفرمایند تا شرعاً استحقاق با آنچه بعنوان مساعده و کمک با ایشان داده میشود پیدا کنند از قرار زیر است:

- ۱ - از نظر درسی و تعلیمی .
- ۲ - « « اجتماعی .
- ۳ - « « مالی .

اموریکه از لحاظ درسی و تعلیمی باید رعایت شود

- ۱ - بعداز هرنماز جماعت ، وعظ و ارشاد براساس آیات قرآنیه و روایات صحیحه ، معتمده بمقدار استعداد و قابلیتشنوونده ، و از خود بافتگی اکیداً منوع است .

- ۲ - بعداز هرنماز جماعت ، تعلیم مسائل منتخب (از کتاب توضیح) و اصلاح قرائت نماز (از روی کتاب دستور نماز) بهد امکان و قابلیت یاد گیرنده .

- ۳ - تشکیل جلسه قرآن (از روی روش تدریس قرآن) در هر روز در وقت مناسب .

- ۴ - تشکیل جلسه تعلیم عربی (از روی کتاب عربی آسان) در هر روز در وقت مساعد و مورد قابل .

- ۵ - هر مسئله ایکه از او پرسیده شود در صورت علم بجواب ، جواب داده و صورت سؤال و جواب را کتبأً ارائه دهد و با عدم علم بجواب فقط صورت سؤال را کتبأً باطلانع رساند .

- ۶ - بعداز مراجعت از محل تبلیغ با نچه از مقررات عمل نموده و کیفیت آنرا کتبأً گزارش دهد .

اموری که از لحاظ اجتماعی باید رعایت شود

- ۱ - عدم دخالت در اختلافات محلی مگرعنوان اصلاح بصورت نیکو بشرط مانع بودن اختلاف از صورت گرفتن و برقرار شدن جهات تبلیغی .

- ۲ - سعی در جلب انتظار و متفرق نساختن افراد .

- ۳ - ملایمت در تعبیر ولو با مخالف و احتراز از کلمات نامناسب

- و رکیک ولو بعنوان نزاع و شوخی .
- ۴ - ملاحظه و تحفظ از مردم در خاوت و جلوت که بهانه بدست افراد نیاید .
- ۵ - خودداری از معاشرت با افراد بدنام بلکه مشکوک الحال در عین اظهار محبت و خیرخواهی .
- ۶ - رعایت آداب اسلام از قبیل عیادت مرضی وغیره .
- ۷ - تحمل و مدارا و عصبانی نشدن حتی در صورت توهین بوعیاذ بالله .
- ۸ - رعایت نظم در ساعت و یادداشت کارهای لازم (در تقویم) که من غیرالتفات تخلف نشود .
- ۹ - رعایت آداب اجتماعی و ترک منافیات ادبی در اجتماع از قبیل حرکت بنحو شتابزدگی و قهقهه بلند و قطع حرف کسی بغیر مناسب و درد دل پیش افراد با اظهار دلتنگی و خستگی وغیرذاذک .
- ۱۰ - طوری عمل کنند که مخالف با وظین نشود و موافق طمع در اغفال و گول زدنش ننماید .
- ۱۱ - بهیج حزبی و دسته‌ای اظهار تمایل نکند و حتی از مرجع تقلید معینی هم ترویج ننماید .
- اموری که از لحاظ مالی باید رعایت شود**
- ۱ - در محل تبلیغ و اطراف آن از احدی چیزی نخواهد .
- ۲ - از قبول هدایا و تحف از اشخاص مشکوک الحال حتماً خودداری ننماید .
- ۳ - اگر کسی از وجوده شرعیه و یا غیر آن بعنوان مساعدة به هیئت بوعی داد قبول نماید و بعد از تسلیم، رسید آنرا بصاحب وجه بر ساند .
- ۴ - آنچه بعنوان مساعدة در یافت میدارد رسید آنرا تسلیم ننماید .
(غرة ربیع الثانی ۹۰).

۳- تعهدنامه

باسمه تعالی شانه شماره
 تاریخ و او فو! بالعهد ان العهد کان مسئولا
 دارنده شناسنامه شماره اینجانب
 فرزند صادره از سابقاً و ساکن
 متولد سال فعلاً باداشتن پایه تحصیلی
 ساکن و سابقه تحصیلی در حوزه علمیه و تبلیغ در
 با خدای خویش تعهد مینمایم که از تاریخ مذکور فوق تا مدت یکسال از تا یعنی
 ساعت و ایام موالید و وفيات معصومین عليهم السلام
 بمقدار قابلیت واستعداد محل و تمام شهر رمضان المبارک و دهه اول شهر
 محرم الحرام و دهه آخر شهر صفر الخیر در قریه و قریه
 بوده و بجمعیع مواد برنامه « هیئت تعلیم قرآن و مسائل دینی و آداب
 مذهبی » عمل نمایم و در صورتیکه از اعزیمت بمحل تبلیغ مذکور بالا
 یا بودن در آن محل اتفاقاً، شرعاً یا عرفاً معدور شوم اطلاع داده
 تا دیگری بجای اینجانب موقتاً اعزام شود محل امضاء

۳- طرز تدریس مسائل دینی

شماره باسمه تعالی شانه

خدمات دینی و وظائف مذهبی انجام شده بوسیله اینجانب
در شب و روز مطابق با ماه سال در قریب از قرار ذیل است :

۱- اقامه نماز جماعت از ساعت تا ساعت

۲- منبر از ساعت تا ساعت و مطالب ذکر شده در آن بنحو اجمالی :

۳- مسائل شماره و و و از کتاب توضیح المسائل قرائت و بیان شد .

۴- مسائل سوال شده .

۵- جلسات درس و میزان پیشرفت و تعداد شرکت کنندگان

محل امضاء مبلغ

درس اول مسائل

سبک درس دادن مسائل دینی
اینگو نه است که ذیلانگاشته شده

- ۱ - کسیکه میتواند، احکام دینی را ، از قرآن ، و روایات استفاده نماید اورا مجتهد نامند ۲ - و باید به آنچه ، که خود استفاده نموده است، عمل کند ۳ - یا احتیاط نماید ۴ - کسیکه نتواند، استفاده نماید، او را عامی و مقلد نامند ۵ - باید بدستور مجتهد عمل کند . ۶ - یا احتیاط کند .

تمرین پاسخ دهید :

- ۱ - مجتهد کیست ؟
- ۲ - وظیفه او چیست ؟
- ۳ - مقلد کیست ؟
- ۴ - وظیفه او چیست ؟
- ۵ - اجتهاد چه میباشد ؟
- ۶ - تقلید چه معنی دارد ؟



پیش‌گفتار مؤلف دام ظله

کشورگشائی مسلمین که پس از پیامبر عظیم الشأن اسلام و بفرمان خلفا آغاز شد ، غرض نشر معارف اسلامی تنها نبود . هدف نخستین : گسترش نفوذ سیاسی ، انتقال سرزمینهای زرخیز ، استثمار کشورهای پردرآمد بود . اما پیشرفت سریع روزافروزناسلام ، در کشورهای اشغال شده ، بیش از هر چیزی ، به تعالیم عالی ، و برنامه های مترقی ، روش درخشنان ، و نظام انسانیش بستگی داشت . واگر تأثیری برای دستگاه حاکمه آنروز منظور نمائیم ، آماده ساختن محیط ، و ایجاد آرامش بود زیرا کسانی که در برابر آئین نو سر تعظیم فرود آورده بودند (بخاطردین و عقیده باآن) زندگی آنها خالی از ترس و نگرانی بود . مگر اینکه فردی به روش تشیع میگراید ، و پیروی مذهب خاندان وحی را بطور آشکار برنامه عملی خود قرار میداد که در اینصورت در آسایش نبود بلکه موجب نگرانی و ترس و تشویش خاطر وی فراهم

میشد . بویژه در دولت بنی امیه ! زیرا آنان بطور کلی هدفشن ریشه کن ساختن اصل این خاندان بود دیگر وضع پیروان و علاقه مندان به این بزرگواران کاملاً روشن است .

اما بنی عباس پس از نومیدی ، و فروماندگی از ویرانی پایه و زیربنای تشیع ، در اندیشه این بودند که از نمو ، و نفوذ ، و انتشار آن بهر قیمتی باشد جلو گیری نمایند ! لکن علیرغم این اندیشه ها و مبارزات پی گیر و مشکلات موجوده و گوناگون این مذهب حق ، و جلوه حقیقت ، روشنائی خورشیدوش خود را نمایاند و پرتو خود را بر زمینه دلهای صاف و آماده تابنده ساخت ، و نشوونمای آن چشم گیر شد ، و نفوذ آن گسترش پیدا نمود .

بطوریکه پس از گذشت زمانی کم ، دارای تشکیلات زمامداری شدند . چنانچه تاریخ بر این گفته گواه است ، و دولت هائی بنام آنان در خود ثبت نموده است که از آنجمله دولت ، ادریسیان ، در مراکش ، و علویان در دیلم ، و آل بویه در عراق و ایران ، و حمدانیان در سوریه و فاطمیان در مصر و صفویان را در ایران می توان نام برد . بطور فشرده و اختصار سر گذشت هریک را مورد بررسی قرار داده و اندازه تأثیر آنرا در انتشار تشیع ارزیابی میکنیم .

با اینکه برخواننده ارجمند و اهل تاریخ روشن است که تاریخ هریک از این دولتها مفصل و نیازمند بحث دامنه داری است ، اما ما در این کتاب اکتفا میکنیم با اندازه ییکه خواننده گرامی از پیدایش این دولتها در ازمنه پیشین آگهی پیدا کند .

« آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید . »

«دولت ادریسیین»

بیدادگری بنی عباس ، و زندان فرزندان امیر المؤمنین علی
علیه السلام یکی از نتائجش قیام «حسین» فرزند علی بن حسن بن -
الحسن المجتبی بود و این جنبش در مدینه واقع شد و گروهی از بنی هاشم
نیز با اوی همکاری نمودند ، که از ایشان است : «ادریس» ، یحیی ،
سلیمان ، فرزندان عبدالله بن حسن .

«حسین» در ابتدا پیشرفتی قابل توجه بود و فرماندار مدینه را
که از جانب هادی عباسی نوئه منصور مأموریت داشت بیرون کرد و
سپس مردم با او بكتاب خدا و سنت پیامبر بیعت نمودند . پس از آن
به تهیه نیرو پرداخت و برای انجام مراسم حج ، با گروهی از خاندانش
عازم مکه شدند .

اما در آنجا با سر باز فرماندار عباسی برخورد نمودند و سرانجام
در روز هشتم ذی الحجه «حسین» و دسته‌ئی از خاندان و همراهانش شهید
شدند . شماره آنها پس از جمع آوری سرهای بریده ، از صد نفر
متجاوز بود ، در میانه سرها سر سلیمان فرزند عبدالله بن حسن المثنی نیز
وجود داشت . وقتیکاه آنان درسه میلی مکه در سرزمین فتح بود و شهادت
در سال ۱۶۹ هجری اتفاق افتاد و در اشعار تائیه داعل خذاعی ، که در
نوحه سرائی انشاء نموده است . بنقل عبدالرحمن الشرقاوی - اشاره‌ای
نیز باین شهداء شده است :

افاطم قومی یا ابنة الخير و اندبی نجوم سماوات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطيبة و اخری «بغخ» نالها صلووات

یحیی فرزند عبد‌الله بن الحسن المعجنی (ع)

اما یحیی از این واقعه جانگداز نجات یافته و بسوی سرزمین دیلم گریخت . سرزمین دیلم شامل گرگان و مازندران و مقداری از گیلان ورشت که در ساحل دریای قزوین واقعند، میشود .

سرا نجام یحیی

یحیی در آن سامان ، مردم را بسوی خود فراخواند ، و آنان دعوت ویرا پاسخ دادند و با او بیعت نمودند و فرمانروائیش استوار و اقتدارش روبرو افزایش نهاد . و این جریان در عصر هارون الرشید بود . هارون ارتض منظم و نیرومندی بفرماندهی فضل فرزند یحیی بر مکی تشکیل داده بجنگ وی فرستاد . فضل نخست از در صلح و آشتی درآمد و نامه‌ئی باو نوشته و بوی تأمین داده و آمادگی خود را برای پذیرش خواسته‌هایش اعلام داشت .

جناب یحیی تنها حفظ خونها را خواستار گشت فضل هم پس از گرفتن سوگند ، بدست خط خود رشید و بگواهی داناییان و شخصیات دستگاه ، در خواست یحیی را پذیرفت . و یحیی رهسپار بغداد گشت . رشید نخست مقدمش را گرامی داشته و مال فراوانی بوی بخشید . اما سرانجام نیر نگ بود و فریب ا

ادریس فرزند عبد‌الله بن حسن

واینک میپردازیم بسر گذشت ادریس، جنابش پس ازو اقعه حادثه دلخراش فخ و شهادت گروهی از سادات علوی ، که او از آن صحنه جان بدر برد ، بحانب مصر گریخت ، و درجائی پنهان گشت .

فرار دادن واضح مأمور پست ادریس را

« واضح » که شیعه بود ، از حال وی آگاه شد ، و به پناه گاهش آمد ، و آماده گی خود را برای خدمت اعلام داشت ، و بهترین راه خدمت را در این دید که با پست خود اورا بمراکش ببرد و همین کار را هم کرد . و ادریس را بمراکش که مغرب الاقصی باشد برد . مغرب الاوسط شامل الجزائر میشود .

ورود ادریس به مراکش و تسلیم استاندار شهر در مراکش شهری بود بنام « ولیله » استاندار آن شهر اسحق بن محمد بن عبد الحمید بود که از طرف بنی عباس باین پست گمارده شده بود . ادریس که وارد شد ، اورا پناه داده و مقدمش را گرامی داشت ، واژ فرمان برداری عباسیان سر بر تافت . خبر فرار ادریس بوسیله « واضح » بهارون رسید ، دستور بازداشت او را صادر کرد ، و سرانجام جنازه پستچی بالای دار رفت .

ادریس تشکیل دولت میدهد

مردم، همینکه از جریان آگهی یافتد، از گوشه و کنار قبائل بسیاری بگردش جمع گشتند، و نخستین قبیله‌ئی که با وی دست بیعت دادند، «او ره» بود، که از بزرگترین قبائل بربمراکش بشمار میرفت و از جهت موقعیت و تعداد جمعیت از سایر تیره‌ها برتر بود. بیعت این گروه اثرش این شد که سایر قبائل هم از آنان پیروی نموده و سربراهمانش نهادند، باندازه‌ئی بوی ابراز علاقه نمودند که او را برجانشان مقدم میداشتند، کم‌کم عظمت و اقتدار او بالا گرفت.

ادریس و پیکار با یهود و نصاری

چون امردعوت گرفتن، و بیعت پایان یافت ادریس توجه و اندیشه خود را بسوی اهل کتاب معطوف داشت و بفکر تشکیل سپاه افتاد. سرانجام توانست، ارتش نیرومند و مجهزی را رو براه سازد، و این لشکر تمامی از افراد سرسخت و زورمند قبیله برابر بودند. نقشه جنگ با یهود و نصاری را کشید، و برآنان هجوم برد، در نتیجه برج و باروی شهرهای تامسنا و تادلا درهم شکسته شد، و ادریس ویارانش با پیروزی بدانجا قدم نهادند.

مردم آن سامان، که بر آئین کلیم و مسیح بودند، بدست ادریس مسلمان شدند. پس از آن به پایتخت (ولیله) بازگشت و مدتی با آسایش پرداخت.

ادریس برای دومین مرتبه در جنگ شرکت می‌کند چندی که گذشت، مجدداً نبرد را از سر گرفته، و با قیمانده طائفه برابر را که در دژهای مستحکم و کوهستانهای بر افراشته بسرمیردند، با آئین اسلام دعوت کرد. و آنان را از دژها به زیر آورده و با کوشش

خود تو انت واقعیت را با آنان بفهماند و وادارشان سازد مسلمان شوند ایشان هم پذیرفتند. سپس به مقر فرماندهی خود بازگشته و با استراحت پرداخت.

ادریس و سومین نبرد :

پس از آسایش ارتش ، ادریس برای سومین مرتبه فرمان حمله را صادر کرد . خود با سربازان ، بسوی تلمستان رهسپار گشتند . اما هنوز وارد جنگ نشده بودند که رهبر شهر ، با گروهی به استقبال او بیرون آمدند ، و امان خواستند . ادریس ، پذیرفت ، و آنان بیعت کردند ، و سپس وارد شهر گشته و دستور ساختن مسجد آبرومند و با استحکامی ، داد و نیز امر کرد منبری بسازند و این جملات را براو بنویسند :

بسم الله الرحمن الرحيم هذا امام امر به الامام ادریس بن عبد الله بن حسن بن علي بن ابي طالب و ذالك في صفر سنة ١٧٤

«ابن خلدون» در مقدمه اش مینویسد : تا به امروز ، نام ادریس زینت بخش آن منبر است .

خبر فعالیت هاو کشور گشائی ادریس ، بهارون رسید ، و از عاقبت آن ترسید ، و یقین کرد ، اگر چاره اورا نکند ، در آینده ، حریف «ادریس» نخواهد گشت . بهتر از هر راهی این راه را انتخاب کرد ، که در خانه اش ، بدون زحمت ، اورا از پا درآورد . چون از مقام وی و دوستی مردم آن سامان ، نسبت به خاندان پیامبر ، آگهی داشت ، صلاح را در این دید که با وی از در نیر نگ بیرون آید ، و همین کار را هم کرد .

شماخ جاسوس به ولیله آمد

شماخ مرد زیر کی بود ، «هارون» او را برای اجرای منویات خود در نظر گرفت ، بوی پیشنهاد سفر مراکش را نمود ، پول فراوان و زهر کشندۀ ئی در اختیارش قرار داده و بوی سفارش نمود که : باید

تظاهر به تشیع نمائی ، واژاین راه ، و راههای دیگر که میتوانی انجام دهی ، بهادریس نزدیک شده و مسمومش سازی .

**جاسوس هارون بعنوان پناهنده سیاسی
به مرآکش آمد و در مأموریت خود موفق شد**

«شماخ» از بغداد ، رهسپار سرزمین مغرب گشت و زیر عنوان پناهنده سیاسی و کسی که از ستم دستگاه بیدادگر هارون فرار کرده ، خود را در دل ادریس جای داد !

«ادریس» مقدم اوراگر امی شمرد و باوی به مردانی فراوانی رفتار کرد ، از نظر اینکه شماخ مردی مؤدب ، و با استعداد ورشید بود ادریس بزودی با وی مأنوس گشته و مورد اطمینانش واقع شد ، اتفاقاً بدنдан دردی سخت مبتلا گشته و به شماخ ناراحتی خود را اظهار کرد ، و او فرصت را مغتنم شمرد ، دوائی زهر آگین که از پیش آماده کرده بود ، بوی داد ، و پس از آن پنهان گشت ، دیگر کسی اورا ندید ، اما «ادریس» درنتیجه استعمال دوای مسموم ، تمام دندانها یش ریخت ، و پس از آن برحمت ایزدی پیوست ، و این رویداد در سال ۱۷۷ یا ۱۷۵ هجری اتفاق افتاد – رحمة الله عليه .

اخلاق ادریس

از صفات بارز این شخصیت و رهبر نخستین دولت شیعه ، فهم و استعداد ذاتی و چیره‌گی برخوبیهای شهوانی و تمایلات حیوانی اش بود ، انسانی دادگستر ، و متوجه به اعمال نیک ، و پسندیده بود .

مصادر آنچه نگاشته شد کتب زیر است :

۱- جزء اول کتاب المغرب فی اخبار المغرب تأليف ابن عذاري مراکشي .

۲ - جزء اول کتاب الاستقصاء لأخبار الدول المغرب الاقصى
تألیف ابی عباس ناصری .

۳ - کتاب مختصر تاریخ العرب تألیف سید میرعلی . مؤلف
بزرگوار در حاشیه مینویسد: عین آنچه در کتاب الاستقصاء لأخبار دول
المغرب الاقصی آمده است جملات زیر است .

جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلامی جزء چهارم چنین
مینگارد: شیعه ادریس را در مغرب دیدند، و با وی بیعت نمودند، این
مطلوب، میرساند، باینکه تشیع، در سرزمین مغرب، همزمان بار سیدن
اسلام آنجا بود .

ادریس دوم فماهدار نابنده شیعه

ادریس هنگام مرگ فرزندی از خود بیادگار نگذاشت، جز جنینی که کنیز بربایه که نامش «کنز» بود، با خود از ادریس داشت. «راشد» غلام ادریس، که اسمش با اسمایش قرین، و مردی خردمند و امین و شجاع و بزرگوار بود، بزرگان و رئاسی بربروسایر شخصیتهای عame مردم را در مجلسی جمع کرد، و با آنان بدین گونه سخن گفت: اگر رأی شما براین قرارگیرد بسیار بجاست که ما صبر کنیم، تا این کنیز، بارش را سبک کند.

آنگاه بنگریم در نوزاد، اگر پسر بود، به تربیتش همت گماریم، تا به حذر شد رسد، و نیکو نگهداریش نمائیم، و به پیروی دعوت دودمان علوی و میمنت و مبارکی خاندان پیامبر، با او بیعت نمائیم، و چنانچه نوزاد دختر بود، خود دانید و آراء تان، اما بنظر من این پیشنهاد بصواب نزدیکتر است، مردم، در پاسخ این غلام روشن ضمیر، واقع بین، چنین اظهار داشتند:

ما در برابر رأی تو از خود رأی نداریم. اگر ادریس، بدرود زندگی گفت، تو بجای او هستی تا این کنیز بارش را بزمین نهاد، اگر دختر بود، باز هم تو از ما بمقام فرمانروائی سزاوار تری، بواسطه فضیلت و دانش و دیانتی که دارا هستی.

کنیز سرانجام فرزندش را زاد و از حسن اتفاق پسر بود. «راشد» نامش را ادریس نهاد. و بامرش قیام نمود، و به نیکو قرین

دولتهای شیعه در طول تاریخ

وضعی بهتر بیت‌ش همت‌گماشت، نخست، قرآن باو آموخت، بطوریکه در سن هشت سالگی همه قرآنرا از برکرد . پس از آن حدیث و سنت و علوم فقه و ادبیات زبان عرب و فنون شعرو پندهای عرب را بوی یاد داد ، سپس رویداد های گذشته و داستانهای پادشاهان و سرگذشت آنان را بوی گوش زد کرد. در ضمن تمرين، سواری و تیراندازی را هم یادش داد بطوری بوی رسیدگی کرده و تربیتش نمود ، که هنوز از عمرش یازده سال بیشتر نگذشته بود ، که برشد کافی رسیده و با استعدادیکه از او دیدند او را کاندید امر بزرگ پیشوائی نمودند ، زیرا متوجه شدنکه توائی برداشتن این بار سنگین را دارد ، روی همین جهت ایل برابر، از روی اخلاص ، سر در فرمانش نهادند .

توجه مردم بادریس دوم

پس از آنکه فرمانروائی مغرب برای ادریس دوم رو براه شد . مردم سایر کشورها ، گروه گروه ، برای تبریک ، به پیشگاهش شتافتند ، کم کم این صدا بگوش اعراب رسید .

از اندلس و افریقا هم ، به حضورش باریافتند ، و پروانه وار گرد این شمع تابناک دودمان علوی ، بگردش درآمدند ، بطوریکه از تیره قیس واژد و مذحج وغیره ، پانصد سوارکار ماهر، پیرامونش گردآمدند، ادریس هم از این تازه وار دین و میهمانان با آغوش باز استقبال کرد و مقدم آنانرا گرامی داشت و صله آنها را چند برابرداد و مقام ایشانرا منظور و بخود نزدیک ساخته و پستهای حساس دولتی را بایشان و اگذار کرد .

شهر زیبای فاس

کم کم ، در اثر توجه ملت عرب وغیره به آن دیار و افزایش جمعیت، وار دین، شهر «ولیله» دیگر گنجایش پذیرائی مردم را نداشت،

لذا نیازمند ساختن شهری شدند.

«ادریس» دوم به مهندسین و معماران، دستور ساختن شهری زیبا داد.

نقشه شهر را طرح ریزی و شروع بساختمان، نمودند، دستور ساختن مساجد و مدارس و بازارها، داده شد، در ضمن اعلامیه‌ئی صادر، و خاطر نشان کرد: هر کس بنائی ساخت و درختی کاشت به او تعلق خواهد داشت. مردم ساختمان‌های بسیاری ساخته و درختان فراوانی کاشتند. گروهی هم از سرزمین پارس، براو وارد شده و مورد عنایت او قرار گرفتند، مقداری زمین نیز به آنان واگذار کرد، تا برای خود ساختمان نموده و در آنجا بمانند.

شهرسازی به پایان رسید، نام او را «فاس» نهاد، روز جمعه‌ای برای افتتاح شهر به مسجد جامع، رسپارشد و بر فراز منبر بالا رفت و سخنرانی جامعی ایراد کرد.

و در پایان سخنرانی دستها را بعنوان نیایش بطرف بالا گرفته و چنین گفت: بارالها تو میدانی، من از ساختن این شهر قصد خودنمایی و بزرگ منشی نداشتم و مقصودم سالوسگری و تزویر و مبارات نبود، و نظرم بندگی تو بود، و خواستم در اینجا، تورا ستایش کنند، و کتاب مقدس را تلاوت نمایند، شریعت و حدود آن و سنت پیامبرت، تا دنیا بپاست، بپای داشته شود.

خداآندا: برای ساکنین این شهر، از تو توفیق آرزومندم، و آنرا کمک بنمای، برخوبیها و ادار کن. شرارت دشمنانشان را از آنها بازدار، شمشیر فتنه و آشوب و پراکنندگی را از این اجتماع دور فرما، زیرا: تو هستی که بر همه چیز تو انانگی. مردم یک صدا بدعای او آمین گفتهند.

اثر این دعا که از دلی پاک و روانی تابناک سرچشمه گرفته بود، در آن اجتماع انبوه نمایان شد، خیرات و برکات در این شهر فراوان گشت.

زیبائی این شهر را باین گونه توصیف کرده‌اند: این شهرداری درختان بسیار بود، نهر آبی در دور طرف خیابان جاری، جویه‌هایی از آن جدا کردند که برای بهره برداری همگانی مورد استفاده باشد، و آن جویها در خانه‌ها و گرمابه‌ها و خیابانهای فرعی و بازارها در جریان بود. علاوه بر این، در بیشتر خانه‌ها چشم‌هایی بود جاری و چشم‌هایی هم در داخل ساختمانها در حال فوران بود.

این شهر زیبایی فاس، در سال ۱۹۳ شروع بساختمان شدو پس از تکمیل پایتخت کشور را با آنجا منتقل نمودند.

ادریس دوم و پیکار در سرزمین مصامده

ادریس دوم، چون از بنای شهر «فاس» فارغ گشت، و آنجا را پایتخت فرمانروائی خود قرارداد، پس از آن متوجه جنگ گشته و به سوی سرزمین مصامده روان شد و بر آنان، پیروز گشت، در جنگ باندازه‌ئی مهارت و چابکی و شخصیت از خود نشان داد که صاحبان مغزهای بزرگ و اندیشه‌های عالی، در کار او حیران شدند.

برخی از جنگجویان که با او در نبرد شرکت داشت اینطور اظهار میدارد: خوارج صفریه برابر، با ما اعلام جنگ دادند، جمعیت آنان سه برابر ما بود، هنگامیکه دولشکر در برابر یکدیگر صفت آرائی نمودند ادریس از مرکب بزیرآمد و ضوساخت. دور کوت نماز خواند از خداوند کمک خواسته و بمیدان پا نهاد.

رزم آغاز شد و چنان میدانداری کرد که من از پایداری و نیروی فوق العاده و خستگی ناپذیرش که در حال فوران و جوشش بود در شگفت

شدم. بناگه نگران من شد و چنین گفت تورا چه شده که نگاهت را بمن دوخته‌ای و دیده‌اترا از من بازنمیگیری گفتم مردانگیت مرا بشگفتی واداشت بویژه چهره بشاشت ... آنچه را که در تو دیدم در هیچکس مشاهده ننمودم ، ادریس فرمود آنچه دیدی از برکت جد ما پیامبر خداست و میراثی است که از پدرمان علی مرتضی بما رسیده است . این شخصیت عالیقدر در سن سی و شش سالگی بدرود زندگی گفت (سال ۲۱۳) و دوازده پسر از خود بیادگار گذاشت و آنان عبارتند از:

محمد، عبدالله ، عیسی ، ادریس ، احمد ، جعفر ، یحیی ، قاسم ، عمر ، علی ، داود ، حمزه .

مؤلف در حاشیه مینویسد : مطالب این فصل از کتاب الاستقصاء لأخبار الدول المغرب الاقصى است و سپس اضافه میکند از چیزهای جالبی که برای من درنوشتن این کتاب رخ داد این بود که برای این فصل از کتاب بکتابخانه‌ها و کتابفروشی بسیاری مراجعه کردم شاید بتوانم کتابی بدست آورم که راجع به موضوع فصل باشد اما کم کم داشتم نامیدمیشدم ، تا اینکه برخوردم در ضمن کتبیکه مطالعه میکردم باین مطلب که برخی از کتابها که مطالبی پیرامون مغرب نوشته‌اند نوعاً از کتاب الاستقصاء نقل میکنند با اینکه این کتاب را هر روز میدیدم ، ولی توجهی نمیکردم زیرا جمله الاستقصاء بخط درشت و عریضی نوشته شده بود و جمله لأخبار الدول الاقصى بخط ریزی کتاب را خمیدم و گمگشته خود را یافتم ، و باین نتیجه رسیدم : نام نخستین که میخواهد بخط درشت روی پشت جلد کتاب نوشته شود باید نشان‌دهنده موضوع داخل کتاب باشد .

محمد فریزد آدریس دوم

زمام امور کشور را بدست میگیرد

پس از ادریس دوم محمد فرزندش بکرسی خلافت نشست و شهرهای کشور مراکش را بین برادران تقسیم کرد و هر یک از آنانرا که بزرگتر بود به فرمانروائی آستانی برگزید و آنانکه کودک بودند زیرنظر سرپرستی خود قرارداد. این روش از نظر سیاسی و امرکشورداری موجب پیروزی وی گشت، زیرا همه برادران دلیستگی تمامی باو پیدا کرده و از دوستداران و هواخواهانش گشتند جزو قاسم و عیسی که پرچم مخالفت را علیه او برافراشتند.

سرانجام بر آن دو چیره گشت و از فرمانروائی بر کنار کرد. به سال ۲۲۱ بدرود زندگی گفت پس از آنکه فرزندش علی را بعجانشینی خود برگزید و به مردم درباره اش سفارش لازمه را نمود.

علی بن محمد بن ادریس

پس از اینکه علی روی کار آمد رویه پدر و جدش را در دادگری بین مردم دنبال کرد و آثار نبوغ و زیر کی و فضیلت از وی آشکار گشت. روی این زمینه بود که در زمان رهبری وی وضع زندگی مردم رو به بهبودی نهاد و ملت در آسایش و فراخی بسر بردن نداشت در سال ۲۳۴ از جهان رخت بربست - و در زمان حیات فرزندش یحیی را بجانشینی خود تعیین نمود .

یحیی بن محمد و فعالیت‌های دوره زمامداریش

دوران زمامداری یحیی به درازی کشید و دولتش توسعه یافته و عظمت پیدا کرد . و آثار خوبی از وی بروز کرد ، برآبادی شهر فاس همت گماشت ، دستور ساختن گرمابه‌ها و مسافرخانه داد ، و مردم از مرزهای دوردست بدانجا می‌آمدند .

مسجد قروین که اینک معروف به - جامعه القروین - است ، از یادگارهای دوره اوست ، و اکنون دانشگاهی است دینی و اسلامی که صدھا نفردانشجو را در خود پذیرفته است . مانند دانشگاه نجف اشرف در عراق و دانشگاه زیتونه در کشور تونس .

سرانجام بسال ۲۶۴ در گذشت و فرزندش که همنام او بود بجای او نشست .

یحیی‌ان یحیی و سرآنجام هوسرانی

یحیی در روش ناپسند درست نقطه مقابل پدرش بود، در هر جهت یحیی رویه زشتی را در پیش گرفت، و به کارهای بیهوده و بازی پرداخت و بیشتر وقتش صرف آن شد، در نتیجه انحراف از رویه گذشتگان که مردم بخاطر داشتن اهل فاس براو شوریده و مجبور شد بسوی آندلس بگریزد و در آنجا بسربرد تا از جهان چشم پوشید، پس ازاو پسر عمومیش علی بن عمر زمام حکومت را بدست گرفت ولی چندان ادامه نیافت کودتای خوارج او را نیز وادر بگریز نمود.

یحیی نوہ ادریس دوم

و سقوط دولت ادریسین در دوره زمامداری وی

پس از فرار علی مردم بایحیی نوہ ادریس بیعت کردند و توانست تا مدتی بر مشکلاتی که گذشته در پیش پای او ایجاد نموده بود پیروز گردد اما در سال ۳۰۵ مصاله فرمانده سپاه عبیدالله بن المهدی خلیفه فاطمی بر او هجوم کرد و شهر فاس را در محاصره قرارداد. یحیی با وی از درآشتی درآمد ، و قرارداد صلح بر مقداری از مال و بیعت با عبیدالله المهدی بسته شد با این صورت کشور از دستش رفت و پرونده ادریسین برای همیشه بسته شد^۱ .

سید میرعلی در کتاب مختصر تاریخ العرب مینویسد : مراکش پس از سقوط دولت ادریسین بهدو بخش تقسیم شد . بخش خاوری آن در قلمرو فاطمیین درآمد، و بخش باختری آن زیر نظر امویین اداره میشد. ادریسین در سرزمین مغرب کارهای بزرگی انجام دادند . و انتشار اسلام در آنجا ، بوسیله فعالیت‌های آنان صورت گرفت تا به آنجا که آخرین نقطه آن سرزمین را نیز روشنائی حقیقت و آئین نوین فراگرفت. ادریسین بازار تمدن را رونق بسزائی بخشیدند ، مردم کوهستانی و بیابان گرد را بشهر نشینی و ساختن بناهای زیبا و داشتند .

شهر های بزرگ و مساجد و دانشگاهها و دانشکدهها از خود

۱- الاستقصاء ج ۱

بیادگار گذاشتند، عدالت اجتماعی و امنیت عمومی و ارزانی اجناس زیرساایه دستگاه رهبری ایشان برقرار شد.

سدیوا، خاورشناس در کتاب «تاریخ العرب العام صفحه ۲۷۸ طبع ۱۹۶۸» چنین مینگارد: ادریسین از سال ۸۰۳ تا ۹۴۹ زمام رهبری را بدست گرفتند، در سرزمین‌ها و شهرهای زیر نفوذ خود اصلاحات دامنه‌داری انجام دادند.

تأسیس شهر فاس - که مسجد جامع آن مرکز مقدسی نزد تمام مردم مجاور آن سامان بشمارمی‌آمد و در اندازه زمانی شهره آفاق گشت. از اعمال مثبت آنان است، شهر فاس دارای مدارس و کتابخانه‌ها شد که با نضمام نهضت علمی که بنی عباس در خاور زمین پرچم‌ش را با هزار در آوردند، موجب پیدایش و توسعه بازارگانی میانه تازیان اسپانیا و اعراب قاره افریقا گردید.

دولت علمویین در هزار ندران

حسین

فرزند زید بن محمد بن اسماعیل بن زید بن حسن بن حسن فرزند امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع)، در سال ۲۵۰ هجری در مازندران قیام کرده، مردم گرد او جمع گشتند و اورا بفرمانروائی برگزیدند و دوران زمامداریش ۱۹ سال و چند ماه بطول انجامید.

محمد

پس از حسن برادرش محمد زمام قدرت را بدست گرفت و مدت فرمانروائیش ۱۷ سال و چند ماه بود.

سید امین در جلد ۴۵ از کتاب اعيان الشیعه صفحه ۱۴۱ طبع ۱۹۵۹ دربارهٔ وی چنین مینگارد: چون ابتدای سال جمع آوری مالیات رسید، در بخزانهٔ اموال عمومی را گشوده و بلاد رنگ دستور داد آنچه از سالهای پیش در آنجا انشا شده بود بین قریش و انصار و اهل قرآن و فقهاء و سایر طبقات تقسیم شود، و فرمانش اجرا شد تابعاییکه یک درهم بجای نماند.

یکداستان جالب

محمد روزی برای بخش اموال جلوس نموده بود - مردم یکی پس از دیگری می‌آمدند و قسمت خود را میگرفتند. مردی ناشناس جلو آمد:

محمد - خودت را معرفی کن .

ناشناس - مردی از طائفه عبدالمناف .

محمد - از کدام قبیله ؟

ناشناس - از بنی امیه !

محمد - از کدام خانواده ؟

ناشناس - سکوت کرد .

محمد ، شاید از دودمان معاویه ؟

ناشناس - آری .

محمد ، از کدام فرزندش ؟

ناشناس - باز هم سکوت .

محمد - نکند از فرزندان یزیدی ؟

ناشناس - آری !

نگاههای تند علوبیان بسوی ناشناس سرازیر شد ، بیچاره را ترس عجیبی فراگرفت ، محمد فریاد زد : گمان میبرید باکشتن این بد بخت انتقام خون جدم حسین (ع) گرفته میشود ؟ مگر نمیدانید خداوند اجازه نداده است که بازخواست شود از کسیکه در عمل دیگران همراهی نداشته است ، اینک بشنوید آنچه را از پدرم نقل میکنم : پدرم از پدرش اینداستانرا نقل کرد :

داستان جالب دیگر

منصور دوانیقی سالی از سالها در مکه بود جواهرات گران بهائیکه

متعلق به هشام بن عبدالمالک مروان اموی بود به پیشگاهش آوردند .

منصور گفت: شنیده ام علاوه بر اینها جواهراتی دیگر نزد محمد

فرزند هشام موجود است - اتفاقاً محمد در آن سال بمکه آمد و بود .

منصور انتظار کشید تا همگان در مسجدالحرام اجتماع کردند و زیر خود

ربيع را فرمان داد باید درهای مسجد بسته شود جز یک در که برای رفت و آمد مردم باز باشد و مأمورانی بر آن در گماشته شوند و تو خود نیز ناظر این کار باشی تا کسیرا که تو نشناسی یا بوسیله گواهان مورد اطمینان بر تو ثابت نشود هویت کسیکه میخواهد بیرون رود هیچ کس حق بیرون رفتن را ندارد.

ربيع مأمور اجراء، فرمان منصور دوانيقی را به مرحله اجرا درآورد.

محمد بن هشام نیز در مسجد الحرام بود فهمید که این فرمان برای دستگیری وی صادر شده است. بدنش لرزید، ترس و نگرانی، و تشویش عجیبی سراسر وجودش را فراگرفت. در این حال محمد بن زید بن علی بن الحسین (ع) با وبرخورد و از سبب نگرانیش پرسید. اموی پاسخ داد اگر تورا به هویتم آشنا سازم درامانم؟

محمد - آری تو در پناه منی، تا از اینجا نجات دهم.

اموی - محمد فرزند هشام، تو کیستی؟

علوی - من محمد فرزند زید بن علی بن الحسین.

اموی ترسش افزون گشت گفت خوبیشتن را نزد پروردگارم میبینم.

علوی - نترس چیزی بر تو نیست، بزودی نجات خواهی یافت.

اما اگر رفتار ناپسندی در راه نجات از من سر زد مرا بیخشن.

اموی - مانعی ندارد تو خود دانی.

محمد ناگهان پرید و عبای اموی را گرفته و بسرش انداخت، تا رویش را کسی نبیند و از پشت سر کشان کشان بسوی درب خروجی برد. نزدیک ربيع که رسید با مشت بسر اموی کوبید و بر بیع رو کرده و گفت ای ابوالفضل این ناپاک ساربانی است، از مردم کوفه، بمن شتری

بکرایه داد شرط کردم که در بازگشت نیز باید با همین شتر باشم. اما بشرط وفا نکرده و از من گریخت و شتر را نیز به دیگری به کرايه داد اینک اورا دستگیر ساختم. خواهش میکنم دونفر پاسبان در اختیارم بگذاری تانگر انش باشند که حتم را از وی بگیرم.

ربیع دونفر پلیس در اختیار علوی گذاشت، واورا از مسجد بیرون آورد. قدری راه پیمودند تا از مسجد دور گشتند.

علوی رو کرد به اموی : ای خبیث ! آیا حق مرا میدهی یا نه ؟
اموی ، آری حاضرم . علوی پاسبان از دستور بازگشت داد .
آنان که رفته اند اموی را آزاد ساخت .

اموی ، سر علوی را بوسید و چنین گفت : قربانت گردم . خدا داناتر است که رسالت را در چه خاندانی قرار دهد . پس از آن مقداری جواهر که به مراد داشت تقدیم کرد .

علوی - ما از خاندانی هستیم که در برابر نیکی پاداش نمی پذیریم .
چگونه از تو گوهر بگیرم با آنکه پر بها تراز آن ، خون پدرم : زید را که بدستور پدرت بالای داررفت و اگذاشتم برو و خود را از انتظار پنهان دار .
داستان را که محمد بن زید باینجا پایان داد به علویان مجلس گفت :
بنابراین ، اشکال و تازه گی ندارد اگر ما این مرد اموی را بخشیدیم همان گونه که نوہ امیر المؤمنین در گذشته نسبت به فرزند کشنده پدرش رفتار کرد ،
با آنکه آن شخص از فرزندان عاص و حکم بر پاکنندگان شورش جمل بودند و از دشمنان سر سخت بشمار می آمدند ، در عین حال آن احسان بزرگ را درباره وی نمود .

علی فرزند حسن بن عمر بن علی بن الحسین تشکیل دولت میدهد

محمد بدرود زندگی گفت؛ علی بن حسن معروف به اطروش دولت تازه‌ئی تشکیل داد؛ سیزده سال تمام مردم را به اسلام دعوت نمود، و جمعیت بسیاری بدست وی مسلمان گشته و پیرو آئین حق و مذهب شیعه شدند. محمد مساجد و عبادتگاهها در آنجا ساخت^۱.

در کتاب «الادب فی ظل بنی بویه» صفحه ۱۵ مینویسد: مردم دیلم زمین بت پرست بودند، تا هنگامیکه حسن بن علی اطروش با آن سامان آمد، اسلام را پذیرفته و بروش تشیع گراییدند. با اینکه آن سرزمین در زمان خلافت عمر بن الخطاب گشوده شد و در قلمرو حکومت اسلامی درآمد، ولی آنان با حفظ عقائد پیشین، در برابر قانون الهی سرتسلیم فرود آوردن، و کسی هم مزاحم ایشان نمیشد.

مسعودی در مجلد آخر کتاب مروج‌الذهب مینگارد: اطروش، مدت چند سال در دیلم و مراکز کوهستانی بسربرد و حال آنان بازمان جاهلیت یکسان بود؛ برخی از آن‌گروه بر آئین مسیح (ع) بودند.

اطروش با فعالیت و کارداری آنان را گرد خود جمع کرد و بسوی خدا خواند، ایشانهم پذیرفتند، مگر اندکی که در نواحی (دور دست) بسرمیبردند. دیلم زمین، دارای کوههای بلند و دره‌ها و پایگاه‌های

۱ - نقل از کتاب تاریخ الشیعه للشيخ المظفر.

نیرومند و سختی است .

اطروش در آندیار مساجد بنا کرد . سرانجام به سال ۳۰۴ کشته شد ،
و پس از او دامادش زمام حکومت را در دست گرفت و نامش حسن
فرزند قاسم علوی بود .

او نیز بسال ۳۱۶ کشته شد و این دولت علویین که مدت ۶۷ سال
پایدار بود ، و مردم دلیم زمین بوسیله آنها مسلمان و شیعه شدند پایان
یافت (سال ۳۱۶) .

دولت آل بویه

بویهین گیا فند؟

داستان پیدایش دولت آلبویه در ابتدای امر بی شباht به افسانه . سرائی و خیال بافی نیست ، با اینکه یک واقعیت انکار نپذیر است . چرا ؟ - زیرا : این دولت منسوب است به مرد بی چیزی که دارای تشکیلاتی نبود و کدام انسانی است که باور کند مرد فقیری که ملک و سرمایه نداشته و او را تو انانئی بر چیزی نباشد ، لز کوهها هیمه را بالای سرنهاده و به آبادی آورده تا از این راه گرده نانی بدست آورد ، ناگهان از این حال و روز گاربپرد تا بر سد باوج فضای فرمانروائی ، و بر کشورهای پارسی و نازی چیره شده و دولتی پهناور تشکیل دهد ؟ اما این حقیقتی استکه بوقوع پیوسته است . اینک تفصیل این داستان را میخوانید :

در اوائل قرن چهارم هجری در دیار دیلم مردی بود تهی دست که مردم اورا ابو شجاع بویه مینامیدند . زنش مرد واژ وی سه فرزند به یاد گار ماند : ۱- ابوالحسن علی ، ۲- ابوعلی حسن ، ۳- ابوالحسن احمد . ابو شجاع از این پیش آمد بسیار غمگین گشت و زمین با این همه پهناوری براو تنگ شد . یکی از دوستانش که برای سرسلامتی نزد او آمده بود ، بوی پیشنهاد نمود : من آمادگی برای پذیرائی تو و فرزندان بینواست دارم . دست او و فرزندانش را گرفت و به منزل آورد و خوارا کی آماده نمود و برای آنان حاضر کرد . این عمل مقداری از رنج و اندوه ابو شجاع را تسکین داد .

ابن اثیر مورخ مشهور در کتاب کامل در حوادث سال ۳۲۱ مینویسد :

در حالیکه وضع بهمین منوال بر آنان سپری میشد، مردی از نزدیک منزل میگذشت و با صدای دورگاه اش فریاد کنان میگفت: آی منجم، معتبر خواب، اوراق و طلس هایی هم مینوشت. ابو شجاع او را نزد خود خواند و چنین گفت:

ابو شجاع - خواب دیدم گویا ادرار میکنم و از سر عورتم آتشی شعله و راست، باندازه‌ای بلند شد که نزدیک بود به آسمان برسد، سپس سه بخش شد و از هر بخشی بخشهاش بسیار پیدا گشت و جهان به این شعله‌ها روشن شد و سر زمینها و شهرها و بندگان خدا در برابر این روشنائی سر تعظیم فرود آوردند؟

منجم - این خواب بزرگی است، تعبیر آن بستگی به خلعت دارد.
تا بخشش ندهی نمیگوییم.

ابو شجاع - بخدا سوگند جز این جامه‌هاییکه به تن دارم مالک چیز دیگری نیستم.

منجم - پس ده دینار پول بده.

ابو شجاع - حتی یک درهم نیز ندارم.

منجم - مانعی ندارد. بشنو و بخاطر سپار آنچه میگوییم، تو دارای سه فرزند هستی که بربخشی مهم از زمین و ساکنان آن فرمانروائی خواهند کرد، نام آنان بلند و آوازه ایشان شهره آفاق میشود همانگونه که آتش شعله‌اش بفلک برسد. فرزندانی خواهند داشت که همگی فرمانروائی یا بند و شماره آنها همان اندازه است که در خواب دیدی.

ابو شجاع - خجالت نمیکشی مرا مسخره میکنی، من مردی فقیر و فرزندانم نیز مانند خودم بی نوا هستند.

منجم - نگاهی کرده و گفت: برایم روز پیدایش ایشان را بروگویی.

ابو شجاع تعیین کرد و منجم مشغول حساب شد، سپس دست

ابوالحسن علی فرزند بزرگ‌را گرفته بیوسید و گفت بخدا سوگند این کودک فرمانرو اخواهد شد. سپس دست برادرش ابوعلی حسن را گرفت و گفت پس از او این برادرش. ابوشجاع از گفته او خونش بجوشش آمد و خشمگین شد چون گمان کرد مورد استهzaء مرد فالگیر واقع گشته به بچه‌ها دستور داد: این مرد را با پس‌گردانی از اینجا دورش کنید. زیرا در دست اندختن ما تندری کرد. بچه‌ها با مشت بجان منجم افتادند، منجم داد و فریادش بلند شد و فریاد رسی می‌جست که اورا از چنگال این بچه‌ها نجات دهد اما فریادرسی نبود. در میانه زدوخورد بانان چنین گفت: آی بچه‌ها این زدن و صحنه را بخاطر بسپارید که هرگاه شما به پادشاهی رسیده بودید و من بسویتان آمدم مرا بشناسید و فراموش نکنید.

از این سخن و پافشاری در عقیده خنده‌شان گرفت و از او دست بازداشتند تا پی کار خود بروند. روزهایی چند سپری شد تا اینکه گفتار منجم بحقیقت پیوست و پیش بینی وی درست از آب درآمد.

و اینک شما و دنباله داستان ابوشجاع: تنگدستی و نیازمندی اورا واداشت که پسرانرا بخدمت زیر پرچم اعزام کند تادرارتش وارد شوند، مگر زندگی را بدینوسیله اداره کنند. اما طولی نکشید که نبوغ ذاتی و زیرکی و استعداد و مهارت فوق العاده در امور جنگی آنانرا تا پایه فرماندهی و سیاست ارکان جیش ارتقاء داد. بارفهار نیکوی آنان با مردم و بخشش اموال به افسران جهت جلب نظر ایشان، نیرو و عظمت آنها در اجتماع آنروز رو بفزوئی نهاد. پس از اینکه اطمینان پیدا کردند که توانایی اداره ارتش و امور کشور را بطور کلی دارند، از فرمان فرمانده خود «مرداویچ» سر پیچی نموده و اعلام استقلال کردند.

عمادالدوله علی بن بویه

نخستین رئیس دولت اعلام استقلال میکند

پس از اعلام آزادی و استقلال نخستین کسیکه به سلطنت رسید «علی بن بویه» بسود که بزرگ فرزندان ابی شجاع است و لقب او عمادالدوله شد. آغاز پادشاهی در شیراز سال ۳۲۱ ه بود. کم کم دامنه فعالیتش گسترده شد، تا آنکه برهمه ایران زمین و کشور عراق، وغیرایندو که در تصرف عباسیین بود چیره گشت. «آدم متز» در کتاب الحضارة الاسلامیه (تمدن اسلامی) ص ۳۵ چنین مینویسد: یکی از چیزهایی که وسیله پیشرفت و بزرگی مقام عمادالدوله شد، بخشش وسعة صدر و تدبیر در امور اداری و سیاسی و دلاوریش بود. روی همین تدبیر نیکو بود که دل حسین بن محمد را که به لقب عمید ملقب بود بدست آورد، و با فرماندهان نظامی «مرداویج» به نرمی و ملاحظت رفتار میکرد، و حقوق آنانرا افروزد. در نتیجه همه سربراہانش نهادند.

صیت بزرگواری وفضیلت او گوش بگوش میگشت و مردم از هر گوش و کنار بسویش روی آوردنده، بنابراین جای شکفتی نیست که باسانی توانست بر ارتش زیر پر چم خلیفه بغداد پیروز گشته و بر جنوب ایران مسلط گردد.

پس از شکست سربازان خلیفه، با سربازان اسیر رفناز پسندیده‌ای پیش گرفت، و بزویی با آزادی آنان فرمان داد تا آرامش از دست رفته خود بازگرفتند، تا بجائیکه آنانرا مورد اطمینان خود قرارداد. با اینکه

دشمن بودند - پست‌حساس دولتی را حتی در ارتش بعهده ایشان سپرد تا بدینوسیله دل آنها را بخود جلب سازد . علی بن بویه بر دشمنان بهمین سیاست و روش بود که چیره شد، و بجای کیفر گذشت از خود نشان میداد، و این تدبیر سرکشان را رام و شورشیان را آرام ساخت .
بزرگی و عزتی که آل بویه بدست آوردند در سایه فضیلت و کاردانی «عمادالدوله» بود که مرجع فضل و بزرگواری در این دو دمان بشمار میرفت .

ابن اثیر در روایات های سال ۳۲۲ چنین مینگارد : هنگامی که «علی بن بویه» بر شیر از مسلط شد، به مردم امانداد و بدادگری در اجتماع پرداخت . شانس - یا لطف خدا - هم در چند مورد شامل حاشش گشت و بیاریش آمد .

ماری عمادالدوله را از سقوط نجات داد
خزانه تهی گشته، ارتضی هم حقوق خود را میخواهد . عمادالدوله با مروز و فردا موکول میکند ؟ زمزمه از هر طرف ساز و نزدیک است که کار به نیمه تمام و با نحلال دولت بویه بکشد . عماد در بالاخانه سربگری بیان اندیشه فروبرده و اندوه خسته کننده ای ویرا فراگرفته ، و دارد بسفف خانه مینگرد و در اندیشه چاره است که چه تدبیری بکار بندد تا بتواند جوابگوی نیازمندی های دولت و خواسته های ملت باشد . ناگهان ماری از گوشة سقف خانه بیرون آمد و در گوشة دیگر بسوراخی رفت . عماد ترسید که بزمین افتاد و با او آسیبی برساند، پاسدار انرا خواست؛ موضع را گشودند، دری نمایان شد ؛ پس از گشودن، خانه ای را دیدند ؛ درون خانه شدند، ده صندوق پراز روسیم در آنجا بود . گشايشی در کارش پیدا شد ، حقوق سربازان را داد ، و دولتش را از سقوط نجات بخشید . پس از آنکه در شرف نابودی قرار گرفته بود .

تصادف یا لطف دیگر

عماد بفکر درست کردن لباس شد ، فرستاد عقب خیاط معروف شهر که نامش یاقوت و کر بود . دوزنده آمد ، اما ترسی عجیب او را فراگرفت .

عماد - نترس بتو کسی کارندارد ، میخواهم لباسی برایم بدوزی خیاط کر - بخدا سوگند و بطلاق قسم که هشت صندوق فرمانروای پیشین بیشتر پیش من نگذاشت .

چون گوشش سنگین بود ، گمان کرد که از قضیه آگهی دارند و متوجه سخن عmad نشده بود ، عmad در شگفت واز این پیش آمد بسیار خورستند گشت ، فرمان داد تا صندوقها را بیاورد . صندوقها حاضر و هشت عدد بود پراز زروسیم و جامه های گران قیمت .

در کتاب هامش ابن اثیر - ج ۶ - ۳۳۳ ط ۱۳۵۳ ه آمده است که : عmad الدوله در سن پنحاه و هفت سالگی در شیراز در گذشت و مدت سلطنتش ۱۶ سال بود ، واز پادشاهان خوب دوره خود بشمار می آمد واز افرادی است که گوی سبقت را از اقرانش ربود ، واز خود فرزند پسر به بادگار نگذاشت .

رَكْنُ الدُّولَةِ وَ مَعْزُ الدُّولَةِ

ابن اثیر مینویسد: عmadالدوله فرمانروای فرمانروایان بود. پس از مرگش برادرش «رکن الدوله» زمام امر را بدست گرفت، اما برادر کوچکش احمد «معز الدوله» از زمان برادرش عmad امیر عراق بود، ولی عملاً تمام قدرت بغداد بدست او بود. سیدمیرعلی در کتاب تاریخ خود مینویسد^۱: معز الدوله، دراداره مملکت باندازه‌ای پیشوی نمود که خلیفه وقت مجبور شد زمام قدرت را بوى بسپارد و حتی نامش را هم روی سکه‌های رائج بنویسد، و نام او در خطبه نماز جمعه با نام خلیفه یکجا برده میشد. موقعیت معز الدوله نزد خلیفه مانند شارل مارتیل بود نزد پادشاهان فرانسه زیرا: فرمانروای واقعی «معز الدوله» بود و خلیفه را قدرت و نیروئی نبود و دستش از دخالت در سیاست مملکت کوتاه بود، از شوون ریاست چیزی را در دست نداشت جز گرفتن پنج هزار دینار از خزانه دولت.

معز الدوله دوستدار دانش و هنر بود، و در دوره فرمانروائی او بود که «روز عاشورا» عزای ملی اعلام شد یعنی روز دهم محرم بیاد بود فداکاری سید الشهداء علیه السلام روز حزن و اندوه عمومی اعلام و رسمی شد، که در آن روز تمام ادارات و کارها تعطیل میشد، اگرچه روز عاشورا قبل از این دستور هم روز اندوه بود.

ابن اثیر در کتاب حاشیه جلد ۲ ص ۳۱۵ ط ۱۳۵۳ ه مینویسد:

۱- کتاب مختصر تاریخ العرب ص ۲۶۰ ط ۱۹۲۸-م

معز الدو له تصميم گرفت خليفه را از کار برکنار و بجای وی با محمد بن يحيی زیدی علوی بيعت کند ، ولی صبمری او را از این کار بازداشت. سرانجام در زمان حکومت برادرش بسال ۳۵۶ هجری زندگی گفت . ابن اثیر مينويسد : در اين سال بود که آثار توبه در معز الدو له آشکار و ساختمنان بيمارستانی را شروع و اموال بسياري هم وقف آنجا کرد . در همين سال بندگانش را آزاد و بيشتر ثروت خود را تصدق داد و چيزهائی زياد ميان دوستان و اطرافيانش تقسيم نمود . ۲۱ سال و ۱۱ ماه و دو روز فرمانروائیش طول کشید . مردی بربار و بخشندۀ و خردمند بود . امادوره زمامداری برادرش رکن الدو له ادامه يافت و چهل و چهار سال زمام کشور را در دست داشت ، و عمرش متجاوز از هفتاد سال بود . «ادم متز» در کتاب تمدن اسلامی ج ۱ ص ۳۸ مينگارد : رکن الدو له مردی بود بربار و دامنه کرمش و سعت پيدا نموده و سياستش نسبت به ملت و ارتش نيكو و توأم با مهر باني بود ، همتش بلند و ازستم بدor و اطرافيان و درباريان را هم از آن بر حذر ميداشت .

تاریخ نویسان او را بهدادگری و گذشت و آقائی ستوده اند .

ابن اثیر مينويسد : رکن الدو له مردی بود بربار ، بخشندۀ ، بلند همت ، از بيدادگری گريزان ، از خون ريزی بيزار ، حفظ جان را لازم می شمرد مگر جائیکه از آن ناگزير بود ، ارزاق عمومی را در خانه ها تقسيم و مردم را از بیچارگی نجات ميداد ، به مساجد ميرفت ، و برای علويان حقوقی معين و به آنان مال فراوان ميداد و با توده مردم به نرمی و مدارا رفتار می کرد ، به پيمانش وفادار و در دوستييش پايدار و نهايت توجه را بعموم ملت داشت . بسال ۳۶۶ هجری زندگی گفت .

عَضْدُ الدُّولَةِ دِيلْهُي

پس از رکن‌الدوله، فرزندش «عَضْدُ الدُّولَةِ» برسرزمینهای زیر نفوذ پدرش فرمانروا شد و جانشین وی گشت، عَضْدُ الدُّولَه زمامداری بود نمونه و آقای بتمام معنی با کشوری پهناور؛ از دریای خزر گرفته تا کرمان و عمان زیر سیطره‌اش بود و فرمانروا ایان آن سرزمین‌ها، همه در بر ابرش سرتسلیم فرود آوردند. بنابراین چیز تازه‌ای نبود که بلقب شاهنشاه ملقب شد (برای نخستین مرتبه در دولت اسلامی) و پس از اوی این لقب معمول و رائج شد نسبت بزمامدارانیکه بر کشور پارس فرمانروا ائی می‌گردند. عَضْدُ الدُّولَه عنایت خاصی داشت که اخبار بزودی بوی برسد، زیرا این روش از شؤون هر زمامدار لایق و شایسته‌ای است که بخواهد بر کشور بزرگی بدرستی حکومت کند. از این جهت، از اخبار واردہ پرسش کامل می‌گرد، و اگر دیرتر از معمول اخبار بوی میرسید، قیامت به پا می‌گرد. با اندازه‌ای به این امر اهتمام داشت که در آن عصر اخبار شیر از بهیکه‌فته به بغداد میرسید، یعنی روزی نزدیک به یکصد و پنجاه کیلومتر راه پیموده می‌شد. برنامه جاسوسی و دستگاه سازمان امنیتش بسیار نیرومند و برپایه محکمی استوار بود، بطوریکه از امور پنهانی و اسرار پادشاهان بزرگ باخبر و اخبار و رویدادهای دنیا نزدش بود، با اندازه‌ای براوضاع مسلط شده بود و مردم را سانسور کرده بود که اگر در کشورهای دور کسی درباره‌ای سخنی ناروا می‌گفت بتوانست بتواند بود اورا چنانچه شخصی در مصر علیه او سخن گفته بود؛ بهرنین نگ بود اورا

به پیشگاه آوردند، پس از سرزنش آزادش ساخت و اورا بمصر بازگردانید. اینکارها موجب شد که مردم در گفتار مواظبت کامل داشتند تا به جائیکه از زنان و غلامان خود برحذر بودند. امنیت کامل در راهها برقرار بود، دزدان و اشرار را نابود کرد و نیرنگی برای پاک کردن راهها از وجود آنان بکار برد: قاطریرا حلوای زهر آگین بار نموده و بعجاییکه گمان داشت کمین کرده‌اند با کاروانی روان ساخت، دزدان بکاروان هجوم برده در ضمن از حلوای مسموم خوردن و همه هلاک شدند. و این بهترین روش بود برای برانداختن آنان بدون دادن تلفات.

محدث قمی در کتاب کنی والقاب گوید: عضددالوله مقام شیخ مفید را که از علمای امامیه بود بزرگ میداشت. دانشمندان برای او کتابهای بسیاری نوشتند، شعر اقصیده‌ها سروده و به نیکوتربین وجه اورا میستودند. یکی از آنان متینی است که چنین سروده است:

و قدرأیت ملوك الأرض قاطبة	و سرت حتى رأيت مولاها
« ابا شجاع بفارس عضددالدو	لة فنا خسرو و شاهنشاهها
« اسامياً لسم تزده معرفة	و انما لذة ذكرناها
« تمام پادشاهان روی زمین را دیدم و گشتم تا بزرگ آنها را یافتم»	
« او ابو شجاع بود در پارس، و عضددالدولة دیلمی که ملقب بفناخسرو	
و شاهنشاه است. »	

« این نامها که براو گذاشته‌اند صرفاً جنبهٔ تشریفاتی و لذت در گفتار است و گزنه معرف و شناساننده او نیستند. »

علاقهٔ فراوانی به نظم و آرامش داشت بطوریکه در بیابان هول، انگیز جزیره‌العرب و کرمان که مرکز غارتگران بود - که پیدایش آنان کار را بر مردم سخت کرده بود - آرامش برقرار کرد و مالیات‌هاییکه بر قافله‌های حجاج بسته بودند لغو کرد و برای آسایش و رفاه حال حجاج نخست دستور کنندن چاه‌های آب و احداث قنوات داد. (برای رفع

دولتهای شیعه در طول تاریخ

نیازمندی کاروان‌ها)، بازار راه ایجاد نمود، دستور داد دیوار بلندی «سور» برگرد مدینه طبیه بکشند و همچنین فرمان ساختن بازار بغداد و منازل آنجا را داد و بعبارت دیگر برنسازی کشورهمت گماشت. نخست از مساجد جامع که مشرف برخراibi بود شروع کرد و سپس مساجدیکه ویران گشته بود، صاحبان زمین‌ها را بساختن آنها مجبور کرد و کسانیکه بنیه مالی نداشتند از خزانه دولت - بخش عمران و کارگشائی و آبادی مسکن - بآنها وام میداد. در عصر او بودکه ویرانهای تبدیل بساختمان شد و میدانها و خانه‌ها پرازگل و لاله و سیزه و چمن گشت پس از اینکه جایگاه سگان و مرکز زباله بود. دستور داد درختانی از پارس و جاهای دیگر آوردند و در بغداد بکاشتند. نهرهاییکه مجرایش در زیرخاک ناپدید گشته بود دستور داد خاکبرداری شود تا بحال نخستین درآید، پلهای بزرگ و کوچک با استحکامی ساخت، بسیاری از مردم بیابانی را بزراعت کاری و اداره‌امور کشاورزی را رونق بسازی بخشید، بیابانها را کاشتند و آباد نمودند، با اینهمه فعالیت برای عمران و آبادانی بازهم عراق را پایتخت فرمانروائی خود قرار نداد، همانگونه مرکز حکومتش در پارس بود. به حال عضدالدوله امر بساختن بازاری ویژه بازرگانان نمود. پارچه و قماش و هرچه در آنجا پیدا نمیشد از جاهای دیگر می‌آوردند. بیمارستان مهمی هم در بغداد تأسیس نمود. برای مسجدیان و مؤذنین و پیشنهادیان و قاریان قرآن حقوقی تعیین کرد. دستور داد ارزاق در دسترس عموم قرار گیرد. برای غربا و بینوایان آسایشگاه‌ها ترتیب داد. عطا و بخشش اوغلاوه بر مسلمین، اهل ذمه را نیز شامل گشت و بوزیر خود امر کرد برای یهود و نصاری عبادتگاه بسازد و سرمایه در اختیار نیازمندان بگذارد، هر چند مسلمان نباشند و هر روز جمعه ده هزار درهم به بینوایان و بیوه زنان صدقه میداد و همه ساله

سه هزار دینار پول کفشه برای پیاده روان حج اختصاص میداد و بیست هزار درهم برای کفن مردگان بیکس و فقیر. سه هزار مسجد و کاروانسرا برای غربا ایجاد نمود، و به آبی جاری نگذشت مگر آنکه آبادی در آنجا دائز کرد، و هرسالی یکصد هزار دینار در اختیار مردم مکه و مدینه گذارد برای ساختن راه و مصالح عمومی دیگر شان، بودجه سنگینی برای بنای کارگاه‌ها و تئقیه چاه‌ها منظور نمود و با آنانکه منزلشان سر راه مسافرین بود بعنوان علوفة چهارپایان مسافرین کمک میکرد.

عضدالدوله ذاتاً دوستدار دانش و دانشمندان بود؛ برای فقهاء و محدثین و اهل کلام و تفسیر و نحویین و شعراء و واژه دانان نسب شناس و دکترها و مهندسین و ریاضیین حقوق کافی معین کرد. وجایگاه اختصاصی نزدیک مسند خود برای خواص دانشمندان و حکما ترتیب داد. کتابخانه مهمی ساخت، شامل تمام کتبی که تا عصر او در انواع علوم نوشته شده بود.

این بیوگرافی از فعالیت‌های عضدالدوله دیلمی عین نوشته‌ای است که در تاریخ تمدن اسلامی «امد متز» موجود است^۱.

یکی از آثار جاویدان دیگرش تجدید ساختمان بارگاه امیر المؤمنین علیه السلام است و سفارش کرد که در جوار مولا یش بخاک سپرده شود، و بوصیت وی رفتار کردند و بر سر نگ مزارش این جملات را نوشتند: «این جایگاه عضدالدوله و تاج‌الملة ابی شجاع فرزند رکن‌الدوله است که دوست داشت در همسایگی این پیشوای معصوم بخاک سپرده شود، چون امیدداشت به برکت هم‌جواری، گرفتاری روزیکه هر کس در تلاش است برای خود، از او برداشته شود. درود بر محمد(ص) و خاندان پاک سیرتش».

۱- این کتابرا استاد محمد عبدالهادی بعربی ترجمه نموده بنام «الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجري».

این شخصیت کم نظیر و عالیقدر در سال ۳۲۴ پا بدنیا نهاد و بسال ۳۶۶ زمام امور را بدست گرفت و در سال ۳۷۲ درگذشت.
علاوه بر آنچه نگاشته شد هدف‌های عالیتر و قصید خدمات شایسته‌تری داشت که اجل مهلتش نداد.

شرف‌الدوله - صمصم‌الدوله - سلطان‌الدوله

پس از عضد‌الدوله فرزندش ابو‌کالیجار ملقب به «صمصم‌الدوله» روی کار آمد. برادرش ابو‌فوارس «شرف‌الدوله» باوی بستیز برخاست. جنگ‌های دامنه‌داری بین ایندو در گرفت و چهار سال طول کشید؛ سرانجام شرف‌الدوله پیروز و برادرش را بازداشت و زندانی کرد. در زندان بود تا وی برهمه سرزمین‌های اسلامی چیره شد، اما دوره زمامداریش چندان دوام نداشت. به سن ۲۸ سال و ۵ ماه بود که اجل گریانش را گرفت و در سال ۳۷۹ درگذشت. پس از درگذشت شرف‌الدوله، «بهاء‌الدوله» فرزندش مقام پدر را اشغال کرد.

چون بهاء‌الدوله فرمانروا شد، عمویش «فخر‌الدوله» فرزند عضد‌الدوله با وی از در مخالفت درآمد و پس از آن زد خورد های دامنه‌داری میان او و عمومی دیگرش صمصم‌الدوله صورت گرفت و سرانجام منجر به تجزیه بلاد اسلامی شد و کشور بین آنها تقسیم گشت. صمصم‌الدوله در سال ۳۸۸ کشته شد و بهاء‌الدوله نیز بسال ۴۰۳ درگذشت و جنازه‌اش را به نجف اشرف منتقل و در جوار مولا امیر المؤمنین علیه السلام دفن کردند. چهل سال و چند ماه از عمرش بیش نگذشته بود و لی مدت فرمانروا ایش ۲۴ سال بود. پس ازاو ابو شجاع سلطان‌الدوله جانشین وی گشت.

سلطان‌الدوله هنگامیکه زمام قدرت را بدست گرفت برادرانش را در امور سیاسی وارد و هر کدام را برای اداره استانی برگزید: ابو طاهر

جلالالدole را باستانداری بصره ، و برادر دومش ابوفوارس را باستانداری کرمان ، و برادر سومش مشرفالدole را بحکومت عراق منصوب کرد .

پس از زمانی برادرش ابوفوارس در کرمان علیه حکومت مرکزی دست بشورش زد ، ولی کودتا نافرجام بود زیرا سلطان الدole آتش انقلاب را خاموش و برادرش را عفو کرد .

مشرف الدole حاکم عراق نیز استقلال عراق را اعلام و برادرش را از سلطنت خلع و خود مستقلان " زمام کشور را بدست گرفت و مردم اورا شاهنشاه نامیدند .

برادر دیگر شاهزاده ابوعطاء هم نسبت بیوی و فادر نمانده و بمشرف الدole پیوست . این قضیه بسال ۴۱۱ هجری بود .

پس از گذشت دوسال بسال ۴۱۳ با یکدیگر هم آهنگ شدند و سوگند یاد نمودند که به پیمان خود استوار باشند ، باین ترتیب که عراق زیر نظر مشرف الدole اداره شود و پارس هم متعلق به سلطان الدole باشد . سلطان الدole در سال ۴۱۵ در گذشت .

جلال‌الدوله - ابو‌کالیجار - الملک‌الرحيم

پس از درگذشت سلطان‌الدوله فرزندش ابو‌کالیجار جای او را گرفت. بین او و عمومیش ابو‌فوارس حاکم پیشین کرمان‌جنگ درگرفت و سرانجام بصلح گرایید . قرارداد متارکه جنگ براین شد که سرزمین عراق بدون مداخله ابو‌کالیجار بدست مشرف‌الدوله اداره شود و پارس هم از آن ابو‌کالیجار باشد .

مشرف‌الدوله در سال ۳۱۶ زندگی را بدرود گفت و برادرش جلال‌الدوله به تخت بر نشست. ابن‌اثیر گوید: مشرف‌الدوله خوبیهاش بسیار، بدیهاش اندک ، روشن پسندیده و بهدادگری مشهور بود .

جلال‌الدوله

نویسنده کتاب النجوم الزاهره در جلد پنجم متذکر می‌شود: جلال‌الدوله پادشاهی بود ملت‌دوست و خوشرفوار و نیکوروش و به خوبان اظهار محبت داشت . در دوران سلطنت، سختی‌هائی را از اتراء تحمل کرد .

ابن‌اثیر در حوادث سال ۴۲۹ مینویسد: در این سال جلال‌الدوله از قائم با مردم پرسش کرد چطور است که مردم ویرا شاهنشاه بنامند؟ پاسخ داد در این باره باید به فقهها مراجعه کنیم. از فقهها استفتا نمودند: ابوطیب طبری، صیمری، ابن‌بیضاوی و کرخی فتوا بجوازدادن دولی ابوالحسن

ماوردی مخالفت کرد ، اما نتیجه نبخشید و بشاهنشاه ملقب شد . پس از این جریان بین ماوردی و آنانکه فتوی بجواز داده بودند مناقشاتی در گرفت ، ماوردی نزدیکترین فرد بجلال‌الدوله بود و از مخصوصین بشمار میرفت و برای او احترام خاصی منظور میداشت . اما چون این پیشه‌هاد برخلاف عقیده و رأیش بود ، معدلاًک این نزدیکی در روحیه وی اثری نگذاشت ؟ روش دینی خود را برگزیده و دنبال رو هوس پادشاهان نشد ، بلکه حکم بحرمت نموده واژ جلال‌الدوله کناره‌گیری کرد و باحال ترس درخانه نشست تا اینکه جلال‌الدوله روزی دنبالش فرستاد ، با یقین بکشته شدن براو وارد شد ، اما با کمال تعجب رفقار جلال‌الدوله را خلاف گمانش دید و از احترام نسبت با او خودداری ننمود بلکه در ضمن گفارش اورا ستوده و چنین گفت : من میدانم که نگفتش و نکردن مگر برای خشنودی خدا و پیروی از حق ، مقام دین و دانش تو نزد من روشن و اینک توعزیز ترین افرادی نزد من .

این پیش‌آمد و عکس العمل گواهی است گویا بردادگری و انصاف و فروتنی جلال‌الدوله در برابر حق . او در سال ۴۳۵ دیده از جهان فرو بست .

ابن‌اثیر در حوادث این سال نوشته است ولادت جلال‌الدوله بسال ۳۸۳ و دوران پادشاهیش ۱۶ سال و ۱۱ ماه بود .

هر کس زندگی ویرا بررسی کند - باین نتیجه میرسد - با آن بی‌حسی و سستی وی در اداره امور کشور و تسلط ارتش و نمایندگان براو و دوام سلطنتش تا این اندازه - که آنکه برهمه چیز توانا و بهر کس بخواهد پادشاهی داده و از هر که بخواهد میگیرد خداوند است .

جلال‌الدوله به دیدار نیکوکاران و شایستگان میرفت و یک مرتبه پیاده بزیارت مرقد پیشوای پرهیز کاران امیر مؤمنان علیه السلام و فرزند

برومندش سالار شهیدان امام حسین علیه السلام رفت و این کار پر پایه عقیده
کامل صورت گرفت نه سال و سکری و ریا کاری .

ابو کالیجار

پس از جلال الدوله ، ابو کالیجار فرزند سلطان الدوله پست ویرا
عهده دارد شد . جنگی بین او و طغرل بیک سلجوقی در گرفت ولی آخر
بصلح انجامید ؛ وضع و روابط به حالت عادی باز گشت ؛ طغرل دختر
ابو کالیجار را گرفت و اونیز با دختر برادر طغرل ازدواج کرد .
ابو کالیجار در سال ۴۴۶ در سن چهل سال و چند ماه بود که با زندگی
وداع کرد . زمامداریش بر عراق چهار سال و دو ماه و چند روز بود .

الملک الرحیم

ابو نصر ملقب به ملک رحیم پس از پدرش ابو کالیجار به پادشاهی
رسید ولی مدت زمامداریش پایدار نمانده طغرل بیک در سال ۴۴۷ به
بغداد هجوم کرده و بر او پیروز شد و بازداشت شد نموده و در یکی از دژها
زندانیش ساخت و بزمداری خاندان بویهیان برای همیشه خاتمه داد ،
در حالیکه از سال ۳۲۱ تا ۴۴۷ فرمانروائی آنان بطول انجامیده بود .
مورخین علت انقراض دولت بنی بویه را بدست سلجوقیان در این
میدانند که آنان دست بجنگهای خارجی و داخلی زده ، و نیز برای بدست
گرفتن قدرت بین امراء و شاهزادگان زد و خورد هائی صورت گرفت .

فسرده خدمات آل بویه

هرچند طی شرح زندگانی بنی بویه بد خدمات و اهتمام آنان بدانش و ادب اشاره کردیم لکن بد نیست برای آگهی بیشتر نوشتۀ میر سید علی در کتاب مختصر تاریخ العرب را نیز در اینجا بیاوریم^۱ :

«بویهیین در کشورها روح ادب پروری را دمیده و مردم را باین امر تشویق کردند. مدرسهٔ بغداد را که رو به ویرانی نهاده، نیرو و شؤون آن در قلب و انقلابات و زدوخوردهای خلافت و جنجال‌های سیاسی به تحلیل رفته بود بحالات نخستین بازگردانده و تقویت نمودند و نهرهای را حفر کردند که تا شیراز امتداد یافت. علاوه بر بهره‌های فراوانی که از این راه نصیب کشاورزان و آبادی و عمران کشور میشد خطر طغیان آب و نابودی بعضی از مناطق بدینوسیله از میان برداشته شد. معزالدoleه بیمارستانی باشکوه بنیاد کرد و تعدادی دانشکده تأسیس نمود.»

در کتاب «الادب فی ظل بنی بویه» تأثیف غناوی صفحه ۱۲۷ مینویسد: یکی از امتیازات دورهٔ آل بویه بالا رفتن سطح دانش و فرهنگ بود که خود وزرای ایشان تأثیر بسزائی در این زمینه داشتند، زیرا وزراء را همیشه از طبقات نویسنده‌گان و دانشمندان میزبر میگزیدند. در تدبیر امور نظامی و جنگی، اداری و اقتصادی سرآمد زمان و مورد اعتماد مردم بودند؛ روی این زمینه بود که نامشان بر سر زبانها افتد و صفحات زندگی آنها در خشان گشت و صولتشان رو با فزایش نهاد،

۱ - ص ۲۶۲ طبع ۹۳۸ م.

آوازشان در فضای طینی انداز و آوازه شان شهره آفاق و شهرت آنان در جهان بپیچید ، تا به آنجا که دانشمندان و اهل ادب از هرسو بجانب ایشان روی آورده واز توجهشان برخوردار شدند و بنی بویه هم بهره خود را از نعمت وجود آنان گرفتند . در میدان ادب و فلسفه و دانش ، بویهیین درسازندگی و بکارانداختن اندیشه‌ها گوی سبقت را از سروران خود که خلفای بنی عباس باشند ، ربوتدند .

تأثیر آل بویه در ترویج مذهب تشیع

بنی بویه در ترویج مذهب حقه اثناعشریه تا نهایت درجه امکان پیش روی نمودند . در بغداد که پایتخت حکومت اسلامی بود ، پیش از آل بویه ، اغلب مردم پیرو اهل سنت بودند . اما پس از آمدن آنان و بدست گرفتن قدرت ، مذهب شیعه نشوونما کرده و منتشر گشت . ابن اثیر در حوادث سال ۳۵۲ اینطور مینگارد :

«در این سال معزالدole فرمان داد : مردم باید مغازه ها را بسته و بازار و دادوستد را تعطیل نمایند و بنوچه سرائی بر سalar شهیدان حسین بن علی علیه السلام بپردازنند . شیعه بعزاداری مشغول و اهل سنت قدرت جلوگیری نداشتند زیرا جماعت شیعه بسیار و حکومت هم در دست آنان بود .

روزهیجدهم ذی الحجه (عید غدیر) معزالدole فرمان داد که شهر را آذین بندند و جشن بگیرند . در این جشن آتش بازی نیز میگردند بطوریکه شعله های آن به آسمان بلند بود . بازارها باز و چراغانی مفصل همانگونه که در شباهای عید معمول بود و این برنامه ها بمنظور بزرگداشت روز تاریخی غدیر خم صورت میگرفت » .

ابن اثیر نیز در حوادث سال ۳۸۹ مینویسد : اهل سنت روزه ذی الحجه را روز شادی و سرور اعلام کرده و اینکار در برابر روز غدیر بود - بعنوان رفتن ابی بکر با پیامبر (ص) به غار ثور - و نیز روز ۱۸ محرم را عزای عمومی دانستند - بمناسبت کشته شدن مصعب بن زبیر - ولی فعلاً اثری از آن

در هیچ جا دیده نمیشد ، زیرا : «للحق دوله وللباطل جوله» بهر حال آل بویه تنها بهمین اظهارشادی در روز عید غدیر و برپا داشتن ماتم در روز عاشورا اکنفا نگردند بلکه تمام کوشش خود را برای خدمت به خاندان پیامبر بکار بردن و این نظر را بواسائل گوناگون بکار می‌بستند. بدانشمندان شیعه عنایت خاصی مبذول و نسبت با آنان انواع و اقسام احترام را رعایت نموده و اموال بسیاری در اختیار آنان قرار دادند . عضدالدوله هنگامیکه بدیدار شیخ مفید علیه الرحمه میرفت با مراسم مخصوص ورسمی این برنامه را اجرا مینمود . در زمان آل بویه بود که شیعیان مشاهد مشرفرا مسکن خود قراردادند و این نقشه بدستور دولت آل بویه بود و برای ایشان حقوقی هم تعیین کردند. بارگاهها و بناهای با شکوهی با قبه های بلند ساختند و ضریع های قیمتی بر روی مزار آنان گذارند .

عضدالدوله همراه سپاهیانش یکسال در مشهد امیر المؤمنین بسربرد تا خود ناظر بر تعمیر قبر شریف باشد . در اطراف صحن مطهر خانه هائی ساخت ؛ برای آسایش زائرین کاروان سراهائی دایر کرد ؛ برای سادات علوی و مجاورین و خدام بیش از آنچه با آنان داده میشد بخششی منظور داشت ؛ در نجف اشرف دستور کنند کاریزی داد که معروف است به قنات آل بویه و مانند آنچه در نجف بجای آورد در کربلا نیز از خود بیادگار گذاشت .

برخی از مورخین معتقدند انتشار تشیع در زمان دولت آل بویه صورت گرفته و رو با فزایش نهاد .

دولت فاطمیین یا عبیدیه

این بخش خلاصه میشود در چند مطلب :

- ۱ - خلفای فاطمیین یا عبیدیه^۱ منسوب به کس هستند .
- ۲ - مذهب ایشان چیست ؟
- ۳ - موقعیت آنان از نظر تاریخی .
- ۴ - میزان تأثیرشان در انتشار مذهب تشیع .

۱ - خلفای فاطمیین منسوب به کس هستند ؟

این گروه منتب هستند بجذشان مهدی که مؤسس این دولت در سرزمین مغرب بود و نام او عبیدالله بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن الامام جعفر الصادق علیه السلام است، بلحاظ آنکه او لین خلیفه عبیدالله بن مهدی بود .

۲ - مذهب ایشان چیست ؟

فاطمیین از نظر مذهبی جزء اسماعیلیه بشمار می آیند که یکی از گروههای شیعه میباشند، اما با امامیه از نظر خلافت و اولویت امیر المؤمنین و فرزندانش تا حضرت صادق متفقند؛ پس از آن جدا میشوند، به این ترتیب که میگویند امامت پس از حضرت صادق علیه السلام بفرزندش اسماعیل منتقل و از اسماعیل بفرزندش محمد و سپس به جعفر فرزند محمد و ازاو بفرزند وی که ملقب به حبیب و نامش محمد بود و سپس به عبیدالله بن مهدی نخستین خلیفه فاطمیین میرسد و بعد بفرزندش عزیز

۱ - تاریخ الشیعه - محمدحسن مظفر .

واز وی بظاهر و ازاو به مستنصر بالله ابی تمیم پنجمین خلیفه فاطمی در کشور مصر، واز اینجا این گروه بهدو بخش تقسیم میشوند :

- ۱ - گروهی که گویند امامت از مستنصر به فرزندش مستعلی منتقل گشت.
- ۲ - دسته‌ای که معتقدند بفرزند دیگر ش ندار انتقال یافت.

فرق بین اثنی عشریه (۱۲ امامی) و اسماعیلیه (۶ امامی)

اسماعیلیه و امامیه را جهاتی چند از یکدگر جدا میسازد :

فرق اول - اختلاف در شماره پیشوایان پس از امام صادق علیه السلام و افراد آن .

فرق دوم - مبالغه و اغراق اسماعیلیه در تأویل آیات قرآن و سنت نبوی و این روش برای سازش دادن دین است با اساس مذهبشان و تأویل هم بر پایه خرد و روایات و اجماع و دلالت لفظی استوار نیست ، اما تأویلی که امامیه دارند تحت شرایط معین و موارد ویژه‌ای است که ذیلاً نگاشته میشود :

- ۱ - ظاهر یکه با عقل تطبیق نکند یا اجماع برخلاف آن باشد .
- ۲ - لفظ برعینی درستی حمل شود .
- ۳ - لفظ تحمل معنی یکه بر آن حمل میگردد داشته باشد .
- ۴ - بطور فشرده تأویل نزد امامیه، عبارت است از : انتقال لفظ از معنی حقیقی و استعمال آن در معنی مجازی با وجود قرینه ، ولی در تأویل اسماعیلیه هیچیک منظور نمیشود .

فرق سوم - دعوت اسماعیلیه پر از موجهای نهانی است، بد انگونه که عقایدشان بربیشتر و یا بسیاری از محققین بحث کننده پیرامون اسماعیلیه پوشیده است بخلاف دعوت و عقائد امامیه که روشن بوده و دارای امور پنهانی نیست و پیچیده‌گی هم ندارد. اسماعیلیه در مخفی نگهداشتن روش واقعی خود کار را بجایی رسانیده‌اند که بدون مدرک عقلی و نقلی

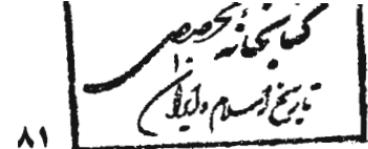
با اهل سنت، سنی؛ و باشیعه، شیعی و حتی با مسیحیین هم مسیحی می‌شوند چنانچه در دیباچه کتاب عقریة الفاطمیین ذکر شده است، و اینرا تقیه مینامند و لو اینکه ضرورت ایجاد نکند. اما امامیه تقیه نمی‌کنند مگر در جاییکه ضرورت کلی ایجاد کنند مانند ترس بر جان یا ناموس و آبرو و مال که به تفصیل در این باره سخن گفته شده.

فرق چهارم - نشر دستورات مذهبی اسماعیلیه بر پایه‌ای ویژه خودشان پی‌ریزی شده است که پله پله است باین معنی که یکدسته از دعوت‌کنندگان که تدریجاً در مراتب عقائدی، روی معلومات بسیط، روبره تکامل میروند تا بعجاییکه به پایه «مستجیب» میرسند؛ اینان باید نشر دعوت‌کنند و پایه آن هم بر مبنای فلسفی ژرفی بنا شده است که بجز عده قلیلی از مردم آنرا درک نمی‌کنند، (عقریة الفاطمیین). در صورتیکه در بین دوازده امامی این درجات و مراتب نیست، و این مطلب گویا بر بسیاری از نویسندهای مشتبه شده است، زیرا عقائد این دو فرقه را بهم آمیخته‌اند و از روی نا‌آگاهی یا تهمت بسیاری از عقائد اسماعیلیه و فلسفه آنها نیستیم بلکه هدف نخستین ما شناساندن دولت فاطمی و آشنائی با زندگی خلفای آنها در مصروف را کش و نیز موقعیتشان از نظر تاریخی و اندازه تأثیر آنان در نشر تشیع است، که موضوع بحث سوم مارا تشکیل میدهد.

۳- هوقیقت فاطمیین از نظر تاریخی :

عبدالله المهدی

در دوره عباسیین شخصی بود مشهور به ابو عبدالله شیعی و در بغداد در پستهای دولتی اشتغال بکارداشت. ابتدا به مذهب جعفری بود



اما در اثر مراوده با محمد - حبیب پدر عبیدالله المهدی از عقیده خود دست برداشته و به اسماعیلیه گروید ، بطوریکه از مخلصین ممتاز محمد شد و جزو بزرگترین مبلغین وی بشمار رفت تا آنجا که بکشورهای مغرب مسافرت نموده و بنشر مذهب اسماعیلیه پرداخت و در ضمن پی ریزی مذهب ، نقشه خلافت مهدی را میکشید . برخی از مردم آن سامان پیرو او گشته و ریاست دینی برآنان یافت و مذهب اسماعیلیه را برای ایشان تشرح کرد . آن گروه هم پیروی نموده و بوی پیوستند . پس از اطمینان کامل ، گروهی از آنانرا مسلح ساخته و علیه حکومت وقت دست به کودتا زده سرانجام کودتا کنندگان با موقیت روپوشده و حکومت را از ابراهیم بن الاغلب که فرمانروای آنجا بود گرفته و مانند لقمه نرم و گوارائی دردهان مهدی افکند و این رویداد بسال ۲۹۶ بود . مهدی بعنوان امیر المؤمنین فرمان را بکف گرفت و چندی درنگ نکرد که تشکیلات اداری و مالی برقرار و در آنجا دولتی تأسیس نمود . وی در گیریهای هم با دولت ادریسیین داشت و مقدار قابل توجهی در نابودی ادریسیین سهیم بود . همینطور با امویین در اندلس درافتاد و حکومت اغالبه را برانداخت .

مغرب اقصی و تونس زیر فرمانروائی مهدی درآمد و قبایل تمامی فرمان بردار او گشتند .

ابو عبدالله الشیعی که پایه گذار دولت وی بود چون موقعیت و محبوبیت بسزایی در میانه مردم داشت مورد کینه او واقع گشت و بطور ناگهانی غافلگیرش نموده و کارش را ساخت . سپس دراندیشه اش قوت گرفت که آبادیشی در جای مناسبی بسازد که دژ و حصاری برایش باشد که هنگام نیازمندی بدانجا پناه برد و نیز از آنجا به کشورهای دیگر هجوم نماید .

در مسافت هفتاد میلی جنوب قیروان شهری بنادر بنا کرد بنام مهدیه که دریا از سه جانب به آن محیط بود . پس از پایان شهر مهدیه نقشه شهر دیگری را در نزدیکی آن کشید و نام آنرا بمناسبت یکی از قبائل شهرهای مغرب دویله گذاشت .

در سال ۳۲۲ زندگی را بدروع گفت و فرزندش ابوالقاسم محمد ملقب به القائم با مردم فرمانروا شد .

القائم با مردم

هنوز پایه فرمانروائیش استقرار نیافته بود که آتش انقلاب شعله زد .

برخی از زعماء به عبدالرحمن الناصری الاموی که در اندرس بود متمایل گشتند .

یک نفر خارجی بنام ابایزید - که بدشمنی با اسماعیلیه معروف بود علیه القائم دست بشورش زد و سایر خوارج هم با او هم آهنگ شدند و کارش رونق گرفت ، و از آنان بر جنگ با اسماعیلیه و مباح دانستن غنائم جنگی و اسیر گرفتن (باین معنی که معامله کفار را در باره آنان اجرا نمایند) بیعت گرفت و سپس ابویزید فرمان محاصره مهدیه را صادر کرد . سربازان بجانب مهدیه حرکت نموده و چنان امر بر مردم پایتحت دشوار گشت و بلا برایشان بزرگ شد که قحطی پیش آمد و از چهار پایان و مردار سدجو ع میکردند تا اینکه دیگر مردم بستوه آمده از شهر بیرون آمده و بسوی مصروف طرابلس و سرزمین روم مهاجرت میکردند و هر که بچنگ سربازان میافتاد شکم او را به طمع بdst آوردن طلا پاره می کردند .

دیگر کنترل سربازان از دست ابویزید بیرون بود زیرا آنان دست

به کشتار و یغماگری زدند و هرچه در افریقا دیدند از بین بردن .
علیه ابویزید غوغائی عجیب بپاشد و پس از ویرانی اورا تنها
گذارند تا کم کم تو انست قائم با مرالله بر او وضع چبره شود .
در سال ۳۳۳ قائم مرد و فرزندش منصور جای اورا گرفت .

منصور

منصور مردی شجاع و فصیح و باداره مملکت وارد بود . نخست
به تقویت نیروی دفاعی پرداخت و سپس بفکر چاره خوارج و ابویزید
افتاد و تو انست مقاومت اورا درهم بشکند . در نتیجه سپاهیان ابویزید
متواری و خود او دستگیر شد ولی بر اثر زخمی که در جنگ برداشته
بود مرد .

منصور که متوجه بود اثر این شورش خونین تا چه پایه وضع
کشور را به تباہی کشانده و در ارکان دولت آثار بدی از خود بیادگار
گذاشته است ، به آبادی و عمران شروع نموده و تمام کوشش خود را
بکاربرد تا وضع را بحال عادی و همانند دوران پیش از جنگ باز گرداند .
ناوگان بزرگی بساخت و شهر منصوريه را تأسیس نموده و پایتخت
خود قرارداد .

در سال ۳۴۱ بدروز زندگی گفت و فرزندش معز جانشین او شد .

المعز لدین الله

معز شخصیتی بود فرهنگ دوست و ادب پرور و علاقمند بدانش
و آموزش ، و بتدبیر و محکم کاری در امور دولتی معروف . ایل های
بربر نیز با وجود مخالفت شدیدی که با این خاندان داشتند ، معدلك

بدستگاه نزدیک و فرمان بردار شدند.

پس از آنکه امنیت و آسایش در کشور مغرب برقرار و ازاوضایع داخلی اطمینان پیدا کرد در اندیشه کشورگشایی و توسعه طلبی افتاد و مصلحت در این دیدکه نخست بمصر حمله کند. تا این بخش از قاره افریقا را که دارای سرمایه و موقعت استراتژیکی و جغرافیائی ویژه‌ایست به تصرف درآورد، تا بدینوسیله راه را برای خود هموارسازد و از آنجا برای توسعه نفوذ و چیره شدن بر بسیاری از کشورها بويژه شامات و حجاز که در آن عصر در قلمرو اخشیدیین فرمانروایان مصر بود استفاده نماید.

در سال ۳۶۵ دستور جاده سازی و حفر چاه‌های آب در راه مصر را صادر کرد و در هر منزل آسایشگاهی ساختند.

مرگ کافور در مصر و تصمیم اجرای نقشه هجوم به مصر

کافور در سال ۳۵۷ در گذشت و هنگامیکه خبر مرگش به معزز سید، به تدارکات جنگی پرداخت و اموالی برای هوای خواهان و مبلغینش به مصر فرستاد، و منویات خود را با آنان در میان نهاد تا در اندیشه راه‌های پیروزی و مناطق سوق‌الجیشی باشند.

و سپس به فرمانده لشکر خود «جوهر صقلی» فرمان حمله داد و اورا با سربازانش رهسپار کشور مصر کرد.

جوهر سال ۳۵۸ بود که به «دق» یکی از شهرهای مصر رسید، فرمانروای شهر بدون مقاومت تسلیم شد. سپس رهسپار اسکندریه شد و مردم آنجا نیز مقاومت ننموده و با آسانی شهر را تصرف کرد. خبر که بسطاط رسید هیئتی از بزرگان شهر برای گفتگو و مذاکره اعزام و درباره تسلیم شهر با جوهر بگفتگو نشستند، و سرانجام بنوشن امان نامه متنهی

شد، اما گروهی از لشکر مصر که در خدمت دولت بودند قرارداد صلح را امضاء نکردند و آمادگی خود را برای جنگ اعلام داشتند. نبرد سختی بین آنان در گرفت، گروه بسیاری کشته و باقیمانده خواستار سازش شدند.

جوهر آتش بس را پذیرفت و در نتیجه شهر فسطاط تسخیم شد. بدینوسیله دستگاه فرمانروائی اخشیدیین و بنی عباس از سرزمین مصر برچیده شد و در قلمرو دولت فاطمیین شیعی درآمد، که امتداد آن از محیط اطلس شروع و به بحر احمر (دریای قرمز) بخش خاوریش منتهی میشد.

فاطمیین شیعی با حکومت سنی بغداد که بنی عباس بود سخت بر قابت برخاست و نتیجه آن پی ریزی تمدن بزرگ اسلامی شد^۱.

پایه‌گذاری دانشگاه از هر مصر و مذهب شیعه

جوهر شهر قاهره را که تا با مردم روز پابرجاست بنا کرد و پس از تکمیل آنجا را مرکز حکومت تازه مصر قرارداد و از آن طرف هم چون مقصودش نشر مذهب شیعه بود صلاح نمیدید که اینکار در مساجد مربوط با آنان صورت گیرد زیرا ترس آنرا داشت که آرامش شهر بهم بخورد و شورشی برپا شود. روی این زمینه بود که دستور ساختن «جامع از هر» را داده و آنجا را پایگاه نشر مذهب شیعه قرارداد.

حلقه‌های درس برقرار کرد و بر شناساندن و رساندن روش شیعه بمقدم آن سامان همت گماشت و ایشان را از پوشیدن لباس سیاه که شعار بنی عباس بود بازداشت و در خطبه این جملات را افزود:

«اللهم صل على محمد والمصطفى، وصل على علي المرتضى وفاطمة البتول
والحسن والحسين سبطي الرسول».

۱ - نقل از تاریخ الدوّلة الفاطمیة - تأثیف حسن ابراهیم ص ۴

و بخشنامه کرد بهمۀ مؤذنین که جمله «حی علی خیر العمل» را در اذان بگویند.

شعار های شیعه و تدریس در دانشگاه از هر بروق مذهب آنان پابرجا بود تا هنگامیکه صلاح الدین ایوبی بر مصر مستولی شد، و به دولت فاطمیین و مذهب شیعه و منتبین به آنها خاتمه داد، و تفصیل آنرا در کتاب «الشیعه والحاکمون» نوشتم.

معز به مصر کوچ میکند

پس از اینکه معز اطمینان یافت که پایه های پادشاهیش در مصر و شامات استوار گشته است از افریقا کوچ نموده و با خاندان و شخصیتهای دولتی و اموال خود در موکب بزرگ و با شکوهی بسوی دیار مصر رهسپار شد و در سال ۳۶۲ باسکندریه رسید. بزرگان مصر چندان احساساتی از خود نشان ندادند و از آنجا باقاهره پایتخت تازه منتقل گشت.

سلطنتش گسترش یافت و از اواسط سرزمین مغرب تا شمال شام امتداد پیدا کرد اما طولی نکشید که قرامطه بشام هجوم کرده و آنجا را به تصرف آورده واستاندارشام را که از جانب خلیفه فاطمی بود گرفتند و سپس رهسپار مصر گشتند.

فرمانده قرامطه حسن اصم بود. ارتض معز با جنگجویان حسن اصم در نزدیکی بلیس با یکدگر برخورد نمودند (در اوخر سال ۳۶۳) و شکست سختی به آنان داده و فراری نمودند.

معز در سال ۳۶۵ در گذشت. ولی دولت فاطمیین پایدار مانده و دامنه فعالیت آنان گسترش یافت، علاوه بر قاره افریقا، حلب و حجاز هم زیر فرمان آنان در آمد.

ابن اثیر گوید: معز مردی بود دانشمند، فاضل، بخشندۀ، نیرومند

و دلاور، در مردمداری روش پدر را دنبال کرد^۱. فرزندش ابو منصور نزار ملقب به «العزیز بالله» را بجانشینی خود برگزیرد.

العزیز بالله

در روزهای نخستین زمامداری العزیز بالله، قرامطه بر شام چیره شدنده به مصیرهم تاختند. خود عزیز با سپاهی انبوه بسوی ایشان رهسپار شد و با آنان بسختی جنگید تا مجبور به عقب نشینی شدند.

عزیز بشام و اداره شؤون آن عنایت خاصی داشت و غلام خود بنجو تکین تر کی را باستانداری آنجا برگزید و پس از تنظیم امور شام بوی فرمان داد بجانب حلب حرکت کند. فرمانروای حلب در آن زمان ابوالفضل بن حمدان نوہ میف الدوّله بود.

پس از اینکه حمدانیین دیدند فاطمیین بر شام دست یافته و در اندیشه تصرف سایر قسمتها هستند با امپراتور قسطنطینیه بنام «باسیل» پیمان دفاع نظامی بستند.

همزمان با حرکت ارتش دولت فاطمیین بسوی حلب، نیروی کمکی «باسیل» هم رهسپار حلب شد. آتش جنگ بین دو لشکر شعلهور شد ولی سرانجام بزنطیون در جبهه شکست خورده و فرمانده آنان بدست نیروی فاطمیین اسیر شد.

خبر که به باسیل رسید، خود با سپاهی حرکت کرد که مورخین آنرا تا یکصد هزار نفر نوشتند و فاطمیین جنبه دفاعی بخود گرفتند. در دوره عزیز بالله فعالیت‌های نوسازی و ساختمانی باوج خود رسید و در روزگار وی بود که کاخهای برآفرانش ساخته شد و عمران و

۱ - نقل از کتاب «الحاکم بامر الله» تألیف محمد عبدالله عنان صفحه ۸۹.

آبادی صورت گرفت. از آن کاخها: کاخ طلائی در قاهره و مسجد جامع قرافه و جامع قاهره را که فرزندش حاکم با تمام رسانید میتوان نام برد، و نیز بوستان سردوس، و کاخهای عین شمس و کارگاه صنعتی و پل خلیج از شاهکارهای دولت عزیز بود^۱.

عزیز- همانند پدرش معز- توجه خاصی به ترویج مذهب شیعه داشت و بقضای دادگستری بخشناهه کرد و دستور اکید داد که باید رأی صادره از دادگستری موافق مذهب شیعه صورت گیرد.

بس اپستهای حساس دولتی و کشور را به شیعیان داد، و مستخدمین سنی را که پستهای کوچکی عهدهدار بودند ملزم کرد که باید روش آنان مطابق مذهب اسماعیلیه باشد^۲.

«عزیز» مردی بود بخشنده و با تدبیر و به خزانه دار خود دستور داد که وامهای که کارمندان غیر عالیرتبه از مال شخصی وی گرفته اند و نمیتوانند ادا کنند بازخواست ننماید، و نیز آنانکه دارند و نمی پردازند مورد تعقیب واقع نشوند.

در عصر او دامنه دعوت فاطمیین گسترش یافت و برای فاطمیین در یمن و موصل هم دعوت بعمل می آمد. بنابراین دعوت بنی عباس محدود و نفوذ معنوی و روحی آنان نیز مانند تسلط سیاسی شان اندک شد. عزیز بسال ۳۸۶ مرد و فرزندش ابوعلی منصور ملقب به الحاکم با مر الله جانشین وی گشت.

الحاکم با مر الله

الحاکم از سن ش ۱۱ سال بیش نگذشته بود که متصدی امر خلافت

-
- ۱- نقل از کتاب الحاکم با مر الله تأليف محمد عبدالله عنان.
 - ۲- «صرفی عهد دولت الفاطمیین» تأليف سرود واو بكتاب ایقاظ الخلفاء نوشته مقریزی ص ۱۹۷ نسبت میدارد.

گشت و گردازندۀ امور دولتی در آن زمان مربی و استادش «برجوان خادم» بود.

پس از آنکه پانزده سالش تمام شد شخصاً زمام فرمانروائی را بدست گرفته و برجوان را کشت، چون هنگامیکه اداره امور بدست وی بود برخلافه کوچک تنگ میگرفت و رفتار خوبی با او نداشت.

دکتر حسن ابراهیم در کتاب «تاریخ الدوّلة الفاطمیة» دوران زمامداری ویرا به چهار بخش تقسیم نموده است:

بخش اول - از سال ۳۸۶ تا سال ۳۹۰ دوره کودکیش که دخالت در شؤون دولت نداشت.

بخش دوم - از سال ۳۹۰ تا سال ۳۹۵ که هنگام بلوغ و بهار جوانیش بود و قدرت بزرگی به مرسانید و نسبت بروش فاطمیین پافشاری داشت.

بخش سوم - از سال ۳۹۶ تا ۴۰۱ تغییر روش داده و از تعقیب و پافشاری عقائد خود دست برداشته و سیاست مسالمت آمیزرا پیشۀ خود ساخت و با همه گروه‌های مذهبی رویه مماشات را حفظ کرد.

بخش چهارم - از سال ۴۰۱ تا ۴۱۱ وضع غیرعادی و شگفت‌انگیزی داشت. سیاستش مایه گرفتنگی و اضطرابات و بلوا و شورش و انقلابات داخلی گردید.

با همه این گرفتاریها با کاردانی توانست آرامش و امنیت از دست رفته را باز گرداند و آتش فتنه و انقلابات را که شعله‌های آن بالا رفته بود خاموش سازد.

ساخته‌مانی بنام «دارالحکمة» بنا کرد که گروه بسیاری از قراء قرآن، فقهاء، ستاره‌شناسان، نحویین و واژه‌دانان در آنجا بکار مشغول شدند و کتابخانه‌ای بنام دارالعلم با آن منضم ساخت که دارای زبده‌ترین کتابها و گران بها ترین آن بود.

عنان در کتاب «الحاکم بامر الله» ص ۱۰۳ ط ۲ مینویسد: حاکم بامر الله زمامداری بود واقعی، برکشور و ملتش تسلطی کامل داشت و شخصاً بر ادارهٔ مملکت و وقایع مشرف و در تدبیر امور نشاط و فعالیت شگفت‌انگیزی از خود نشان میداد. و در بیشتر کارهای سیاسی و گرددش چرخ کشور، خود و وزیرانش مباشر بودند، و این زمامدار زیرک و شایسته با اینکه جوان بود و مقتضیات جوانی ایجاد میکرد که مانند سایر جوانانیکه در این سن و سال و مقام هستند به بازی و عیش و نوش، وقت گذرانی و سبکسری پردازد ولی برخلاف آن رفتار کرد و روش پسندیده‌ای پیش گرفت و کارهای بزرگی انجام داد.

نشاط و فعالیت‌های مخصوص بخود را در طول فرمانروائی از دست نداده و خود را بآن موظف میدانست، اما از لحاظ جسمی استخوان بندی نیرومندی داشت. اندامش سطیر و چهرهٔ باهیت و صلابتی داشت. چشمانش درشت و سیاه بود و بجاییکه خیره میشد نگاهش تند و ترسناک مانند شیر بود بدانگونه که بینندگان طاقت نگاه کردن در چشم اورا نداشتند. صدائی خشن و ترسناک داشت و هنگام سخن گفتن در شنو زندگان ایجاد دهشت مینمود.

انطاکی گوید: گروهی برای کاری نزد اورفتند، همینکه حاکم بر آنان وارد شد چشمان آنها به وی افتاد و ترس سختی سراسر وجود ایشانرا فراگرفت. همه بزمین خوردند و تو ان سخن گفتن را از دست دادند.

بیشتر تاریخ‌نویسان تصویر ویرا بدینگونه تشریح کرده‌اند: حاکم مردی بود شگفت‌انگیز، بہت آور، فرو رفته در تناقض، غیر منظم، گاهی بخشندۀ، زمانی بخیل، هنگامی شجاع، هنگام دیگر ترسو، وقتی خردمند و دیگر گاه دیوانه، زمانی خونریز و زمانی دیگر با ترحم،

حلال را حرام و حرام را برخود حلال میکرد ، اوچ میگرفت ، فرود میآمد ، میتابید و رخ برمیتاافت . این حالاتی است که برای او نوشته‌اند^۱ .

سرانجام بسال ۴۱۱ کشته شد .

درباره کشته شدنش مطالب گوناگون گفته‌اند : بعضی قتل اورا بخواهش نسبت میدهند . برخی گویند بر طبق عادت بتهائی بر الاغی سوارشده و بیرون رفت و دیگر برنگشت . دوز معتقدند که حاکم از انتظار پنهان شده و بعداز بر طرف شدن فسادی که در جهان برپا شده است باز خواهد گشت و پیشوای منتظر نزد این گروه همین حاکم است^۲ . در دوران زمامداری خود کارهای مفیدی انجام داد و آثار بزرگی از خود به یاد گار گذاشت ، مانند : دارالحكمة ، تجدید دانشگاه ازهرا و تعیین موقوفات برای آندو ، بنای مسجد بزرگی در قاهره و مسجد دیگری در اسکندریه ، شماره گذاری مساجد و تعیین حقوق برای مؤذنین و پیشمنازان .

بخشنوش و عطاپیش شامل حال دانشمندان و اساتید بود . در سال ۴۰۴ همه بندگانش را که تعداد آنها بسیار بود آزاد ساخت و سرمايه وزمین در اختیار ایشان گذاشت تا زندگی نوین خود را اداره نمایند . توجه خاصی بدانش و ادبیات داشت . هرچه کتاب در خزانه‌های کاخ دولتی داشت در دسترس دانشمندان و دانشجویان قرارداد تا از آن

۱ - کتاب النجوم الزاهره - تأليف ابوالمحاسن و كتاب الحاكم بامر الله تأليف عنان .

۲ - نقل از تاریخ دولت فاطمیه تأليف حسن ابراهیم ص ۱۶۸ ط ۲ .

بهره‌مند شوند و مجلس مخصوصی در کاخش برای دانشمندان ترتیب داد تا در پیشگاهش به مباحثه ورد و ایراد پردازند و جوانیزی برای آنان منظور می‌داشت و در نتیجه دانشمندان و متخصصین را واداشت که گامهای بزرگی بردارند.

ابوالحسن فلکی واژه‌های نجوم و هیئت را برایش نوشت که به «زیج بزرگ» معروف است. ابن‌هیثم مهندس مشهور را دعوت نموده و پیشنهاد کرد که چاره‌ای برای بهره‌گیری بیشتر از آب رود نیل بیندیشد. مالیاتی را که به پیرمردان تعلق می‌گرفت کاست. نرخها را تحديد و گران فروشانرا با تازیانه تأدیب کرد و آنانرا بمردم شناساند و رسوا کرد. میزان و ترازوها را اصلاح کرد.

تاریخ نویسان بزرگ‌واری و سخت‌گرفتن زندگی برخود متفقند. آداب و رسوم، القاب و مواکب بزرگی را که خلفای فاطمی بدان امتیاز داشتند ناچیز دانسته و پیش او ارزشی نداشته و کوچک می‌شمرد.

الظاهر لاعز از دین الله

پس از کشته شدن حاکم، فرزندش ابوهاشم ملقب به «الظاهر لاعز از دین الله» متصدی امر خلافت گشت.

ظاهر در سال ۴۱۱ هـ جانشین پدر شد و از سن شیش از ۱۶ سال نگذشته بود که سرزمینهای زیر فرمان پدرش مانند شامات و آفریقا همه بقبضة وی درآمد.

روزهای نخستین زمامداریش عمه او بر امور مملکت نظارت داشت و در تدبیر شؤون کشور شایستگی بسزائی از خود نشان داده و سیاست مردم داریش عالی بود.

ظاهر مردی بود خردمند، باگذشت، دین‌دار، عفیف، بربار،

فروتن و دادگستر، این صفات باعث نیرومندی و تقویت دولت او در نتیجه طولانی شدن دوره زمامداریش شده و توانست توجه اهل ذمه را بخود معطوف و دوستی آنانرا جلب نماید و در نتیجه در دوره زمامداری او از آزادی مذهبی برخوردار گشتند. تمام نیروی خود را برای اداره شؤون کشور و سازمان دادن بآن بکار انداخت. امور کشاورزی را سروصورتی بخشید. قانونی راجع بمنع کشنگ‌گاوها تصویب کرد چون بیشتر گاوها ایکه از آنها برای امور کشاورزی استفاده میشد در اثر مرض وبا از بین رفته بودند. بسال ۴۲۷ به بیماری استسقاء درگذشت و فرزندش ابو تمیم ملقب به مستنصر جانشین وی شد^۱.

مستنصر

بسال ۴۲۷ در سن هفت سال و ۲۷ روز بود که حکومت را بدست گرفت و شصت سال و چهار ماه فرمانروائیش طول کشید. وی را ببروی منابر در عراق امیر المؤمنین خطاب میکردند. هیچیک از زمامداران مسلمان در دولت اسلامی چه بعنوان خلیفه و چه پادشاه، دوره زمامداریش این اندازه دوام نداشته است.

در زمان پادشاهی وی بود که در مصر قحطی پیدا شد و آنچنان سخت بود که از زمان حضرت یوسف تا آن زمان سابقه نداشته و مدت هفت سال ادامه داشت بطوریکه هر گرده نان بهارزش پنجاه دینار رسیده و روزی ده هزار نفر از گرسنگی تلف میشدند. آذوقه تمام شده بود. مردم سگان و درندگان و یکدیگر را میخوردند.

در عهد مستنصر، برخی از سرزمینهاییکه در قلمرو فاطمیین بود از دست آنان بیرون شد و در سال ۴۷۵ کشور مغرب اقصی اعلام استقلال نمود.

مستنصر در سال ۴۸۷ در گذشت و فرزندش المستعلی بالله بر اریکه سلطنت تکیه زد.

المستعلی بالله

در عهد مستعلی ار کان دولت فاطمیین سست شد و جنگهای داخلی و خارجی برپا گشت. برادرش باوی از درستیز بیرون آمد و میان این دونبرد درگرفت. صلیبیین هم از فرصت استفاده نموده و بسواحل بلاد شامات هجوم برداشت و انطاکیه و توابع آنرا اشغال کردند، سپس به پیشروی خود ادامه داده تا به بیت المقدس رسیدند در نتیجه بین آنان و ارتش دولت فاطمیین جنگهای سختی درگرفت. و سورانجام پیروزی نصیب صلیبیین شد و بر فلسطین و شهرهای ساحلی شام چیره شدند. مستعلی بسال ۴۹۵ بدرود زندگی گفت و فرزندش آمر با حکام الله بجاش نشست.

آل آمر با حکام الله

آمر با حکام الله در پنج سالگی پسر را از دست داد و نائب و کارپرداز تشکیلات دولتی امیر افضل - شاهنشاه فرزند امیر جیوش شد. نویسنده النجوم الزاهره (ج ۵ - ص ۱۷۰) مینویسد : آمر مانند پدرش راضی بود. زمام حکومت را در دست گرفت و حال آنکه کودک بود؛ پس از آنکه بحد رشد رسید و کارها را خود بعهده گرفت و صی خود امیر افضل را کشت و مأمون بطائحتی را وزیر خود قرار داد. مأمون بنای ستمگری را گذاشت و روش بدی پیشه ساخت تا جاییکه آمر حکم اعدام او را صادر و اموال او را مصادره کرد. در

دوره زمامداری او صلیبیون در سال ۴۹۷ عکا را گرفتند و طرابلس را هم در سال ۵۰۲ به تصرف خود در آوردند؛ هر چه توanstند کشتند و اسیر گرفتند. پس از گذشت زمانی چند نجدة مصریین آمدند و در سال ۵۱۱ تبین را گرفتند و سپس در سال ۵۱۸ هجری صور را اشغال نمودند. بیروت را سال ۵۰۳ و صیدا را سال ۵۰۴ گرفته بودند. پس از آن ملک برویل برای اشغال مصر لشکر کشی کرد ولی پیش از آنکه بمصر برسد هلاک شد و بدینگونه ارکان دولت فاطمیین در مصر متزلزل گشت.

در سال ۵۲۴ نه نفر با هم پیمان بستند که آمر را ناگهانی ترور کنند و یکروز در بین راه براو هجوم کرده و با کاردکارش را ساختند و حتی یک نفر از آنان برپشت او سوارشد و ضربتی کاری وارد ساخت تا اینکه مردم رسیدند و هر نه نفر را کشتند.

پس از او پسر عمویش حافظ لدین الله عبدالمجید بن محمد منتظر بر مسند فرمانروائی نشست.

الحافظ لدین الله

آمر بامر الله چون فرزند ذکور نداشت پسر عمویش جای او را گرفت، وی ابوعلی احمد بن فضل را بوزارت منصوب کرد و روز بروز بر قدرت او افزوده شد تا اینکه همه امور را قبضه کرد.

ابوالمحاسن (النجوم الظاهرة - ج ۵) مینویسد: ابوعلی کار را بر حافظ بسیار تنگ گرفت. واورا از دخالت در شؤون دولتی بازداشت. علاوه بر این ملاقات با حافظ جزا اجازه اوممکن نبود و تقریباً بصورت بازداشت زندگی میکرد. و حتی دستور داد که خلفای فاطمیین را در خطبه و دعا یاد نکنند.

ابوعلی مانند پدرش بروش اهل سنت بود و قواعد و قوانین دولت

تشیع را تغییر داد و این عمل سبب کینه و دشمنی امراه و بزرگان و خطباء شد زیرا اکثراً شیعه بودند. سرانجام تصمیم بکشتن او گرفتند و گروهی در کمین نشستند و او را کشتند. و حافظ را از بازداشت بیرون آورده و باوی تجدید بیعت کردند.

حافظ از درد قولنج رنج میبرد. «شیر ماه» دیلمی برای او طبلی ساخت که از خواص آن این بود که هر کس آن را بصدامی آورد بادی از او خارج میشد که این باد برای تخفیف درد و تسکین آن مفید بود. صلاح الدین ایوبی این طبل را چون از آثار فاطمین بود، شکست.

حافظ در سال ۵۴۴ در گذشت و فرزندش اسماعیل جانشین او شد.

الظافر بالله

ظافر ۱۷ سال و چندماه داشت که امور دولت را به عهده گرفت. در دوران زمامداریش وضع کشور درهم و برهم بود؛ چون تازه سال و خام بود بکارهای دولت رسیدگی نمیکرد و در عوض به بازی میپرداخت و دل به جوانی دیگر که همسال او و فرزند وزیرش عباس صنهاجی، بنام نصر بود، بسته بسود. و کار با آنجا کشید که خلیفه مسلمین برای دیدار دوستش از کاخ خلافت بیرون میآمد و بخانه وزیر میرفت.

عباس هم از فرصت استفاده نموده و فرزندش را تحریک کرد که او را ناگهانی از بین ببرد. او هم بدستور پدر دست باین جنایت زد و وزیر برای برطرف کردن اتهام از خود برادران خلیفه را متهم ساخته و آنانرا اعدام کرد.

ظافر فرزندی بنام عیسی داشت. در سال ۵۴۹ او را به فائز بن نصر الله ملقب و با او بیعت نموده و خود بعنوان وصی امور را اداره میکرد. اما چندان عمرش دوام نیافت و بسال ۵۵۵ در سن ده سالگی در گذشت و

پس از او عاصمه‌الدین الله را که یازده ساله بود روی کار آورد.
در سال ۵۶۷ بود که صلاح‌الدین ایوبی مصر را گشود و با خلخ
عاصمه و خواندن خطبه بنام خلیفه بنی عباس که در بغداد بود، طومار
دولت فاطمیین که از سال ۲۹۶ شروع شده بود پایان یافت.

فاطمیین و قمدن

در عصر فاطمیین، تمدن مصر به نهایت درجه از کمال رسید:
شهرها بناشد؛ مسجدها ساخته شد؛ کتابخانه‌های تأسیس گشت و دانشگاه‌ها
ایجاد شد؛ دامنه بازارگانی توسعه یافت؛ کشاورزی رونق بسزائی گرفت
و ادبیات، حکمت، فلسفه و انواع دانشها نشر یافتد.
عنان در کتاب «الحاکم بامر الله» مینویسد: عصر فاطمیین از
«درخشان‌ترین عصرهای مصر در حکومت اسلامی» بود، اگر ادعای نکیم
«درخشان‌ترین عصرهای مصر».

«سدویو» خاورشناس در کتاب تاریخ العرب (ص ۲۴۴) -
ط ۱۹۴۸ م) مینگارد: عربها درخشان‌ترین انوار را از قاهره کسب
میکردند نه از بغداد، زیرا در دوره فاطمیین بود که بازار بازارگانی و
صنایع و کشاورزی و علوم گرم شد، همانگونه که در زمان خلفای اولیه
عباسیین رونق گرفت؛ بطوریکه، پایتحت خلفای فاطمی بازیباترین شهر-
های آسیا برای میکرد.

ابن یونس مصری را که ستاره‌شناسان عراق پیمودند، طی
کرده و رصدخانه‌ای ساخت. آنچه را که مردم بغداد انجامش را فراموش
کردند آنان بجا آوردن و چیزی نمانده بود که به پایه هارون الرشید برسند.
«پرو کلمان» خاورشناس در تاریخ الشعوب‌الاسلامیه مینویسد:
آثار بزرگ فاطمیین مانند دانشگاه‌الحاکم و دانشگاه ازهرا که تا امروز
موجودند - نمونه‌ای از بزرگترین مؤسسات تدریسی و آموزشی در جهان

اسلام است که گواه همت عالی مسلمانان می‌باشد.

سید میرعلی در مختصر تاریخ العرب (صفحه ۵۱) مینویسد: فاطمیین در نخستین دوره خلافت مانند بطاله او لین بودند - از دانش و دانشمندان جانبداری کرده، دانشکده‌ها ساخته و کتابخانه‌ها و دارالحکمه بنام نهادند و تعداد بسیاری کتاب از علوم گوناگون و هنرهای مختلفه و اسباب و ادوات مربوط به ریاضیات در آنجا متمرکز ساختند تا مورد بحث و مراجعه واقع گردد: این کتابخانه‌ها بهزینه دولت اداره می‌شد، همانگونه که ابزار نویسنده‌گی را برایگان در اختیار و در دسترس دانشجویان می‌گذاردند و آموزش در آنجا آزاد و بهزینه دولت اداره می‌شد.

خلفاً مجالس مناظرہ منعقد، و در فروع انواع دانش‌ها مانند منطق، ریاضیات، فقه، پزشکی وغیرہ به مباحثہ می‌پرداختند.

اساتید دانشگاه لباس مخصوصی می‌پوشیدند که در آن زمان به خلعت معروف بود - مانند شنل مخصوصیکه امروزه اساتید دانشگاه در بر می‌گیرند - و بودجه این دانشگاه‌ها و مؤسسات و هزینه اساتید و دانشجویان و کارمندان را از املاکی که برای این امر اختصاص داده بودند، تأمین می‌کردند. در آمد حاصله از این املاک بالغ بر چهل و سه میلیون می‌شد. استادانی از اندلس و آسیا برای تدریس در دارالحکمة دعوت نمودند و با آمدن آنان ارزش و اهمیت آن افزون گشت.

۴- هیزان تأثیر فاطمیین در انتشار مذهب تشیع

مورخین در این مورد هماهنگ هستند که فاطمیین دولتشان بردعوت به تشیع پایه‌گذاری شد، و فوق العاده در نشر سازمان و عقائد شیعه بواسیل گوناگون کوشان بودند.

فاطمیین، یکی از راههای مبارزه با سایر عقائد را در این تشخیص

دادند که مساجد و مراکز علمی تأسیس شود و این کار عملی هم شد ، بطوریکه دامنه فعالیت شیعه و نشر عقائد آن توسعه اش در مصر بیشتر شد از آنچه در شمال آفریقا بود .

پیشرفت شیعه بر ق آسا و آثار عمومی به مراد داشت . مؤذنین بالای گلستانه های مساجد فریادشان به «حی علی خیر العمل» بلند بود ، گویندگان و خطبا در اول سخنرانی ، بر پیامبر مصطفی و علی مرتضی و فاطمه بتول و سبطین - حسن و حسین - درود میفرستادند و حلقه های درس در ازهار و غیر آن بر مدار مذهب شیعه و آراء صادره ازدادگاه بروفق روش شیعه بود .

معز دستورداد بر کاخهای عمومی وامکنّه گوناگون این جمله را بنویسد : بهترین مردم پس از پیامبر خدا علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است .

روزهیجدهم ذی الحجه را عید قرارداد ، همه ساله جشن و شادی در اینروز مهم تاریخی از پرشکوه ترین و با اهمیت ترین جشنها بشمار میرفت ، آنچنانکه گوئی درودیوار شهر بزرگ قاهره از بسیاری شادی و اظهار خوشحالی بخود میلرزید و معز شخصاً با مردم شرکت میکرد^۱ . واخ خطط مقربیزی نقل شده : شعائر اندوه در روز عاشورا از زمان اخشیدین شروع و در عصر فاطمیین دامنه آن گسترش یافت .

در مصر - عهد فاطمیین - روز عاشورا تعطیل عمومی میشد : نوحه گران و گویندگان شعر ، در کوچه و بازار بصورت موکب و هیئت میگشتند و شیون کنان می آمدند تا سرمزار حضرت ام کلثوم و نفیسه^۲ . سید میرعلی در کتاب «مختصر تاریخ العرب» نوشه است : از مهم ترین ساختمان های قاهره عمارت حسینیه بود ، حسینیه بنائی بود

۱ - تاریخ الدوّلة الفاطمیة - حسن ابراهیم صفحه ۳۷۶ و ۶۵۲ ط ۲ .

۲ - تاریخ الشیعہ مظفر .

که اطراف آن وسعت بسیاری داشت ، و اختصاص به برپا داشتن مراسم سوگواری سیدالشهداء علیه السلام داشت .

در زنده نگهداشتن شعائر حسینی ، و شعار شیعه دقت و نظر کافی داشتند بطوریکه این روش جزئی از زندگانی مردم را تشکیل میداد و اگر سیاست خشونت آمیز و کینه توژی ترس آور صلاح الدین ایوبی با شیعه نبود اینک موقعیت شیعه در مصر غیراز این بود زیرا در مصر آنروز شؤونی عالی داشتند که در خور آنان بود .

هر چند فاطمیین دوازده امامی نبودند اما کمر این مذهب در آنروز بسته شد ، و پایه اش استوار گشت و در عهد آنان آزادی کسب کرد و نفوذش توسعه یافت . دعوت کنندگان آن با نشاط و فعالیت پی گیر و خستگی ناپذیری به نشر آن اقدام کردند ، و پایه های این روش استوار گشته و مردم با اطمینان کامل و امنیت و آسایش خاطر بدان روی می آوردند ، و ترسی بر جان و مال نداشتند .

اسماعیلیه هر چند باشیعه در برخی از جهات اختلاف داشتند اما در حفظ شعائر - بویژه در فراگرفتن دانش اسلامی - از طریق خاندان وحی ، و تشویق مردم باین روش ؟ با یکدگر هم آهنگ بودند .

دولت حمدانیین

این بخش از کتاب در چند مطلب خلاصه میشود :

- ۱ - حمدانیین از لحاظ نسب.
- ۲ - از نظر مذهب .
- ۳ - از جهات زمامداری .
- ۴ - حمدانیین و تسبیح .

۱ = حمدانیین از لحاظ نسب

- ۱ - حمدانیین به عشیرة بنی تغلب بن وائل منسوبند و آنان از بزرگترین خاندان ربيعة بن نزار هستند - و اين خاندان در زمان جاهليت از مسيحيين تازى زبان بودند و در قبائل عرب - از نظر تعداد جمعیت - مقام بالائي را دارا بودند ، پس از پيدايش اسلام سه گروه شده اند :
 - ۱ - خاندان عمر بن خطاب العدوی .
 - ۲ - خاندان هارون ابن المغمور .
 - ۳ - خانواده حمد بن حمدون .

ابن حمدان جد فرمانروایان حمدانیین بود و در بخشی از اراضی عراق مسکن داشت و مورد احترام سایر قبائل بود .
حمدان امير قلعة ماردين که نزديك شهر موصل است، وزير پرچم بنی عباس خدمت می نمود .

در سال ۲۸۱ ه اعلام استقلال کرد و مطابق با زمان خلافت معتقد عباسی بود ، پس از رسیدن خبر بخليفة ، نیروئی بجانب موصل گسل

شد و نبرد بین حمدانیین و عباسیین در گرفت و نتیجه به سود بنی حمدان شد ، و در جنگ به پیروزی رسیدند .
حمدان ، دارای هفت فرزند بود که از آن جمله است : ابوالهیجا پدر ناصرالدوله و سیف الدوّله .
وابو عطاف - از سید محسن امین - در حالات ابو فراس نقل میکند .

۲- اما از نظر مذهب

در شیعه بودن حمدانیین حتی دو نفر هم اختلاف ندارند - و مؤیداًین مطلب :

- ۱ - مهاجرت دانشمندان شیعه است بسوی ایشان - مانند شریف ابوابراهیم جد بنی زهره .
- ۲ - مدح کردن شعرای شیعه ایشانرا - همانند سری - صنوبری - شاجم - ناشی - راهی وغیراًینها .
- ۳ - سیف الدوّله سکه مخصوصی را ضرب کرد و بر آن این عبارت را نوشت : لا إلہ إلا اللہ - محمد رسول اللہ - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - فاطمة الزهراء - الحسن والحسین - جبراًیل علیهم السلام . خاورشناسان نوعاً خویشان بر این است تاجائیکه بتواند حقایق را وارونه جلوه میدهند ، و بمیل خود زیر عنوان تحقیق مطالب را مینویسند ، همانگونه که یکی از بزرگان مستشرقین بنام «پرو کلمان» همین برنامه را اجرا کرده است .

در کتاب تاریخ الشعوب الاسلامیه - ج ۲ ص ۸۹ ط ۱۹۰۴ ترجمه منیر بعلبکی - مینویسد : هنگامیکه فاطمیین بر مصر تسلط یافتند - سیف الدوّله فرمان برداری خود را نسبت بدولت آنان اعلام کرد و

سپس پیرو مذهب شیعه شد - منظورش این است که تشیع وی بخاراط خوشنودی فاطمیین بود - باعلم باینکه سیف الدوّله پیش از رسیدن فاطمیین به کشور مصر بر حملت ایزدی پیوست ، زیرا سیف الدوّله ۳۵۶ در گذشت و جوهر فرمانده لشکر فاطمیین بسال ۳۵۸ بمصر وارد شد .

حمدانیین دوازده امامی بودند

اینک می‌پردازیم به این مطلب که حمدانیین به کدام یک از شعب شیعه منسوبند ؟ زیدیه - اسماعیلیه - یا اثنی عشریه .

از این پرسش مصطفی شکعه پاسخ میدهد ، چکیده گفتارش در کتاب «فنون الشعر فی مجتمع الحمدانیین» این است : بطور تحقیق شعر ابو فراس از روی این معماهیکه تاکنون در پیچیدگی خود بر جا مانده برای ما پرده بر میدارد - یعنی موضوعیکه هیچیک از مورخین پیشین و نوین با آن نپرداخته و در صدد آنهم نبوده اند و اما گاهی ممکن است شعر اثرات مهمی را بسوی تاریخ جلب نموده ، و پرده از روی حقیقتی بردارد که سزاوار بوده است تاریخ این معنی را در خود نگهداد .
مانند شعر ابو فراس ، که در قصيدة میمیه اش بخوبی از این مطلب که گفته شد ، نتیجه گرفته است :

قصيدة میمیه ابو فراس

« یا للرجال اما لله منتصف من الطغاة اما للدين منتقم »
آی مردان آزاده - کجاید - آیا برای خدا کسی پیدا میشود که از سر کشان داد ستمدیده گانرا بگیرد - آیا انتقام گیرنده‌ئی برای دین موجود نیست .

« بنو على رعايا فى ديارهم والامر تملکه النسوان والخدم »
با آن شایستگی و نبوغ خدادادی خاندان علوی آنان باید زیر دست

و خانه نشین و جزء افراد عادی باشند و فرمانروائی را زنان و چاکران و
غلامان بدهست گیرند.

« محلیون فاقصی شربهم و شل عن الورود واوفی و دهم لمم »
به آنکه می آیند اما جوشش چشم را فرمینشانند و نمیگذارند
از آن بیاشامند و مردم ارزش دوستی آنانرا ندانسته و بعهد خود رفnar
نمیگذارند - و محبت آنانرا اندک میشمارند.

« فالارض الاعلى ملاكه اسعة والمال الا على اربابه ريم »
زمین پهناور است مگر بر صاحبان آن و مال خوش منظر است و
ریزش دارد مگر بر آنانکه صاحب اصلی هستند.

پس از این مقدمه که روشن است توجه کامل شاعر به خاندان نبوی
وعلوی است امیر شاه رشته مطلب را میکشاند به هجر بنی عباس - که
بخلافت رسیدن به اعتبار نسبتشان به پیامبر - ولی پس از رسیدن به مقام
و فرمانروائی - رعایت احترام فرزندان حضرت را نمودند ، سپس
می پردازد به سنجهش بین علویان و عباسیان .

« لا يطغين بنى العباس ملكهم بنو على موالיהם و ان زعموا »
نمیباشد سلطنت بنی عباس را مغروف ساخته و بسرکشی بکشاند
تا بعجاییکه خیال کنند دودمان علوی چاکران آنانند هر چند که این گمان
را کردنند .

سپس شاعر ناراحت شده ناسزا میگوید :
« اتفخرون عليهم لا ابا لكم حتى كان رسول الله جدكم »
آیا برمانند ایشان فخر میکنید بی پدران - گویا رسول خدا را
جد خود میدانید ؟

« وما توازن في ما بينكم شرف ولا تساوت بكم في موطن قدم »
شرافت شما با آنها قابل مقایسه نیست ابدآ در هیچیک از میدانها

گامهای شما با آنان مساوی نیست .

« ولا لكم مثلهم في المجد متصل ولا لجدكم معاشر جدهم »
اصالت و بزرگواری که آنان دارند شما دارا نیستید و آنچه از
شرافت جد آنان داشت ده یک آنرا هم جدتان نداشت .

« قام النبي بها يوم الغدير لهم والله يشهد والاملاك والامم »
برای جانشینی ایشان روز غدیر خم پیامبر پیاخواست خدا و
فرشتگان و مردم گواهند .

« وصبرت بينهم شورى كأنهم لا يعرفون ولادة الحق ايهم »
شورای سقیفه پرده جلو چشمان آنان کشید گویا نمیشناسند
زماداران حقیقت بین را .

« تالله ما جهل الاقوام موضعها لكنهم ستروا وجه الذى علموا »
بعدا سوگند مردم جایگاه خلافت را نآشنا نبودند بلکه خود را
بنادانی زده و روی آنچه میدانستند - پرده کشیدند .

« ثم ادعاهما بنو العباس ارثهم ولا لهم قدم فيها ولا قدم »
بنی عباس ادعای وراثت نمودند با آنکه نه مقدم بودند و نه قدمی
در راه دین برداشته بودند .

« بشسالجزاءجزيتهم فى بنى حسن ابوهم علم الهادى و امهم »
به بنی حسن بد پاداشی دادید با آنکه پدر و مادر آنان پرچم و نشانه
هدایت بودند .

« لابيعة رد عنكم عن دمائهم ولا يمين ولا قربى ولا رحم »
شما مردم حتی به اصول عرفی و قانون خویشاوندی هم پاییند
نیستید زیرا نه بیعت و نه سوگند و نه پیوند و نه نزدیکی در شما تأثیر
داشته و نه هم صلة رحم که مانع از خونریزی نسبت با آنان بشود .

بدینگونه بنی عباس را سرزنش نموده و آنانرا بمکر و جنایت

محکوم میسازد بطوریکه جنایات بزرگ بنی امیه را در برابر جنایات اینها بر دودمان علوی ناچیز و اندک میشمارد .

«مانالمنهم بنو حرب و ان عظمت تلک الجرائم الا دون نیلکم»

دو دمان حرب در جنایت به پایه بنی عباس فرسیدند هر چند ستم آن ناپاکان بزرگ بود اما در برابر جرائم بنی عباس - باز ناچیز بود .

«کم غدرة لكم في الدين واضحة و کم دم لرسول الله عند کم»

چه بسیار نیرنگ‌ها و کارهای ننگین شما در اسلام روشن وجه بسیار خونهاییکه پیامبر از شما طلبکار است ، که باید پس دهید .

«أَنْتُمْ أَلَهُ فِيمَا تَرُونَ وَفِي اظفارَكُمْ مِنْ بَنِيهِ الظَّاهِرِينَ دَم»

(آیا باز هم میتوانید دم از خدا بزنید) و با اینکه میبینید چنگ‌های خود را بخون فرزندان پیامبر می‌آلائید هنوز باور نداشته و متغیرید .

«یاجاهدوا فی مساویهم یکتمها غدر الرشید لیحیی کیف یکتمن»

الایکه میکوشی بدیهای آنانرا بپوشی مگر میشود نیرنگ و غدریکه هارون الرشید در بسارة یحیی بر مکی رواداشت بپوشانی - با اینکه بوی خدماتی شایان نموده بود - پس از این ابو فراس حمله سخت و بی باکانه به عباسیین ، کلید سرای دل و عقیده مذهبی خود را بما میدهد تا درون ویرا بنگریم و یقین کنیم که بروش حقه میرود .

زیرا حضرت کاظم و حضرت رضا علیهم السلام را با اینکه از پیشوایان زیدیه و اسماعیلیه نیستند یاد میکنند .

«لیس الرشید کموسى فی القياس ولا

مأمونکم کالرضا ان انصاف الحكم»

در سنجهش هیچگاه دوران بالاصفات حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا(ع) را با هارون و مأمون قیاس نمیکنند .
«خلوا الفخار لعلمائهن ان سئلوا يوم السؤال و عماليهن ان عملوا»

افتخار و مبارکات را برای دانشمندان و نشانه‌های راه حق و آنانکه بروش نیک رفتند و اگذارید .
 «لَا يَضِيعُونَ حُكْمَ اللَّهِ إِنْ غَضِبُوا»
 آنان خاندان پیامبر ند که خشم نمی‌کنند بر هیچ‌کس جز در راه حق و هنگام بیان احکام - قوانین الهی را پایمال نمی‌سازند ، از خانه‌های ایشان همیشه صدای خواندن قرآن و دعا بلند است اما از خانه‌های شما آواز تار و نغمهٔ موسیقی بگوش میرسد .

«تَبَدُّلُ التَّلَوَةِ مِنْ أَبْيَاتِهِمْ أَبْدًا»
 و من بیوتكم الاوتار والنغم
 «مَنْ كَمْ عَلَيْهِ أَمْنَهُمْ وَكَانَ لَكُمْ شِيَخُ الْمُغْنِينَ ابْرَاهِيمَ امْلَهُمْ»
 علیه رفاصه و ابراهیم - بزرگ آواز خوانان و نوازنده‌گان - از شماست یا آنان ؟!

«مَا فِي دِيَارِهِمْ لِلْخَمْرِ مُعْتَصِمٌ وَلَا بِيَوْتِهِمْ لِلسَّوْءِ مُعْتَصِمٌ»
 در سرزمین این خاندان مرکزی برای شراب‌سازی دیده نمی‌شود و نیز خانه‌های اینها پناهگاه و مرکز فساد نیست مانند خانه‌های شما .
 «وَالرَّكْنُ وَالْبَيْتُ وَالْأَسْتَارُ مِنْ لَهُمْ وَزَمْزُمْ وَصَفَا وَالْحَجْرُ وَالْحَرْمُ»
 منزل ایشان مسجد الحرام و رکن یمانی و پرده کعبه و زمزم و صفا و حجر اسماعیل است .

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذَكَرُوا لَانَّهُمْ لِلْوَرِى كَهْفٍ وَمُعْتَصِمٌ»
 در و دخداوند است بر آنان هرجا یاد می‌شوند زیرا ایشان فریادرس مردم و پناهگاه بیچارگان و آوارگانند .

شاعر در این قصیده به اجمال اظهار عقیده خود را نموده و می‌گذرد .
 اما در جای دیگر مینگریم به تفصیل پرداخته است و تصریح بلکه تأکید مینماید باینکه پیشوایان پس از پیامبر دوازده نفرند و نام یک یک را می‌برد .

اینک عین اشعار ذیلاً نگاشته میشود :

الا باحمد و على «
وبسطيه والامام على «
محمد بن على «
على اكرم به من على «
ثم ابنه الزكي على «
حقي محمد ابن على «
يوم عرضي على ملیک على «
لست ارجو النجاة من كل ما اخشاه
« و بنت الرسول فاطمة الطهر
والنقى النقى باقر علم الله فيما
وابنه جعفر و موسى و مولانا
وابنى جعفر سمى رسول الله
وابنته العسكري والمظھر
« وبهم ارتضى بسلوغ الامانى
از آنچه میترسم اميد نجات ندارم مگر بلطف حضرت پیامبر
اسلام وعلى وفاطمه وحسین وزین العابدین وباقر العلوم وجعفر بن محمد
وموسی بن جعفر وحضرت رضا وحضرت جواد و هادی و عسکری و
فرزندش ظاهر کننده حق از دودمان امیر المؤمنین عليه السلام .
ودر اشعار دیگر ش توسل باين افراد پاک سرشت جسته و آرزوی
شفاعت میکند .

لای على والبنت والسبطان «
ثُمَّ الْأَمِينَ ذُو التَّبِيَانِ «
و على و عسکری الدانی «
لاینفع الاغفران ذی الغفران «
شافعی احمدالتبی و مو
وعلى و باقر العلم والصادق
و على و محمد بن على
والامام المهدي في يوم
وهرگاه بشناسیم ابو فراس را وبدانیم که نحوه تربیت او چگونه
بوده واز دوران کودکی نزد سیف الدوله بوده و در دامن او بزرگ شده
ونشوونمایش در خانه‌ی او بوده و آموزگار دوازده‌امامی برایش انتخاب
کرده و نموش در خانه او و زیر نظر وی تعلیم و تربیت آموخته است
متوجه میشویم که سیف الدوله بویژه و حمدانیین بطور عموم هرگاه
نحوه تربیت ابو فراس را درست بفهمیم ، و اهتمام سیف الدوله را در

تریبیت منظور نمائیم معلوم می‌شود که یک نفر از شیعیان دوازده امامی را مخصوص تعليم او تعیین کرده بود و از همینجا یقین پیدا می‌کنیم ، که سیف الدوّلہ مخصوصاً ، و حمدانیین بطور عموم گرایش بروش اثنی عشریه داشتند .

۳ - حمدانیین از نظر تاریخ

حمدان و فرزندانش در حکومت بنی عباس مقام والائی را دارا شدند ، و چند مرتبه علیه فرمانروائی بغداد دست بکوادتا زدند ، و چند نوبت هم زندانی شدند . اما سرانجام تو انسنتد مناطق حساس و مهمی را اشغال کنند . چه در داخل بغداد ، و چه در خارج آن پست‌های عالی را دارا بودند . اما خود حمدان به همان فرمانروائی قلعه ماردين اکتفا کرد .

حسن یکی از پسرانش بود ، که بر سر زمین ریبعه فرمانروائی داشت . پس از آن قم و کاشان ، و نیز پس از پیروزیش بر طول عین در مصر حکومت آنجا را هم قبضه کرد .

برادرش (علاء) استاندار موصل گشت پس از علاء برادر دیگرش ابوالهیجا ، پدر ناصرالدوله و سیف الدوّلہ ، پست اورا بدست گرفت ، و در استانداری آنجا متمرکز بود تاکشته شد (سال ۳۱۷).

و پس از او فرزندش ناصرالدوله مقام پدر را احراز کرد . در این هنگام اوضاع سیاسی دولت بنی عباس درهم و برهم شد ، و با پیدایش «سلطان المغولیین» گرفتار انقلابات داخلی گشته از گوشه و کنار کشورهای اسلامی ، سرکشان قد برافراشته و بفکر تجزیه کشور اسلامی افتادند .

در فارس ، دولت «بویهیین» در مصر و سوریه ، حکومت «اخشیدین»

در افریقا « دولت فاطمیین »، در اسپانیا دولت « امویان »، در خراسان « بنی سامان » و در بحرین « قرامطه ».

« بریدی » در بصره، و بواسطه کودتا نموده واستقلال آنجا را اعلام و سپس به بغداد هجوم برد. این رویدادها را حمدانیین زیر نظر داشتند و منتظر فرصت بودند، آنان خود را برای امر مهم‌تری آماده می‌ساختند، که فرق فرمانداری و استانداری بود. با اینکه حکومت موصل را بخود اختصاص داده بودند برای خلفا جز نام چیزی دگر نبود.

چیزی نگذشت که خلیفه ترسو از ترس بریدیین از بغداد گریخته و بموصل پناهنده شد. ناصرالدوله هم ارتش نیرومندی ترتیب داده و روانه بغداد شد، خلیفه و برادرش سیفالدوله نیز با او بودند.

هنوز سپاه به پایتخت نزدیک نشده بود، که بریدی، از بغداد عقب نشینی کرده و بجانب واسطه متوجه گشت، سیفالدوله او را تعقیب کرد، واسطه را از اوی بازگرفت پس از آرامش و بهبودی اوضاع خلیفه ناصرالدوله را مأمور تشکیل کابینه کرده و بسمت رئیس دولت تعیین نمود.

ناصر- برای ثبیت حکومت نوینش در بغداد دست بفعالیت وسیعی زد. نخست به آبادی و عمران پرداخت و سپس جلو بازیهای بازرگانان و صرافان را گرفته و سکه تازه زد و به رباخواران و غشکاران اعلام خطر نموده و آنان را بشکنجه تهدید نمود، اما این مبارزة با فساد دوام پیدا ننموده وزارت حمدانیین بطول نینجامید، بعلت کشمکش‌های داخلی سرانجام مجبور شد بموصل مرکز نخستین خود بازگردد، تا در آنجا فرمانروائی خود را تحکیم بخشیده و سرزمینهای هم‌جوار را هم بدست گیرد.

سیفالدوله هم بطعم دست یافتن بر حلب به جای خود بازگشت

ومتوجه حلب شد تا در آنجا دست بکار شود.

ناصرالدوله موصل را با دستی چون آهن نگهداری و اداره می‌کرد. در آن هنگام برادرش سیف‌الدوله - قدرت خود را بر حلب مستحکم می‌ساخت و با دولت روم هم در جنگ بود - اما بسال ۳۵۵ سیف‌الدوله که از دنیا رفت - فرزندش ابو‌تغلب بر پدر شوریده و دست بکوادتا زد و پدر را بازداشت نمود.

ناصرالدوله هم پس از برادر دوسال دیگر بیش زنده نماند^۱. بین ابی‌تغلب و برادرش حمدان جنگ‌هائی در گرفت و دامنه این اختلافات تا با آنجا کشید که راه را برای عصدا الدوله دیلمی صاف و هموار نمود - به موصل حمله کرد و ابو‌تغلب را از کار برکنار نمود. و خود بر موصل چیره شد، حمدانیین از سال ۲۹۳ تا سال ۳۶۷ بر موصل فرمانروائی داشتند. بعضی از اوقات از موصل کوچ می‌کردند و مجددآ با آنجا بازمی‌گشتند.

سیف الدوّله

حلب مانند پری که در مسیر امواج باد قرار گیرد و هر آنی بجانبی در حرکت باشد، شد، گاهی دست بنی عباس بغداد و زمانی زیر نفوذ اخشیدیین مصر، و سوریه، موقعی هم بدست بیز نظیین بود.

سیف الدوّله هم که از برادر تقاضای فرمانداری کرد ناصر الدوّله او را تشویق بگرفتن شام و حلب نمود و هزار سوار در اختیارش گذارد و رهسپار شامات شد.

در سال ۳۴۳ بدون مقاومت به حلب داخل شد و پس از آن بسوی دمشق حرکت کرد که آنجا را از سیطره «اخشیدیین» بیرون کرد و در جنگ بین ایندوگروه نخست پیروزی از آن سیف الدوّله شد و پاره‌ئی از زمان در آنجا بود، و مالیات‌ها را جمع آوری کرد و لی پس از آن اخشیدیین، از او شام را پس گرفتند، و با یکدیگر صلح نمودند.

سیف الدوّله فاطمه دختر اخشید را عقد کرد و قرارداد صلح با مضام رسید، طرفین توافق کردند: حلب و حمص و انطاکیه، متعلق به سیف الدوّله باشد، دمشق و مواری آن تامصر به اخشیدیین و اگذار شود. رابطه اخشیدیین با خلفای بغداد مانند حمدانیین اسمی بود.

اخشیدیین، بواسطه گرفتگی و گذشت نداشتن، مشهور به عجم بودند، ولی حمدانیین چون صاحب گذشت و سخی و کریم بودند بعربیت شهرت یافتند.

اخشیدیین سنی، و حمدانیین شیعه بودند.

علت آنکه شمال شام نوعاً شیعه بودند بر اثر کوشش حمدانیین بود.
سیف الدوّله زندگیش را در نبردهای داخلی و خارجی گذراند.
پیش از آنکه حلب را بگشایید با بریدی در واسطه بجنگ پرداخته واسط
را از او پس گرفت.

در سال ۳۲۶ بهارض روم لشکر کشی کرد. آنان با دویست هزار
نفر سوار برای دفاع آماده شدند و پیکار شروع و نتیجه بسوی سیف الدوّله شد.
هفتاد نفر بطريق باسارت او درآمد. و در سال ۳۲۸ برای مرتبه
دوم که به روم برای تصرف شهر فالیقا لشکر کشی نمود پیروزی
بزرگتری نصیبیش گشت.

رومیان بجای فالیقا شهری ساختند بنام «هفلیچ» سیف عازم
آنجا شد، همینکه متوجه شدند شهر را ویران کرده واز آنجا گریختند.
سیف الدوّله در کشور روم شروع به پیشروی کرد. پیش از فتح
حلب وی بمراکزی پا نهاد که تا پیش از آن پای هیچ مسلمانی بدانجا
نرسیده بود.^۱

پس از گشایش حلب و استقرارش در آن سرزمین و بازگشت
امور بوضع عادی سالی نمیگذشت که در یک جنگ یا بیشتر شرکت
نکند.

«کرد علی» در جلد ۱ خطة الشام مینویسد: سیف الدوّله با روم
چهل مرتبه وارد جنگ شد. گاهی بسودش تمام میشد و زمانی بزیانش.
با جنگهای خود کیان اسلام و عرب را نگهداشت. واگر او نبود رومیان
در شامات پیشروی میکردند چه بسا با در نظر گرفتن ضعف حکومت
مرکزی و سستی بنی عباس تصفیه کلی میکردند.

۱ - خطة الشام - ج ۱ ص ۲۱۸ ط ۱۹۲۵.

۲ - فنون الشعر في مجتمع الحمدانيين ص ۷۵.

سیف الدوّله از گردوغباریکه در میدانهای جنگ بلباسش مینشست خشتی ساخت باندازه کف دستی و صیت کرد هنگام بخاک سپردنش جبهه اش را بر آن بنهند . بوصیت عمل کردند اما زد و خوردهایکه هنگام زمامداریش در حلب در داخل با آن مواجه شد : یکی جنبش بنی کلاب بسال ۳۴۳ و بنی عقیل و بنی قشیر و بنی مجلان بود .

دیگری هم فتنه دشیق النسیمی بود که بسال ۳۵۴ بپا شد ، و همچنین مروان عقیلی در حمص سال ۳۵۵ دزبر دیلمی در انطاکیه دست به کودتا زد .

سیف الدوّله همانگونه در روم به پیشوای خود ادامه میداد و در عین حال به مرکز فرمانروائی خود هم برای خاموش ساختن آتش فتنه و انقلاب داخلی بازمیگشت ، سیف الدوّله سال ۳۵۸ بر حمّت ایزدی پیوست . و فرزندش ابوالمعالی ملقب بسعد الدوّله بجای او نشست و بسال ۳۸۱ در گذشت و پس از وی فرزندش ابوالفضائل ملقب به سعید الدوّله جانشین او گشت و سال ۳۹۲ از دنیا رفت و بامرگ او دولت حمدانیین و پیشوائی آنان بر موصل و حلب و توابع که از سال ۲۹۳ تا ۳۹۱ ادامه داشت پایان یافت .

عظمت سیف الدوّله

مردم پیشین و نوین پیرامون شخصیت و بزرگواری سیف الدوّله سخن گفته و شعراء شعر سروده و مورخین و ادباء خاور و باختر از وی تجلیل بعمل آورده اند در آثار و خدمات او کتابها و نوشته هایی بجای گذاشته اند ، و بهترین نوشته ؑ که در این زمینه من خواندم کتاب «سیف الدوّله فی عصر الحمدانیین» بود - که سامی کیالی نوشته است و اسماعیل احمد ادhem پیش گفتاری بر او نوشته و اینک عین گفتار ایند و نفر : «سیف الدوّله» یکی از قهرمانان تاریخ است او شخصیتی است که زندگیش

پراست از نشاط ، فعالیت ، خوشی ، خدمات ارزنده ، بی‌باقی ، کرم ،
شعر ، شمشیر قلم ، دلاوری ، ادبیات وغیره پیرامونش درگردش است .
وی از شخصیات شکفت‌آمیزی است که نظرها را بسوی خود
جلب میکرد ، از تاریخ عرب ایامی سپری شدکه هرج و مرج نزدیک
بود نابودش سازد ، اما او بر موانع پیروز گشت ، سرکشان رام ، و
افسارگسیختگان را مهار کرد . موفق شد نظام درستی برقرار سازد ، از
ناتوانی عرب‌توانی بوجود آورد ، برقوای روم چیره شد ، نیروی تازی
را فرمان دهنده واژ دولت خود بوسیله سرنیزه دفاع میکرد ، در عین حال
پشتیبان دین اسلام و عرب بود ، گوستاو ، چلمبر-گر-گوید :

سیف‌الدوله اذهان مورخین ، شعراء نویسنده‌گان را در قرن دهم
میلادی بخود مشغول داشته بطوریکه کمتر صفحه‌ئی از تاریخ بیزنطینی
را میخوانی که در آن نام وی نباشد ، وهیچ فصلی از کتابهای نویسنده‌گان
آن زمان و قصائد آن روز عرب یا یونان را مطالعه نمیکنی مگر آنکه
وصف و تمجید اورا دیده و سخن ازوی میشنوی ، یک تاریخ نویس که
به حلب برای دیدن آن سامان مسافت کرده است سوگند یاد میکند ،
که کاخهای خلفای بغداد و قصرهای پادشاهان روم در قسطنطینیه ، ارزش
آنها خیلی کمتر است از کاخهای سیف . در پایتخت مسیحیت ، هنرهای
زیبا و گوناگون دیده میشود اما در پایتخت حمدانیین فراوان و بدست
آوردنش هم آسان بود نقاشان و پیکر سازان که از روم و فشار قیصر
میگریختند ، و از سیف‌الدوله تقاضای پناهندگی میکردند آنانرا پناه
میداد و پذیرائی میکرد و بر کار تشویق مینمود ، از نبوغ ذاتی آنان و
هنر شان بهره کامل میگرفت .

پرو کلمان - در تاریخ الشعوب الاسلامیه اش ص ۹۱ ج ۲ مینویسد :
اگر سیف‌الدوله بمقامی ارتقاء پیدا کرد که شهرت او جهانگیر شد

در پرتو جنگ‌های پیروزمندانه‌اش بارومیان بود ولی هیچ شباهی نیست که در مرحله دوم این مقام و شهرت بستگی داشت به توجهش بفرهنگ و هنر و دانش و رعایت حال منتبیین به اینها بطوریکه شهر حلب در عصر سیف دانشمندان و هنرمندان از ملیت‌های گوناگون، و فرهنگ‌های متفاوت را در خود متمرکز ساخت مانند شریف جدبی‌زهره، فارابی، ابن‌نباته، متنبی، صنوبری، ابن‌حالویه، ابن‌جنی، بکترمی، نامی، شاجم، ابن‌ابی‌الفیاض، بسوالرج العجلی، و بسیاری از قصات و نحویین، ادباء، شعراء، هنرمندان عرب و غیر عرب، که در آنجا سرمیبردند، واژ وجود آنان بهره میگرفتند.

۴- حمدانیین و خدمات آنان به شیعه

و اینک می‌پردازیم به آخرین بخش از مطالبیکه لازم بود پیرامون دولت حمدانیین بحث کنیم و در باره ایشان سخن را به پایان برسانیم. در عصر حمدانیین در موصل و حلب، و توابع آن و عراق تشیع رواج یافته و موقعیتش، بالا گرفته و کمر شیعه محکم گشت.

آدمتزر در «الحضارة الإسلامية» مینویسد:

حمدانیین نخستین خاندانی بودند که در امور بغداد مداخله نمودند.

مرحوم مظفر، در تاریخ الشیعه گوید:

شیعه در سوریه هنگام فرمانروائی سیف الدوله شؤوناتش عالی شد و هوای آزادی استشمام کردند، پس از اینکه صحابان قدرت متجاوز که پشت سر یکدیگر آمدند، سوریه روزگار حمدانیین پر بود از شیعه، و هر گاه بمسجد رفیع و بزرگ اموی رفتی و این بنای سر بلند و مستحکم را مشاهده نمودی و بواسطه آن که رسیدی و زیر سقف قرار گرفتی، سر را بلند کن تا بنگری نام - علی، حسن، حسین علیه السلام را که

زینت بخش زیرگنبد است ، اما نام معاویه ، یزید و پادشاهان آل مروان که بنا کننده این مسجد بودند کجا است ؟

«کرد علی» در ج ۶ از خطوط الشام ص ۲۵۸ مینویسد :

اهل حلب حنفی مذهب بودند تا اینکه شریف ابوابراهیم ممدوح آنجا آمد ، و این در عصر سیف الدوّله بود ، پس از آن گروهی شیعه و برخی شافعی گشتند ، تا اینکه صلاح الدین ایوبی آمد و نمایندگانش در حلب دست بکارشند - همانگونه که خود در مصرف فتار کرد علیه شیعه ، اثرو جود حمدانیین این شد که در مسجد های جامع شبها مؤذنین فریادشان به حی على خیر العمل بلند بود ، سلجوقيان هرچه خواستند از تشیع جلوگیری کنند نتوانستند و چند نوبت هم فعالیت نمودند اما باشکست روبرو گشتند .

تشیع شمال سوریه در پرتو دولت شیعه بنی حمدان سرو صورتی پیدا کرد .

در پشت شهر حلب کوهی است مشهور به جوشن و در پائین کوه مقبره ائمه است ، و خطوطی در دیوار مقبره از زمان بنی حمدان موجود است که مشخص می‌سازد روش تبلیغی بنی حمدانرا نسبت به تشیع . نامهای شریف پیشوایان دوازده کانه زینت بخش آنجا است و اینک مقبره رو بیرانی است .

ابن جبیر ، مذاہبی را که در قرن ششم بر شام حکومت داشته است باین گونه توصیف می‌کند :

برای شیعه در این دیار امور شگفت انگیزی است و شماره آنها از اهل سنت بیشتر است . و مردم را دعوت بروششان نموده و تشیع را به آنان می‌آموختند ، هنگامیکه صلاح الدین ایوبی قصد تصرف حلب را داشت بوسیله استاندار آنجا از مردم کمک خواسته و خواستار همکاری

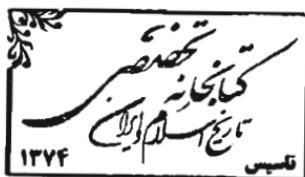
شد مردم گفتند پاسخ ما منوط به آزادی گفتن «حی علی خیر العمل» است در اذان در تمام مساجد، و نیز باید پیشو ایان دوازده گانه برده شود و بر مرده گان پنج تکبیر گفته شود امور ازدواج برای فقیه شیعه ابوالمکارم حمزه بن زهره باشد .
استاندار همه این شرایط را پذیرفت .

حمدانیین هیچکس را اجبار به پیروی از مذهب شیعه ننموده و بواسیله مال و مقام هم نفریختند . دسته بندی راه نینداختند و سازمانی برای تبلیغ فراهم نکردند، بلکه مردم را با اختیار خود گذارند، تاهرچه میپسندند برای خود برگزینند ، مبلغین بالاخص ملی هم دست بکارشده و حقایق را آنطور که بوده و هست بمردم رسانند ، و بحق گرویدند آنانکه باید بگروند ، نه سختگیری در کار بود و نه اجباری در بین ، بعکس امویین و عباسیین ، و صلاح الدین ایوبی ، که امواجی خروشان از تهدید و ترس و تعصب کورکورانه مذهبی با خود به مصر و شامات بار مغان آورد ، و این روش اثر بسیار بدیرا در جامعه اسلامی بجای گذاشت ، که نتائج شوم آن تا با مرور حکمفرما است .

اما حمدانیین مردمی روشن فکر ، و خردمند بودند ، همانگونه که در مذهب برحق بودند آزادی عقیده بمردم داده و در اینراه مسامحه کردند، بطوریکه در همه‌جا مشهور شد ، و آنان پناهگاه دانشمندان ، فلاسفه ، ادباء ، روشنفکران ، از همه مذاهب و ادیان شدند، تابه آنجا که هنرمندان از روم گریخته و بسوی سيف الدوله می‌آمدند ، زیرا آن آزادی و تشریفیکه نزد سيف الدوله بود ، نزد پادشاهان و همکیشان و همزنان میهن خودشان نبود ، از اینرا و عصر حمدانیین ، مشعشع و پراز آثار و نتائج گران بهائی بود ، برفرض که صلاح الدین در سنی گریش برحق و شیعه در تشهیش برباطل بود ، چه مجوزی در کشتن و بی‌چاره ساختن آنان

داشت، قوانین دولت‌های متمدن دنیا تصویح دارد باینکه برای هر انسانی حق ابراز آراء و نظریات و عقائد است - بلکه میتوانند تبلیغ کنند مادامیکه برخورد بحق غیرنداشته باشد ، و اهل سنت هر کجا هستند عقیده دارند بقصاص ، کیفر چشم به چشم و دندان به دندان ، ولی رویه دولتهاشان در برابر شیعه غیراین است در صورتیکه در باره خودشان ، رویه‌شان این است که تاکسی جرمی مرتکب نشود باوکاری ندارند .
واقع امر این است که صلاح‌الدین ایوبی و مانندش قصد نابودی شیعه و مذهب اهل‌البیت را داشتند - اما خداوند ، نور‌آل پیامبر را که منشعب از نور ذاتی حق است به اتمام میرساند هرچند تبهکاران حسود نتوانند ببینند .

در اینجا سرگذشت آل‌حمدان و دولت آنان به پایان میرسد . و اینک می‌پردازیم به بخش آخر کتاب که مربوط بدولت صفویه است .



دولت صفویه

هر کس بتاریخ دولت اموی آشنائی داشته باشد، میداند تاچه پایه نزد مردم منفور، و تحمل آن بر مسلمین، تاچه اندازه سنگین و دشوار بوده است. و هر کس در زندگانی ایشان به بررسی و مطالعه پردازد میفهمد چه جنبش و فتنه‌ها در زمان آنان پیدا شده و چگونه مبلغین برضد دولت آنها رو با فرازیش نهادند، هرگاه استادی با شاگردانش بخلوت میغشستند در باره بنی امیه و تجاھرشان بفسق و فرورفتن آنها در فساد سخن میگفتند و هروقت مسافری از منطقه‌ئی بمنطقه‌ئی سفر میکرد بدیها و بیدادگری‌های آنانرا، در بین مردم بر ملا میکرد.

سیاست بیدادگرانه بنی امیه، که با کینه توزی همراه بود، دست آویز طرفداران خاندان علوی قرار گرفته و نیرومند ترین برهان برای تبلیغات علیه آنان شد و درختی پر ثمر کاشتند، یاران علویین، که از میوه شیرین آن کشورهای اسلامی عموماً و بویژه ایران که نزدیک ترین دیار به بغداد -پایتخت اسلامی- بود بهره‌مند گشتند، زیرا ایرانیان با تازیان، از همه بیشتر خلط و آمیزش داشتند. بنی عباس دعوت علویان را بمصالح خود در آورده و از آن بهره‌کامل برداشتند، و این امر معروف، و ما در کتاب «الشیعه والحاکمون» در این باره به تفصیل سخن گفته‌ایم. مذهب شیعه، پیش از مسافرت حضرت رضا علیه السلام بایران، بعنوان پیروی از اهل‌البیت در ایران نفوذ کرده بود.

اما بنی عباس، خود را اهل‌البیت جازدند! و مردم هم بهمین گمان بودند! تا اینکه حضرت به ایران تشریف فرمایش شده و رهسپار خراسان

گشتند. آنوقت بود که حقیقت روشن ، و تшибیع حقیقی ، شناخته شد ؟ همانگونه که بنی امیه هم در شام از این سلاح برندۀ استفاده کرده و خود را بعنوان آل معرفی کردند .

مسعودی در مروج الذهب مینگارد : بنی عباس هنگامیکه شام را گرفتند و دولت اموی سقوط کرد ، پیران شام و بزرگان و رؤسائے سوگند یاد کردند که بجز بنی امیه دیگری را بعنوان خویشاوند رسول خدا نمیشناختند ، تا اینکه امویان منفرض و عباسیان جای آنانرا گرفتند .

در پیش متذکر شدیم : گروهی از تابعین سال ۸۳ به قم رفتند و پایه مذهب اهل‌البیت را بنانمودند ، و بخراسان هم سرایت کرد وازاین دو پایگاه : قم و بخراسان تшибیع به جاهای دیگر نفوذ کرد تا اینکه صفویه روی کار آمدند و دامنه آنرا گسترش دادند و تшибیع مذهب رسمی و همه‌گانی شد و بمنواری مرزاها هم رسید .

شاه اسماعیل

نخستین پادشاه از صفویه، اسماعیل ابن جنید ابن صفی الدین است که نسبش به حضرت کاظم علیه السلام منتهی میشود . او نخستین کسی است که دولت صفویه را تأسیس کرد . پدران و اجدادش، از عرفاء و بزرگان در اویش بشمار می آمدند روی این جهت به سلطان ملقب بودند .

هنوز از عمر اسماعیل چهارده سال بیش نگذشته بود که از مریدان و پیروان پدرش ارشی تشکیل داد، فرماندهی آنرا خود به عهده گرفت ، و به اندیشه یکپارچگی ایران افتاد .

ایران در آن هنگام بصورت ملوک الطوایفی اداره میشد و هر بخشی را، امیر، وزیر، خان، و بزرگ قبیله‌ئی بدهشت گرفته و بر آنجافرمانروائی میکرد . شاه اسماعیل که بفکر تمامیت ارضی ایران افتاده بود ، دست بکار شد و یکی پس از دیگری از مناطق اشغال شده بدهشت وی سقوط میکرد تا آنکه یک کشور مستقلی زیر نظر و سلطنت خود در آورد ، در سال ۹۰۵ ه برشیروان دست یافت . زمامدار آنجا را اعدام کرد ، در سال ۹۰۶ ه تبریز را بدون مقاومت گشود و بسال ۹۰۷ ه متوجه همدان شد، و آنجا را متصرف شد بدون زحمت و رنج قابل اهمیتی اینکار صورت گرفت ، در سال ۹۰۹ ه کیلان و بسال ۹۱۲ ه دیار بکر - موصل و کردستان - و بسال ۹۱۴ ه بغداد را گرفت .

رونالدس در کتاب - مترجم به عربی - عقیدة الشیعه ص ۷۷ ط ۱۹۴۶

مینویسد :

شاه اسماعیل سلطنتش را از ناحیه خراسان تا هرات واز نهر جیحون تا خلیج بصره واز دیار افغان تا فرات امتداددا و این در سال ۱۵۰۹ میلادی بود و سرزمینهای جنوب ایران را هم تصرف کرد، ترکها از پیشرفت سریع و روزافزون شاه اسماعیل به هر اس افتادند.

ارتشی به فرماندهی با یزید مرکب از ترکها و ترکمانها فراهم آورده و بسوی ایران بسیج دادند، جنگ میان لشکر ایران و اتراء در گرفت، و پیروزی نصیب ارتش ایران شد.
پس از خلع بایزید و جانشینش فرزندش سلطان سلیم دو مرتبه نقشه هجوم به ایران را کشیدند، سلطان سلیم با یکصد و پنجاه هزار سرباز جنگجو، و دویست توپ، وارد سرزمین ایران شد، و شروع به پیشوای نموده تا به تبریز که آن روز پایتخت بود رسید.

شاه اسماعیل در همدان بسر میبرد، ترکها دارای سلاحهای نوین و توپ بودند، اما ایرانیها با همان اسلحه پیشین از خود دفاع نمیمودند، جنگ ادامه یافت تا اینکه زمستان فرار سید و هوابشدت سرد شد توشه سربازان ترک رو به کمی نهاد، و بایه هم بین سربازان در گیر شد مجبور بعقب نشینی گشته‌ند، و ده هزار نفر از شیعیان را کشتنند.

لونکرک در کتاب «اریعة قرون من تاریخ العراق» مینویسد: نخستین دست آویز سلطان سلیم برای اعلام جنگ پیروی از سنه گری بود، فرمان مشهور و تاریخی ستمگرانه اش که برای همیشه بجای خواهد بود کشتار دسته جمعی شیعه است، بدینگونه که هر جا و بهر کس دسترسی پیدا نمودند باید آن

فرمان را به مرحله اجرا در آورند و این فرمان را هنگامی صادر کرد که از ملاهای سنی ، به حلال بودن خونربزی و کشتار عمومی شیعه فتوی گرفت .

سید امین در مجلد ۱۱ از کتاب اعيان الشیعه، در بیوگرافی از زندگی شاه اسماعیل گوید :

سلطان سلیم چهل و چهار و بیکفته‌ئی هفتادهزار از شیعیان را در آنازول کشت. آنازول در آسیای صغیر - ترکیه - در نواحی کوهستانی که مجاور دریای سیاه و مرمر و ایجی و متوسط واقع است . در این عصر بود که اسپانیائیها بر بیلاداندلس دست یافته و از دست مسلمین بیرون کردند، و دولت عربی بنی احمد در سرزمین اندلس مواجه با شکست شد ، با اینکه از پدر سلطان سلیم کمک خواست ، زیر بار نرفت تا شد آنچه نماید بشود .

جنایات مسیحیان صلیبی و بلائی که بر سر مسلمین آوردند باید در کتابهای مفصل جستجو کرد، واقعاً خامه از شرحش عاجز است، چه خوش سروده است ملک الشعرا بهار:

اشجار بساطین را اوراق دریدند
گاو ان شکم خواره به گلن از چریدند

گرگان زبی یوسف بسیار دویدند

تاعاقبت اورا سوی بازار کشیدند

یاران بفروختندش اغیار خریدند

آوخ زفروشنده دریغا ز خریدار

ولی عوض آنکه پدر سلیم لشکرش را به کمک مسلمانان اندلس بفرستد و آنها ایران کرد و با مسلمانان نبردند و مردم را مجرم تشیع

کشت! این بود رفتار ناپسند پادشاهان مسلمان با یکدگر.

شاه اسماعیل و تشیع

پراون خاورشناس بزرگ، و متخصص در ادبیات ایران در کتاب «ادب در ایران» که بعربی ترجمه شده است بنام الادب فی ایران صفحه ۲۰ ط ۱۹۵۴ م مینویسد:

فاطمیین مصر سر سخت‌ترین دشمنان بنی عباس بودند. هم از نظر مذهبی و هم سیاسی، و اینان یکی از دوگروه انبوی هستند که پیروان علی بن ابیطالب به این دو منقسم می‌شوند یکی اسماعیلیه، که فاطمیین بآنان انتساب دارند و گروه بزرگ دیگر شیعه دوازده امامی هستند که پارسی زبانان همیشه با این دسته متمایل بودند، تا اینکه هنگام تشکیل دولت صفویه بدست شاه اسماعیل تشیع را مذهب رسمی خود قراردادند، و این جریان بسال ۹۰۸ ه بود. شاه اسماعیل بخشنامه به همه مؤذنین، کشور صادر کرد، و بگفتن حی علی خیر العمل الزام نمود، نام مبارک حضرت امیر علیه السلام و خاندانش را بر سکه نقش کرد، مبلغینی بکشورهای همسایه اعزام داشت، تامذهب شیعه را نشر دهنده، در سال ۹۱۴ رهسپار بغداد شد، مردم با بی‌صبری انتظار مقدمش را داشتند، روز ۲۵ ج ۲ وارد بغداد شد، فوق العاده جمعیت خوشحال شده و اظهار سرور می‌نمودند برای اجلال و بزرگداشت‌ش قربانی فراوانی کردند، و بدادگری او پناه آوردند، روز بعد بلا فاصله، بار سفر کر بلا بست. پس از ورود، مراسم زیارت را برگزار، و شب را تا بامداد در حرم مطهر بسربرد، در حالیکه خود را روی تربت سالار شهیدان افکنده بود، سپس دستور ساختن صندوق

منبت کاری برای روی قبر شریف داد، دوازده قندیل طلا در حرم آویخت، حرم مطهر را بفرش‌های زیبا و گران قیمت مفروش ساخت، برای نجف اشرف و کاظمین، و سامرا، نیز امر باساختن صندوقهای منبت کاری داد، تابجای صندوقهای پیشین بکار رود، سپس از کربلا رهسپار نجف اشرف گشت، و بپابوس آستان قدس علوی شرفیاب شد، قندیل‌های طلا و نقره، فرش‌های گران‌بها تقدیم نمود، در آن سال بنای حرم کاظمین، و مسجد بزرگ صفوی را پایه‌گذاری کرد.

نهانی را که بدستور عطاء‌الملک جوینی کنده بودند و در اثر مرور زمان ویران و پر گشته بود، تجدید کرد، و بهره آنرا وقف خدام علوی و حسینی نمود، علاوه بر این خدمات ارزشی، به دانشمندان اظهار محبت کرده، و آنانرا مورد تعظیم قرارداد، از مال و مقام بهره خود را گرفتند و همچنین نسبت به علویان رفتارش مانند دانشمندان بود، از افراد با کفايت و نیرومند برای ترویج مذهب شیعه کمک گرفت، دستور داد نامهای گرامی پیشوایان دوازده گانه را در مجالس و محافل بمناسبتهای گوناگون در منبر ببرند.^۱

شاه اسماعیل سال ۸۹۲ متولد شد، سال ۹۰۵ بسلطنت رسید، سال ۹۳۰ در تبریز درگذشت، در مقبره جدش واقع در اردبیل مدفون شد. دوران زمامداریش ۲۶ سال بود، پس ازا فرزندش شاه طهماسب جانشینش گشت.

۱- تاریخ الشیعه للمظفر - اعیان الشیعه ج ۱ سید امین - تاریخ ایران - ماکاریوس - تاریخ العراق بین احتلالین - غراوى اربعه قرون من تاریخ العراق - لونکریک - عقيدة الشیعه - روئندرس .

شاه طهماسب

شاه طهماسب پس از جلوس بتحت پادشاهی ، مواجه با مشکلات داخلی و شورش‌های محلی گشت . برادرش القاس میرزا علیه او دست بکودتا زد ، طرفدارانی هم داشت ، از طرف دیگر سلیمان قانونی پسر سلطان سلیم بایران هجوم آورد ، و بر آذربایجان دست یافت ، ارتش او مدتی در تبریز بسر برد ، ولی سرمای سوزان ، باران‌های سخت ، سلاحهای آنها را خراب کرد ، و حیوانات مردند ، این مرتبه هم مجبور به عقب‌نشینی گشتند ، و سرزمین آذربایجان را ترک گفتند و رهسپار بغداد شدند ، بغداد را اشغال کردند – ملاهای سنی که شیعه را مارقین می‌نامیدند – فتوا بکشتن آنان دادند ، و سرزمین عراق را از تصرف ایران بیرون آورده‌اند ، و این اتفاق بسال ۹۴۱ ه بود . از سال ۹۴۱ عراق زیر نظر دولت ایران اداره می‌شد ، سلطان سلیمان قبر ابوحنیفه را تعمیر کرد و بزیارت اعتاب مقدسه هم رفت .

در کتاب تحفة‌العالیم نوشته شده است :

سلطان ترکی وقتی بطرف نجف اشرف در حرکت بود چهار فرسنگ به نجف مانده بود چشمش بگنبد بارگاه علوی افتاد فوراً از مرکب پیاده شد ، که باقی راه را پیاده طی کند از سبب پرسیدند جواب داد : همینکه چشمم بگنبد افتاد بدنم را لرزشی فرا گرفت ، گفتند قدرت پیاده روی نداری ، بقر آن تفال زد ، این آیه آمد : «فاخلع نعلیک انك بالواد المقدس

طوى» کفشت را در آر تو، بسرزمین پاکیزه ئى گام نهاده اى، از همانجا تانجف پياده راه را پيمود ، از اين قضايا ميتوان پى برد ، در آن عصر دولت ایران و ترکيه نيرومندترین دولتهای وقت بودند ، وغير اين دو سرگردان بین اين دولت بودند ، که بحسب ظروف و اوقات ، گاهى زير نظر ایران و گاهى ترکيه بوضع خود ادامه ميدادند .

شاه طهماسب و تشیع

طهماسب، نسبت به مذهب شیعه، همان روش پدر را پيش گرفت ، در بزرگداشت دانشمندان و دینداران بيش از اندازه کوشان بود ، تابه آنجا که امور کشور را ، بمتحقق دوم فقيه زمانش واگذار کرد^۱ ، و بمتحقق اظهارداشت : تو از من به اداره امور کشور، سزاوار ترى ، زيرا بحقیقت تو جانشین امام زمان هستی و من يك مأمور اجرا هستم که اوامر تو را بمورد اجرا ميگذارم ، بهمه استانداران و صاحب منصبان بخشنامه کرد ، که فرمان بردار شیخ باشند ، خواسته ها، و راهنمائي هاي شرعاً عملي سازند ، شیخ هم قوانين الهی را در اداره مملکت بكار ميبرد ، برای مساجد امام و برای مدارس مدرس، جهت نشر دين و مذهب شیعه گوينده ها برگزيرد ، مرمت کاري و تعمير حائر حسينی ، توسعه صحن ، تجدید مناره ئيکه معروف بمنارة الفيل بود از آثار شاه طهماسب است ، بسال ۹۱۹ بدنيا آمد ، ۹۳۰ بسلطنت رسيد ، ۹۸۴ از جهان رفت . دوران زمامداري شن ۵۴ سال بود . فرزندان بسياری از خود بجای گذاشت . فرزندانش بر سر سلطنت ، بزد و خورد پرداختند ، يكى از فرزندانش بنام اسماعيل دوم ، برساير برادران پيروز گشت، زمامداري شن يك سال و چند ماه بيشتر نشد ، سپس برادرش محمد خداينده که نابينا ،

ودر اظهار نظر در باره اداره امور، ناتوان بود ، بمقام سلطنت رسید ، در نتیجه امور کشور بهم خورد ، شورش‌ها و انقلابات به پا شد . سرانجام فرزندش عباس به این نابسامانی خاتمه داد پدر را از سلطنت خلع کرد و شخصاً اداره مملکت را بدست گرفت.

شاه عباس

سال ۹۹۶ شاه عباس روی کار آمد . امور کشور را منظم و روبراه کرد ، در بین ملت به نیرومندی و تصمیم و اراده و تدبیر نیکو و دادگری معروف بود ، نظریاتش با اساس و ریشه دار بود ، ایالات ایران که در اثر عدم تنظیم امور پیشینیانش ، بین اترالک و ترکمن ها تقسیم گشته بود ، همه را بمامیهن باز گردانید و مملکت را یک پارچه کرد و اداره آنرا بعده گرفت . برای نخستین مرتبه در تاریخ ایران ، یا صفویه؛ روابط سیاسی ، علمی ، نظامی ، بین ایران و اروپا مانند فرانسه ، انگلستان و ایتالیا ، دائم شد ، هنوز از تسلیم فتنه انگیزان و آشوبگران و مخالفین چیزی نگذشته بود ، که ترکها در مرازهای ایران نیرو پیاده کردند ، و سربازان آنها بالغ بر صد هزار بودند .

شاه عباس بدفاع برخاسته و با مردانگی آنانرا راند و ترکها با ناراحتی و نامیدی عقب نشینی کردند ، از نبرد بین ایران و ترکها شاه عباس متوجه نقص ارتش خود شد و براو روشن گشت ، که سربازان از حیث تمرین و کار آموزی و نظم کامل برخوردار نیستند . گروهی از مستشاران نظامی از خارج استخدام نمود .

آنان ارتش ایران را بطرز نوین ، و روز تنظیم نمودند پس از اطمینان کامل از وضع ارتش و نیروی دفاعی ایران برای پس گرفتن اراضی امپراتوری ایران آماده حمله به ترکیه شد ، و حمله را طوری شروع کرد ، که نتوانستند ترکها مقاومت نمایند ، و سر زمینها یکی

پس از دیگری بدست سربازان ایران افتاد تا اینکه آذربایگان، اراضی دریای قزوین و دیار چراکسه، عراق، موصل، دیار بکر، کردستان و توابع آن بزیر پرچم ایران بازگردانده شد و این موقیت‌های نظامی در سایه آزمایش‌ها و تمرین باسلوب تازه نصیب ایران آنروز شد، ای بسا که سربازان طرف دو برابر ارتش میشد، پس از پیروزی پایتخت را که در قزوین و تبریز بود به اصفهان، منتقل کرد.

شاه عباس، و آبادانی

کمتر پادشاه‌های میشناسیم، که مانند شاه عباس روح عمران و آبادانی در وی دمیده شده و مغزش را در این جهت چنان بکار اندازد که شب و روز وقتی را برای آسایش و رفاه ملت صرف نماید. جداً این شاه خردمند خود و خزانه و آنچه از املاک و غیره که در تصرفش بود، برای اصلاح ویرانی‌ها در اختیار ملت گذارد.

نخستین هدفش کار و خدمت برای منافع همه‌گانی بود. عمل نیکو، نمونه اعلای زندگی وی بشمار میرفت، بطوریکه آثار و یادگاری‌هایش، تا به امروز خود نمائی میکند، و گواه گویایی است برنوشته ما.

بطور مسلم، پادشاه‌یکه در آن عصر تاریک، همه رفتارش بروفق طبیعت انسانی و مصالح اجتماعی باشد، فردی خارق العاده است، و اینک می‌پردازیم به نمونه‌هایی از خدمات ارزشناش:

۱ - دسته‌ای از ارامنه و غیر آنان را، که وارد بامور بازار گانی و فنی و صنعتی بودند، تشویق نموده و نزدیک اصفهان، شهری را بنام جلفا، برای آنها ساخت، که دارای بازار و کنیسه نیز بود و آزادی دینی با آنان داد.

ایرانیها، اقسام کارهای فنی و امور صنعتی را از ایشان فراگرفتند،

بدانگونه که آنها عامل نیرومندی ، در تمدن صنعتی و اقتصادی ایران بشمار میرفند .

۲ - شاهین ماکاریوس ، در تاریخ ایران مینویسد :

ایرانیها در آن عصر گامهای بلندی بسوی بزرگی و پیشرفت برداشتند ، روابط بازرگانی آنان با فرنگیها توسعه یافت . رفت و آمد بازرگانان ، توریست‌ها ، موجب شد که روابط حسنی بین ایران و دولتهای اروپائی و هندوستان برقرار شد .

۳ - کاخهای زیبا و بزرگ ساختند . شهرها را زینت دادند .

۴ - شاه عباس به عدالت اجتماعی فرمان داد .

۵ - از خود آثار بزرگی ، بیادگار گذاشت ، که برای همیشه ، نامش جاوید خواهد بود ، بویژه در اصفهان ، که درخاور میانه بی نظیر است . مؤلف در حاشیه کتاب اضافه می‌کند : بزودی پس از ختم سخن در باره صفویه باب تازه و شگفت‌آمیزی درج خواهیم کرد « ولی چیزی ننوشت - مترجم » که بی‌شباهت بافسانه و سحر نیست ، و آنرا از مجله‌النهار بیروت استنساخ نموده‌ئیم . شاه عباس با شخصیت ترین پادشاهان شرق زمین ، و مشهور ترین شاهان ایران است و در ایران به شاه عباس کبیر معروف است و مردم گمان می‌کنند هر چه از آثار قدیمه در ایران موجود است از یادگارهای عصر اوست .

صادق نشست - مصطفی حجازی - در کتاب : صفحاتی از ایران

مینویسد :

شاه عباس ، خود را برای برقراری روابط دیپلماسی و سیاسی با دولت‌های اروپا آماده ساخت ، تبادل فرهنگی بین ایران و اروپا بزرگار شد و در این زمینه فعالیت بسزائی نمود ، روح مسامحه مذهبی

داشت ، به ترقی صنعتی ایران اهتمام کاملی داشت .

۶ - تعداد سیصد نفر از صنعتگران ماهر چین ، دعوت کرد که با خانواده خود بایران بیایند ، (و آنان در فن ظروف چینی و سفالین استاد بودند) ، بمنظور اینکه ساختن انواع و اقسام ظروف سفالین و چینی را بایرانیان بیاموزند .

۷ - ایرانی‌ها نتایج فراوانی از اینراه بردنده ، اما صنایع دیگر : قالی‌بافی در دوره صفویین بحدی از زیبائی وظرافت و استحکام رسید که شالوده تفوق بزرگ این صنعت در آن عصر ریخته شد . و همچنین حریر بافی ، زر دوزی ، و نمونه‌های پر ارزش هنری دیگر بدرجۀ اعلا رسید .

۸ - از خدمات ارزنده دیگرش ، افتتاح جاده‌ها ، و هموارنمودن آنها بود .

۹ - وسائل پستی و سفارشی را آسان کرد .

۱۰ - برای اینکار ، دستور ساختن کاروانسراها داد ، که شماره آن به هزار رسید . هر یک از آن کاروانسراها گنجایش صد ها مسافر را با وسائل نقلیه و بارهای شاندارا بود ، که در آنجا مسکن میگرفتند بدون پرداخت کرایه . روشن است که این گونه جایگاه برای اتصالات و نقل و انتقالات راه پیمائی ضروری بود ، و گرنۀ ممکن نبود ، مسافرین این راههای دور و دراز را بپیمایند ، آثار آن کاروانسراها تا بامروز باقی است .

۱۱ - از رفتار نیک دیگرش ، توجه مخصوص بورزشکاران بود ، که در گذشته معروف به پهلوان بودند ، در کاخ اختصاصیش بخش ویژه‌ای برای آنان در نظر گرفت و ایشان را جزء درباریان بحساب آورد .

۱۲ - از آثار خیریه‌اش ، ایجاد مساجد و مدارس بزرگ با سبک

و اسلوب تازه آن دوره بود.

۱۲ - دانشمندان و فقهاء را بانواع و اقسام احترامات تکریم می نمود و روی این روش بود، که در عصر او تأثیفات بسیاری در فقه و حدیث، اصول، اخلاق، وغیر اینها، صورت گرفت.

سید محسن امین در جلد ۲ معادن الجوادر مینویسد:

در دوره شاه عباس در اصفهان بازار دانش رونق بسزائی داشت، آراء سیدداماد و شیخ بهائی در امور بزرگ و کوچک متبع بود، بسیاری از کتب را شیخ بهائی بنام وی تألیف کرد مانند جامع عباسی، وغیر آن.

۱۴ - شاه عباس همبستگی کامل با مردم داشته و به شناسایی احوال آنها اهتمام تامی داشت و مایل بود خوبی و بدی آذار را کاملاً درک نماید، روی همین جهت شبها تغییر لباس میداد و به هیئت دراویش در می آمد در خیابان ها گردش مینمود برای دستگیری مستمندان، و کسب اخبار، و در ایام جنگ هم همین روش را بکار میبرد، از خوشمزه گیها و پیش آمد هایی که برایش روی داد این قصه بود:

با لباس مبدل با بعضی از اطرافیان به پادگان ارتشد اترال رفت، بعضی از افسران، او را با همراهانش دعوت بعده نمودند، شاه پذیرفت و با خورستنی زائدی غذا را خورد متقابلاً از آنان دعوت بعمل آورد، برای دیدن پادگان نظامی ایران و صرف غذا، ایشان هم پذیرفتند، اظهار داشتند می آییم شاید از نزدیک پادشاهی را که در جوانی این گونه شهرت یافته است دیدار کنیم، افسران با دعوت کننده - که جز شاه کس دیگر

نبود - به پادگان نظامی ایران آمدند ، شاه مقدم آنها را گرامی شمرده و با فتخار ایشان مهمانیها ترتیب داد . پس آنان را بسرزمین خودشان باز گردانید، اینکار موجب خوشحالی ایشان شد و از شاه بعظمت یاد می‌کردند.

شاه عباس و تشیع

در پیش اشاره کردیم ، شاه عباس به علمای دینی عنایت خاصی داشت ، با آراء آنان احترام می‌گذاشت ، در عهد او کتب بسیاری تألیف شد ، ورودش در جنگها اورا از زنده نگه داشتن شعارهای مذهبی باز نداشت ، هنوز آثار وی در مشاهد مشرفه پیشوایان مذهبی شیعه ، در عراق و ایران تا به امروز خودنمائی می‌کند .

شاه عباس بود که حرم مطهر حضرت امیر علیه الصلاة و السلام و صحن آنرا به مهندسی و نقشه شیخ بهائی ، دستورداد بسازند و کاشی کاری آنرا هم بهمین شکلی که امروز موجود است با تمام رسانیدند . در خزانه حضرت امیر ، و حضرت رضا گوهرها و هدایای گرانها از خود بیادگار گذاشت ، نهر شاه عباسی که در نجف اشرف مشهور است از آثار اوست که پس از فتح بغداد در سال ۱۰۳۲ هجری حفر شد . چاههای فراوان ، وسیع در نجف اشرف کندنده که به عباسیات معروف شد .

در سال ۹۷۹ متولد شد ، سال ۹۹۶ به پادشاهی رسید و در ۱۰۳۸ بدروع زندگی گفت^۱ .

* * *

پس از شاه عباس فرزندان و نبیره‌هایش یکی پس از دیگری زمام کشور را بدست گرفتند ، در جمیع ایشان کسیکه قابل نام بردن باشد نیست ، جزو نوه‌اش عباس دوم فرزند شاه صفی .

نویسنده «تاریخ ایران» مینگارد: شاه عباس دوم از خود سیاست و اقتداری نشان داد ، و او بود که پیمان صلح را با ترکها امضاء کرد

۱ - معادن الجواهر - سید امین - تاریخ الشیعة للمظفر .

ودر عهد او جنگی برپا شد .

در عصر وی امور بازارگانی رونق یافته ، دانش و صنعت پیشروی نمود . و مملکت ایران نهایت آسایش و امنیت را دارا بود .

سید محسن امین در معادن الجواهر مینویسد :

شاه عباس دوم، به تدبیر شؤون کشورداری آشنائی کامل داشت، دانشمندان را گرامی داشت، و مولی خلیل قزوینی را واداشت کتاب کافی را شرح داده ، بپارسی ترجمه کند و مولی محمد تقی مجلسی را دستورداد ، کتاب من لا يحضره الفقيه را شرح دهد ، مولی محسن کاشی را احضار و بخواندن نماز جمعه و جماعت و ادار کرد ، و خود باو اقتدا نمود .

سلطنت صفویه از سال ۹۰۵ تا سال ۱۴۸۱ ادامه پیدا کرد و در این هنگام نادر شاه افشار بر تخت پادشاهی نشست .

از علمای دوره صفویه ، که معروفند :

محقق کر کی ، سید داماد ، شیخ حسین بن عبدالصمد فرزندش شیخ بهائی ، مجلسی بزرگ صاحب بحار الانوار ، صدر المتألهین ، صاحب اسفار ، محقق اردبیلی ، ملا عبد الله نوری ، صاحب حاشیه ، فیض کاشانی ، صاحب تفسیر صافی وغیر آنها .

پرو کلمان در جلد سوم از کتاب تاریخ الشعوب الاسلامیه مینویسد : حقیقت این است که شاه عباس بفلسفه و علوم طبیعی عنايت خاصی داشت ، تاچه رسد بفقه ، همینطور در زمان شاه عباس ثانی شعر و موسیقی شکوفا شد .

ترجمه این کتاب در سال ۱۳۸۷ در نجف اشرف پایان یافت و در نهم ماه ج ۱۳۹۲ مطابق با ۳۱ خرداد ۱۳۵۱ شمسی پاکنویس آن در تهران پایان پذیرفت .

محمد فرزند میرزا مسیح بن الشیخ ، محمد باقر بن آخوند ، ملا محمد علی بن آخوند ، ملا محمد ابراهیم .

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

پیشگفتار مترجم :

ناگهان، نوری درخشید ،

و دستی از آستین عدالت بیرون شد

۲۲ - ۱

- | | |
|----|--|
| ۱۲ | نقل معنی ، و مضمون فرمایش حضرت زینب : |
| ۱۴ | فائده‌ئیکه از این کتاب میتوان برد : |
| ۱۵ | تقدیم به : هیئت تعلیم قرآن - مسائل دینی - آداب مذهبی |
| ۱۷ | ۱ - برنامه هیئت |
| ۱۸ | اموریکه از لحظه درسی و تعلیمی باید رعایت شود |
| ۱۸ | اموریکه از لحظه اجتماعی باید رعایت شود |
| ۱۹ | اموریکه از لحظه مالی باید رعایت شود |
| ۲۰ | ۲ - تعهد نامه |
| ۲۱ | ۳ - طرز تدریس مسائل دینی |
| ۲۲ | درس اول مسائل |

صفحه

عنوان

پیشگفتار مؤلف دام ظله

۲۳ - ۲۴

دولت ادریسیین

۲۵ - ۴۴

۲۷	یحیی فرزند عبدالله بن الحسن المحبتبی (ع)
۲۷	سرانجام یحیی
۲۸	ادریس فرزند عبدالله بن حسن
۲۸	فرار دادن و اصلاح مأمور پست ادریس را
۲۸	ورود ادریس به مرکز و تسليم استاندار شهر
۲۹	ادریس تشکیل دولت میدهد
۲۹	ادریس و پیکار با یهود و نصاری
۲۹	ادریس برای دومین مرتبه در جنگ شرکت میکند
۳۰	ادریس و سومین نبرد :
۳۰	شماخ جاسوس به ولیله آمد
۳۱	جاسوس هارون بعنوان پناهنده سیاسی به مرکز آمد
۳۱	و در مأموریت خود موفق شد
۳۱	اخلاق ادریس
۳۳	ادریس دوم زمامدار نابغه شیعه
۳۴	توجه مردم با ادریس دوم
۳۴	شهر زیبای فاس
۳۶	ادریس دوم و پیکار در سرزمین مصامده
۳۸	محمد فرزند ادریس دوم زمام امور کشور را بدست میگیرد

صفحه

عنوان

۳۹

علی بن محمد بن ادريس

۴۰

یحیی بن محمد و فعالیت‌های دوره زمامداریش

۴۱

یحیی بن یحیی و سرانجام هوسرانی

۴۲ یحیی نوء ادريس دوم و سقوط دولت ادريسيين در دوره زمامداري وی

دولت علویین در مازندران

۵۲ - ۴۵

۴۶

حسن

۴۶

محمد

۴۶

یکداستان جالب

۴۷

داستان جالب دیگر

۵۰ علی فرزند حسن بن عمر بن علی بن الحسین تشکیل دولت میدهد

دولت آل بویه

۷۶ - ۵۳

۵۴

بویهیین کیا نند ؟

۵۷ عmad الدوله علی بن بویه نخستین رئیس دولت اعلام استقلال میکند

۵۸ ماری عmad الدوله را از سقوط نجات داد

۵۹ تصادف یا لطف دیگر

۶۰ رکن الدوله و معز الدوله

۶۲ عضد الدوله دیلمی

۶۷ شرف الدوله - صمصم الدوله - سلطان الدوله

عنوان

صفحه	
۶۹	جلال الدوّله - ابوکالیجار - الملک الرحیم
۶۹	جلال الدوّله
۷۱	ابوکالیجار
۷۱	الملک الرحیم
۷۲	فسرده خدمات آل بویه
۷۴	تأثیر آل بویه در ترویج مذهب تشیع

دولت فاطمیین یا عبیدالله

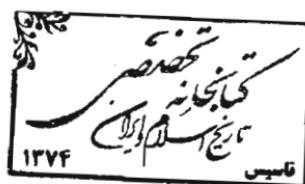
۱۰۰ - ۷۷

۷۸	۱ - خلفای فاطمیین منسوب به چه کس هستند؟
۷۸	۲ - مذهب ایشان چیست؟
۷۹	فرق بین اثنی عشریه (۱۲ امامی) و اسماعیلیه (۶ امامی)
۸۰	۳ - موقعیت فاطمیین از نظر تاریخی:
۸۰	عبدالله المهدی
۸۲	القائم بامرالله
۸۳	منصور
۸۳	المعز لدین الله
۸۴	مرگ کافور در مصر و تصمیم اجرای نقشه هجوم به مصر
۸۵	پایه گذاری دانشگاه از هر مصر و مذهب شیعه
۸۶	معز به مصر کوچ میکند
۸۷	العزیز بالله
۸۸	الحاکم بامرالله
۹۲	الظاهر لاعز از دین الله
۹۳	مستنصر

فهرست مطالب

عنوان

۹۴	المستعلى بالله
۹۴	الامر باحکام الله
۹۵	الحافظ للدين الله
۹۶	الظافر بالله
۹۷	فاتطیین و تمدن
۹۸	۴ - میزان تأثیر فاطمیین در انتشار مذهب تشیع



دولت حمدانیین

۱۲۰ - ۱۰۱

۱۰۲	۱ - حمدانیین از لحاظ نسب
۱۰۳	۲ - اما از نظر مذهب
۱۰۴	حمدانیین دوازده امامی بودند
۱۰۴	قصیده میمیه ابو فراس
۱۱۰	۳ - حمدانیین از نظر تاریخ
۱۱۳	سیف الدوّله
۱۱۵	عظمت سیف الدوّله
۱۱۷	۴ - حمدانیین و خدمات آنان بمذهب شیعه

دولت صفویه

۱۳۸ - ۱۲۱

۱۲۴	شاه اسماعیل
۱۲۷	شاه اسماعیل و تشیع

۱۲۹	شاه طهماسب
۱۳۰	شاه طهماسب و تشیع
۱۳۲	شاه عباس
۱۳۳	شاه عباس ، و آبادانی
۱۳۷	شاه عباس و تشیع

Digitized by srujanika@gmail.com

